

◆ شهدا، اسوه های عشق به آزادی و حقیقت

- انقلاب کردها، انقلابی در حد انقلاب کبیر و اکتبر
- با اتحادی نوین در راستای آزادی گام بر خواهیم داشت
- مبارز باید بداند که از مرگ زندگی بیافریند
- مراحل جامعه متمدن و مسایل مقاومت
- دریافت پیام جانباختگان راه آزادی و انسانیت؛ اتحاد خلقی و همبستگی مبارزاتی در سراسر کشور!
- اعدام؛ کارکرد خاص اسلام سیاسی در ایران
- سنگسار؛ مراسم جاویدنمودن مردان سالاری
- شهدای دالاهو، شهدای راه حقیقت اند
- چیا، تابشی بر فراز شاهو
- فرزاد، شاعر انقلابی آپوئیستی که از آینده روشن سرزمین خود سرود!
- مبارزه و مقاومت زندان در ایدئولوژی آپوئیستی
- سرشار از ناگفته های گرانبها
- پاراستن و خورپاگری؛ کرده و ه، دژ کرده و ه یان نهریت

فهرست

- 4.....سخن مجله
- 6.....دیدگاه امرالی/دیدار رهبر آپو با وکلا
- 10.....با اتحادی نوین در راستای آزادیخواهی گام بر خواهیم داشت/ریزان جاوید
- 16.....مبارز باید بداند که از مرگ زندگی بیافریند/سخنان رهبر آپو
- 24.....مراحل جامعه متمدن و مسایل آن/رامتین صبا
- 35.....دریافت پیام جانباختگان راه آزادی و انسانیت؛ اتحاد و.../آراس کاردوخ
- 41.....اعدام؛ کارکرد خاص اسلام سیاسی در ایران/آرام آریان
- 52.....سنگسار؛ مراسم جاویدنمودن مردان سالاری/پلشین تولهلدان
- 72.....شهدای دالاهو، شهدای راه حقیقت‌اند/علی قلخانی
- 77.....چیا، تابشی بر فراز شاهو/اهون هورامان
- 87.....فرزاد، شاعر انقلابی آپوئیستی که از آینده روشن سرزمین خود سرود/ریوار آبدانان
- 91.....مبارزه و مقاومت زندان در ایدئولوژی آپوئیستی/آلا ساوان
- 101.....سرشار از ناگفته‌های گرانبها/اوین زیلان
- ۱۰۴.....ناراستن و خوآطری؛ کرده‌وه، دذ کرده‌وه یان نهریت/شورش کاردوخ

در جنبش آپوئیستی همواره شهادت به نقطه‌ی عطفی در تاریخ مبارزه مبدل شده است. مقاومت کادرهای پیشاهنگی نظیر کمال پیر، محمد خیری دورموش و مظلوم دوغان در زندان دیاربکر چنان توانی به جنبش آزادیخواهی خلق کرد بخشید که تاکنون نیز با اقتدا به آنان هزاران مبارز پای به عرصه می‌نهند. مقاومت آنان در دهه‌ی هشتاد در زندان دیاربکر چنان عظیم بود که به یک فرهنگ ریشه‌دار مبدل گشت. این فرهنگ مقاومت، محدود به شمال کردستان و زمانی محدود نماند. اکنون در قرن بیست و یکم و در زندان اوین که کیلومترها دورتر از زندان دیاربکر است، بار دیگر این فرهنگ، حقیقت خود را در برابر چشم جهانیان جلوه‌گر ساخت. 9-5-2010 به روز حماسه‌ساز دیگری در تاریخ مقاومت خلق کرد مبدل گشت. چهارتن از پیشاهنگان آپوئیست شرق کردستان به نام‌های رفیق فرزاد کمانگر، شیرین علم هولی (روناهی)، علی حیدریان (سوران) و فرهاد و کیلی به همراه یک مبارز دیگر فارس به نام مهدی اسلامیان در زندان اوین تهران اعدام شدند. این رفقا از زمان دستگیری تا لحظه‌ی شهادت، بی‌هیچ تردیدی بر خط‌مشی مقاومت و مبارزه اصرار ورزیدند تا جایی که نام و نحوه‌ی مقاومتشان نقل هر محفلی گشت و دلیل تداوم مبارزه‌ی گسترده‌تر. این مقاومت شکوهمند، مرحله‌ای تازه در پیشروی حزب‌مان پدید آورد. به واقع رهنمود حزب‌مان در کنفرانس نخست، در شخص و ایستار قهرمانانه و جسورانه‌ی این رفقا تحقق یافت و به شکلی بارز نمود یافت. کنفرانس نخست حزب‌مان گامی جدی در راستای اعتلای مبارزات دموکراتیک شرق کردستان بود و دولت جمهوری اسلامی که جز تحمیل سیاست تصفیه‌گری حاضر به قبول اراده‌ی خلق‌های ایران نیست، اقدام به هجوم همه‌جانبه‌ای علیه PJAK نمود. پنج تن از گریلاهای حزب به نام‌های شاهین، نولدا، حکیم، زوزان و خوشمهر در منطقه‌ی دالاهو به بی‌اخلاقانه‌ترین شیوه با زهر مسموم گردیده و به شهادت رسیدند. سپس رفقایمان در زندان اوین اعدام گشتند. بدین ترتیب علی‌رغم اینکه کنفرانس ما هیچ مصوبه‌ای دال بر اعلان جنگ در برابر دولت نداده بود با حمله‌ی ضدانسانی رویارو ماند. اعدام رفقایمان در واقع به معنای خطر قتل عام خلق کرد بود. موجودیت خلق‌مان که نمود آن در شخص فرزندان پیشاهنگش بارز می‌گشت، با خطر روبرو گردید. از طرفی PJAK همواره نشان داده که جز حیات آزادی که شایسته‌ی خلق‌مان باشد تن به هیچ راه و شیوه‌ای تحمیلی نخواهد سپرد. روح مقاومت و آزادیخواهی خصلتی تفکیک‌ناپذیر از جنبش آزادی خواهی خلق کرد است و لازم بود که ایران این نکته را از یاد نبرد. با این حال دولت جمهوری اسلامی که در تنگنای بین‌المللی شدیدی به سر می‌برد و می‌خواست تا ترکیه را به مثابه‌ی همپیمانی در کنار خویش حفظ کند در دام سیاست‌های اردوغان و اسلام میانه‌رو ترک افتاد. اعدام رفقا نوعی امتیازدهی بود تا ترکیه از دولت فاشیست احمدی نژاد که در هوس رسیدن به تسلیحات هسته‌ای است، جانبداری نماید. اما این سیاست ایران با شکست کامل مواجه گشت. مقاومت رفقایمان در زندان چنان عظیم و بی‌نظیر بود که از تنگنای زندان گذشت و حتی مرزها را درنوردید و تمامی جهان را از حقانیت خلق کرد و روح مقاومت پیشاهنگان مبارز PJAK آگاه ساخت. پس از اعدام رفقا و حمله‌ی دولت ایران به جنوب کردستان و توپاران شدید مناطق جنوب کردستان جهت تصفیه‌ی دستاوردهای خلق‌مان در این بخش، مشخص گردید که دولت انتصابی احمدی نژاد جز قتل عام و اعمال وحشیانه رویکرد دیگری در قبال خلق‌مان در پی نمی‌گیرد. لذا در چارچوب خط‌مشی دفاع مشروع پاسخی شایسته به این اقدامات ضدانسانی و اسلام ستیزانه‌ی دولت جمهوری اسلامی داده شد. به ویژه آنکه هفته‌ی پس از شهادت رفقا از سوی حزب به عنوان هفته‌ی مقاومت و آزادی نامگذاری گردید و خلق نیز در سرتاسر مناطق شرق کردستان دست به اعتصاب و اعتراض سرتاسری زدند. گستره‌ی اعتراضات به اقصی نقاط جهان و دیگر خلق‌ها نظیر خلق مبارز افغان رسید. بدین ترتیب حقانیت مبارزه‌ی خلق کرد بیش از پیش اثبات گردید. نیروهای گریلا که به واسطه‌ی رهنمود کنفرانس نخست حزب از تمام وجوه ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی، دفاع مشروع و... به شفافیت کامل رسیده و در اوج آمادگی به سر می‌برند با سرلوحه قراردادن روحیه تسلیم‌ناپذیر شهید فرزاد، شیرین، علی، فرهاد و مهدی پاسخ لازمه را در برابر نیروهای مهاجم دولت دادند. بدین ترتیب در برابر عمل وحشیانه‌ی دولت، در چارچوب «دفاع از خود و ارزش‌های خلق»، ایستار جدی و آشکار حزب نمایان گشت. با افزایش توپ‌باران‌ها که منجر به شهادت و زخمی شدن روستائیان جنوب کردستان شد همچنین افزایش دامنه‌ی درگیری میان دو طرف، KCK طی فراخوانی خواهان متوقف‌سازی توپ‌باران‌ها، کاستن از شدت درگیری و رسیدن به راه حلی دموکراتیک و مسالمت‌جویانه گشت. ما نیز به مثابه‌ی PJAK این فراخوان را ارزیابی نمودیم و اعلان داشتیم که با توجه به موضع ایران برخورد خواهیم نمود. با این حال رخدادهای اخیر نشان می‌دهند که هنوز تهاجمات و سیاست تصفیه‌گری از سوی دولت ادامه دارند و در صورت تداوم آن ما بار دیگر این فراخوان را ارزیابی خواهیم کرد و موضع و سیاست لازمه را اتخاذ خواهیم کرد.

عزم رفقا در برابر دژخیمان دولت و شخصیت انقلابی، مصمم، جسور و اراده‌مند آنان برای هر کدام از کادرهای PJAK به یک اصل گریزناپذیر سازمانی مبدل شده است. لذا حزب‌مان بر تداوم راه شهدای هفته‌ی «مقاومت و آزادی» اصرار ورزیده و جهت پیشبرد اهداف حزب، مطالبات خلق و عملی‌سازی رهنمود کنفرانس نخست حزب، تمامی توان خویش را به کار می‌بندد. بدین ترتیب شهادت رفقا به یک گام سازمانی، ایدئولوژیک و سیاسی همه‌جانبه مبدل گشته است. همچنین اثبات گردید که دستیاری ایران به سیاست‌های پلید ضدکرد و شیوه‌های ضدبشری نظیر مسموم‌سازی گریلا با توسل به توطئه، جز منفور شدن هرچه بیشتر سیمای دستگاه حاکمه در میان جهانیان و منزوی شدن آن فایده‌ی دیگری برای دولت ایران دربر ندارد. شهادت رفقایمان در دالاهو و زندان اوین، بیش از پیش ما را بر عزم بر شکستن تمامی موانعی که در مقابل آزادی خلق کرد و دیگر خلق‌های ایران قرار دارند، مصمم ساخته است. چنانکه این عبارت برای پیشاهنگان آپوئیست در ایران و شرق کردستان به یک اصل مبدل گشته است: «هیچ دیوار زندان، شکنجه و طناب‌داری در مقابل اراده‌ی مبارزان آپوئیست به مانعی مبدل نخواهد گشت»!

ولاتی نازاد

انقلاب کردها، انقلابی در حد انقلاب کبیر و اکتبر

دیدگاه‌های رهبر آپو در دیدار با وکلا

قریب یک ماه است که جنگ و درگیری میان گریلا و ارتش ترک شدت یافته است. این رویداد به دنبال موضع‌گیری رهبر آپو مبنی بر عدم مداخله در تصمیم‌گیری برای جنگ، اتفاق افتاد. اما در این میان سلامت جسمانی رهبر آپو برای خلق کرد و جنبش بسیار حیاتی می‌باشد. چرا که هم جنبش و خلق کرد بر موجودیت استوار رهبری تکیه‌ای جاودانه دارند و هم از دیگر طرف، دولت مسئول حفظ امنیت جانی و سلامت جسمانی رهبر آپو است و از اتفاق هر حادثه‌ای ابا دارد. همانطور که در متن دیدار با وکلا در این هفته دیدیم، رهبری گفته‌اند که مشکلات جسمانی بویژه آلرژی‌های بدنش همچنان ادامه دارد و این از وضعیت فصلی آب و هوای جزیره نشأت می‌گیرد. این اواخر علی‌رغم وجود چنین مشکلاتی، سیاست انزواسازی را نیز بر رهبری تحمیل کرده‌اند و از دیدار وکلا با ایشان جلوگیری می‌کنند. زیرا در صددند که به زعم خود انتقام جنگ را از رهبری بگیرند و بر قاطعیت تعصبی فاشیستی خود اصرار ورزند. اما رهبری همانند همیشه اذعان داشت که با ایجاد روش ذهنی و معنوی، به مقاومت در زندان ادامه می‌دهد و هیچ‌گاه تسلیمیت و شکست را متقبل نخواهد شد. حتی از مقاومت و سرهلدانی‌های خلق خود قدردانی نمود و آن را وظیفه متعهدانه و اخلاقی نسبت به ایده آزادگی خودشان معطوف داشت.

بطور کلی غیر از اشاره به مسایل فوق، رهبری بویژه به تحلیل اوضاع سیاسی ترکیه و منطقه پرداخت و دولت ترکیه را به باد انتقاد گرفت که بر سر راه حل مسئله‌کرد انگل می‌باشد. همانطور که اذعان داشته‌اند) AKP: حزب عدالت و توسعه) خط‌مشی سیاسی استعمارگران ناتو را نمایندگی می‌کند و در واقع دستاویز آنها می‌باشد و به امر و فرمان آنها به راه خود ادامه می‌دهد. رهبری گفت که AKP نوع سیاست انگلوساکسون را پیروی می‌کند و پیرو آن در صدد نابودی خلق کرد و کریمینالیزه کردن آن خلق و جنبش آن است و هیچ پروژه و برنامه‌ای دموکراتیک برای ترکیه در چنته ندارد. در قفا و پشت پرده این سیاست، دولت‌های آمریکا و انگلیس وجود دارند. و حتی بر این امر تأکید کرد که چندین بار اردوغان به آمریکا سفر کرده و این دو دولت PKK را دشمن مشترک خود خوانده‌اند و از طرف دیگر AKP با ارتش ترکیه بر سر امحای خلق کرد به توافق دست زده‌اند. رهبری در این خصوص به جلسه AKP و باشوغ فرماندهی کل ارتش، در «دولما باغچه» اشاره کرد و گفت طی این دیدار علی‌رغم تنشها و مخالفت‌های فی‌مابین خویش، در زمینه مسئله کرد و ضدیت با آن به توافق دست زدند. اما این توافقات در چارچوب سیاست انگلوساکسونی و با توجه به ضروریات آن صورت گرفته است.

انتقاد شدید رهبری به AKP این است که با توجه به پیروی از نوع سیاست انگلوساکسونی، در صدد سرکوب خلق کرد و مسکوت گذاشتن مسئله کرد می‌باشد و اذعان داشت که هم‌اکنون بزرگ‌ترین مانع بر سر راه حل مسئله، AKP می‌باشد. هرچند رهبر آپو مکرراً همه‌پل‌های پشت سر را ویران نکرده و مجدداً تأکید کرده که اگر دولت همت کند، حاضر به حل سیاسی-دموکراتیک مسئله از راه دیالوگ است؛ ولی از طرفی هم جوابی شدیدالحن و کاملاً انتقادی به AKP داد و گفت: «سیاست AKP ادامه جنگ و پیروی از سیاست جنگ ویژه و روانی است و سعی می‌کند که با جذب جامعه کرد به طرف خود با آنها همانند زنی «ضعیفه» برخورد کند». لذا به دنبال این جواب سخت، هر کرد باحیثیتی را به مقاومت و فعالیت فراخواند. حتی در این زمینه فراتر از این، خطاب به اردوغان گفت که: چنین معامله‌ای با خلق کرد، دور از اخلاق است و حتی اگر با زن خود چنین اخلاقی را تبعیت کنی، از تو نخواهد پذیرفت. چه بسا تأکید کرد که می‌بایستی جواب) BDP حزب صلح و دموکراسی) به AKP و اردوغان قاطعانه چنین می‌بود. زیرا اردوغان به سواستفاده سیاسی از وخامت مسئله به نفع خود استفاده می‌کند و مسئله گشایش دموکراتیکی هم که مدام به تبلیغ آن می‌پردازد فریبی بیش نیست. چه بسا اردوغان چندین بار به آمریکا سفر کرده و آن دو کشور PKK را دشمن مشترک خود اعلام کرده‌اند. در این میان آمریکا سعی کرده که ترکیه را از ایران دور سازد و از وجود آن برای مقابله با آن کشور استفاده نماید. لذا از کارت کرد هم استفاده کرده‌اند. رهبری نیز سیاست انگلوساکسونی را در قالب دو کنسبت ارزیابی نمود: 1- کنسبت آمریکا، ترکیه و عراق که کوردیناسیونی سه‌گانه علیه PKK تشکیل دادند و حتی بر همکاری‌های نظامی نیز تأکید کردند. 2- کنسبت ترکیه، ایران و سوریه که رهبر آپو طی ارزیابی‌هایش ناکامی هر دو کنسبت را بر زبان آورد. زیرا اتحاد و همدلی میان «خلق کرد، جنبش و رهبر آپو» موجب خنثی‌سازی آن سیاست‌ها شده، اما از طرفی هشدار می‌دهد که خطر بطور کامل از میان نرفته است. هرچند ترکیه با انجام همکاری‌ها با ایران سعی در جذب این کشور و نیز سوریه برای وارد شدن به جنگی با خلق کرد سعی در ایجاد تنش کرد، اما سوریه از راه حل نظامی صراحتاً امعاء کرد و ایران هم طبیعتاً با آن همه فشار داخلی و بین‌المللی که روبرو است، توانایی تابعیت کامل از ترکیه و شراکت در سیاست‌های ضد کردش را ندارد. لذا این کنسبت هم ناکام مانده است. البته دو کنسبت فوق سعی در وارد ساختن حکومت منطقه‌ای کردی جنوب کردستان در جنگ را دارند که تا کنون این سیاست در زمینه‌های نظامی دستاورد و موفقیتی کسب نکرده است. حتی رهبر آپو به این حکومت کردها هشدار داد که موقعیت و فرصتی که نسب کردها برای رسیدن به آزادی را نباید با ناکامی مواجه سازند. حتی اذعان داشت که فقدان اتحاد میان هر چهار بخش کردستان ضروری است جبران‌ناپذیر که متوجه تمام کردها و احزاب آنها خواهد بود. در نتیجه بر حیاتی بودن و ضرورت برگزاری کنفرانس ملی کردها در شهر هولیر تأکید کرد. ضمن این مهم، به فعالیت‌های دیپلماتیک BDP برای ایجاد کنسولگری در هولیر، واشنگتن و اروپا تأکید کرد. تا بوسیله آن بتوانند مسئله را از راه دیپلماتیک حل نمایند. چه بسا رهبری از وقوع جنگی فراگیر در خاورمیانه که آن را جنگ جهانی سوم نیز نامید، خبر داد و هشدار داد که کیفیت انقلاب کردها و موقعیت آن، شبیه انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه است و می‌تواند نه تنها موقعیت کردها، بلکه موقعیت منطقه خاورمیانه را تغیر دهد و بر تمام جهان تأثیر گذار شود. این فرصت تاریخی کردها را تنها مستلزم اتحاد و همبستگی دانست.

چه، از ایران بشدت انتقاد کرد و گفت که ملاحظه‌ای بر اراحتی می‌تواند تحت نام جهاد دست به فتوا بزنند و قتل عام کردها و دیگر خلق‌های ایران را مباح شمارند و بر وجود چنین سیاست پلیدی در تاریخ گذشته ایران انگشت گذاشت. رهبری، موقعیت ایران و نوع سیاست‌های نادرست آن را موجب تشدید و نضج گرفتن جنگ منطقه‌ای دانست و حتی احتمال بمباران هوای شدید ایران توسط غربی‌ها در طول یک سال آینده را بسیار قوی دانست. این هشدار رهبر آپو می‌رساند که دو کنسبتی که ذکر کردیم به موفقیت نیاانجامیده و ایران حتی از پیمان شانکهای نیز فاصله می‌گیرد و هر چند عضو ناظر محسوب می‌شد، اما امسال در جلسه آن شرکت نکرد و این نشان از انزوای بیشتر

است و چه بسا نشان از آن نیز هست که دیگر همانند قبل نیست که به سیاست‌های ضدآمریکایی چین و روسیه پشت ببندد و مثلاً در پیمان شانگهای عضو ثابت شود و علیه آمریکا قطب و بلوکی جهانی تشکیل دهد.

از دیگر طرف ترکیه تنها مانده و هرچند در جلسه (MGK سازمان امنیت ملی) تصمیم به جنگ همه‌جانبه علیه PKK گرفت، اما دیگر از پشتیبانی قاطع و کامل غربی‌ها برخوردار نیست. زیرا امید آمریکا به کارسازی AKP قطع شده و لذا درصدد برجسته‌ساختن مهره‌های دیگر است. این است که طی دیدار نماینده آمریکا از ترکیه، هرچند باز هم PKK را دشمن مشترک خواند، اما برخوردها نشان از دست برداشتن از AKP و یافتن مهره‌های دیگر مثلاً CHP داشت که این مهم در انتخابات سال آینده ترکیه مشخص خواهد گشت. ترکیه نیز با توجه به تنش‌هایش با اسرائیل و ناکام ماندن کنسپت‌های منطقه‌ای و نیز اشراف بر اینکه به تنهایی هم توان نابودی PKK را ندارد. سعی می‌کند به ایجاد منطقه‌ای تامپون (خالی از سکنه و نظامی) در مرزهای ترکیه-عراق و نیز سوق دادن نیروهای ویژه خود به مرزها (که پیشتر بندرت از آنها استفاده می‌کرد) با روش چریکی به مقابله با PKK پردازد که تاکنون در تمام درگیریها علیه نیروهای گریلا ضربات بسیار سخت‌تری متحمل شده و به ناچار به سوزاندن روستاهای کردها و قتل عام افراد مدنی دست می‌زند.

مسئله دیگری که رهبر آپو آن را در دیدار خود تحلیل نموده، سفر بارزانی به ترکیه بود. در این سفر ترک‌ها که بارزانی را یهودی و رییس عشیره‌ای بیش نمی‌دانند، او را تحقیر کردند و رهبری گفت چیزی که فقط من به آن توجه می‌کنم و حتی هیچ سیاستمداری به آن اذعان نمی‌کند، این است که ترکیه با تحقیر بارزانی دو هدف داشت: 1- حقارت به خلق کرد در شخص بارزانی و تأکید بر سیاست امحاء و انکار و حتی عدم اقرار به حکومتی کردی در جنوب کردستان و به رسمیت شناختن آن. 2- و دیگر اینکه با توجه به اینکه اسرائیل پیشتر به نماینده ترک‌ها حقارت کرده بود و ترکیه به آن اعتراض کرد و نیز با توجه به حمله اسرائیل به کشتی حامل کمک‌های انسان‌دوستانه به غزه که قریب ده شهروند ترکیه طی آن به قتل رسیدند، ترکیه سعی کرد با این برخورد خود در قبال بارزانی، به اسرائیل خاطر نشان سازد که من انتقام خود را از تو گرفته‌ام. به دنبال این رویداد رهبری بر «کنفرانس ملی» تأکید کرد و ضمن آن به موضع‌گیری PKK در تصمیم به جنگ با ترکیه اشاره کرد و گفت که از این پس من دخالتی نخواهم کرد و خلق کرد و جنبش خود باید تصمیم خود را بگیرند و راه‌های مقاومت گریشان را برگزینند. هکذا به ماهیت جنگ قریب‌الوقوع نیز اشاره کرد و گفت امکان دارد که جنگی با شدت متوسط رخ دهد، اما در این جنگ مسلماً هم کردها و هم ترک‌ها ضرر مند خواهند شد، ولی مهم این است که نباید جنگی بی‌قاعده و بدون کنترل باشد. حتی تأکید کرد که نرم‌های بین‌المللی جنگ باید از جانب دو طرف رعایت گردد. زیرا هشدار داد که با هیچ جنگ بدون کنترلی که در آن زنان و بچه‌ها ضرر مند شوند و روستاها به آتش کشیده شوند، موافق نیست. همچنین گفت که جنگی که می‌پذیرد از نوع دفاع مشروع است و نباید از خطوط قرمز آن پا را فراتر گذاشت.

رهبر آپو، وجود سیستم KCK را برای هر چهار بخش کردستان ضروری دانست و گفت در صورت فقدان راه‌حلی دموکراتیک، KCK با تصمیم و اراده خود می‌تواند مدل «خودمدیریتی دموکراتیک» را بطور رسمی اعلام کند، چیزی شبیه آنچه در جهان بویژه در قبرس، ابغازیا و غیره وجود دارد. طی این مهم، کردها دیگر در قید و بند حکومت ترکیه نخواهند ماند و خود اقدام به اداره سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، نظامی و امنیتی خود می‌پردازند و به تأسیس و ایجاد سیستم دموکراتیک دلخواه خود در چارچوب ترکیه‌ای دموکراتیک دست می‌زنند.

همچنین رهبری وظیفه و توانایی دفاع از خلق توسط نیروهای گریلا را خاطر نشان ساخت و اذعان داشت که اگر PKK چنین همتی بکند و به مقاومت و جنگ پردازد، باید حساب دفاع از خلق کرد علیه قتل عام‌های دشمنان را بکند و بخوبی این امر را محاسبه کند که آیا می‌تواند جنگی کنترل شده را در شهرهای ترکیه شروع نماید و هکذا باید اقشار مدنی را مدنظر داشته باشد و سعی کند هیچ ضرری متوجه آنها نشود. زیرا آن اعمال را فعل مزدورانی می‌داند که مطابق اندیشه‌های نظامی او نمی‌جنگند و سعی در ایجاد اخلاک‌گری دارند. این هشدار رهبر آپو متوجه هر دو طرف PKK و ارتش ترکیه هست و می‌گوید نباید ارتش ترک همانند گذشته به قتل عام اقشار مدنی پردازد و روستاها را ویران کرده و بسوزاند.

رهبر آپو، کماکان طرفدار حل مسئله از راه دیالوگ و روش‌های دموکراتیک است و گفت: اگر دولت همت کند و با من به دیالوگ پردازد، من باز هم حاضرم و می‌توانم در تصمیم خود مبنی بر عدم مداخله در تصمیم‌گیریهای مرحله تجدیدنظر کنم و در چارچوب قوانین بین‌المللی نیروهای گریلا را مطابق شروطی قابل پذیرش از جنگ بازدارم و مرحله حل دموکراتیک را آغاز کنیم.

این یک واقعیت است که هیچ رویدادی در جهان بخودی خود و بدون تأثیرپذیری از رویداد و یا عوامل دیگر پدید نخواهد آمد. بویژه این موضوع در مورد دنیای سیاست کاملاً صادق است. رویدادهای سیاسی در سطح جهانی در طول تاریخ، حال و آینده با هم مرتبط بوده و بر یکدیگر تأثیرات متقابلی دارند. رویدادها و سیاست‌هایی که امروزه حول محور مسئله کرد در سطح جهانی و منطقه‌ای اتفاق می‌افتند، نه از گذشته منفصل بوده و نه بر آینده بی‌تأثیر خواهد بود. این موضوع بویژه در توافقات شکل گرفته کنونی کاملاً واضح و مبرهن است. ضدیت با خلق کرد و توافق بر سر کردستان موضوعی نیست که از قرن بیستم بجا مانده باشد و قدمت این مسئله بسیار کهن‌تر از آن است که تخمین می‌گردد. در تاریخ نمونه‌های بسیاری از قتل عام‌ها، توطئه‌ها، تلاش‌ها جهت استعمارگری، آسمیلاسیون، حملات ایدئولوژیکی و صدها عملکرد غیرانسانی دیگر جهت از میان برداشتن و نابود کردن خلق کرد بچشم می‌خورد. بسیاری از این موارد تا بحال نیز همچون نکاتی مرموز و ناشفاف تاریخی رخ می‌نماید. شاید جواب چرایی عملکردهای کنونی را با شفاف نمودن و آشکار نمودن آن نکات ناشفاف تاریخی که در آن عملکردهایی مشابه مشاهده می‌گردد بتوان یافت. از اولین نمونه داستان نوشتاری گیل گمش گرفته تا چگونگی فروپاشاندن کنفدراسیون ماد و حملات مغ‌کشی و قتل عام بیش از هفتاد هزار تن از خلق کرد در آن زمان که در زمره نسل‌کشی است و پیمان قصر شیرین و صور و لوزان و تراژدی‌های انفال و حلبچه و صدها و هزاران عملکرد و توافق منطقه‌ای و بین‌المللی علیه این خلق نمونه‌هایی است که نگاشتن دلایل شکل‌گیری آنان در کتاب‌ها ننگجد، همگی مستلزم بررسی و تحقیقات نوین تاریخی است. در طول تاریخ هیچ هویت و موجودیتی بسان این خلق، با غارتگری‌ها، سلطه‌گری‌ها، عملکردهای غیرانسانی و غیراخلاقی روبرو نگشته است. بدون شک در مقابل چنین حملات و یورش‌هایی هیچ خلقی نیز بمانند خلق کرد قادر به دفاع از هویت و موجودیت خود نبوده و آنچنان که امروز شاهد آن هستیم، مقاومتی تاریخی در سراسر کردستان جهت مقابله با حملات و توافقات منطقه‌ای و بین‌المللی در جریان است و هر روز حماسه‌های نوینی بر صفحات تاریخ مقاومت این خلق مکتوب می‌شود.

در همه بخش‌های کردستان، خلقمان با موجی جدید از سیاست‌های انکار و امحا روبروست. دشمنان خلقمان هم جهت تداوم سیاست نابودی خلق کرد که به شکلی سیستماتیک در طول تاریخ تا به امروز ادامه یافته و هم جهت دستیابی به اهدافی جدید، توافقات و مناسبات دیپلماتیکی جدیدی را شروع نموده‌اند. بشکلی که امروزه به دو شیوه جداگانه مداخلاتی علیه خلق کرد و کردستان صورت می‌گیرد. در نوع اول شاهد سیاست‌ها و توافق نظر همه نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی علیه خلقمان هستیم. خلق کرد بسان خلقی با قدمت تاریخی بسیار کهن که بارها پیشاهنگی تمدن‌های تاریخی را برای همه انسانیت نموده، موجودیتش از جانب دولت‌های منطقه‌ای و بویژه دولت‌های حاکم بر کردستان قابل قبول نبوده در توافقی بین‌المللی جهت از میان برداشتن و نابودی این خلق بسر می‌برند. همچنانکه می‌دانیم در ابتدای قرن جدید بسان آغاز قرن بیستم جنگ و درگیری‌های گسترده‌ای در سطح جهانی بر سر پدیده‌ای بنام نظم نوین جهانی در میان است. همه نیروها جهت حاکم گرداندن خط‌مشی سیاسی - ایدئولوژیکی خویش بر همه مناطق جهان در تلاش و تکاپویی جدی بوده و جهت تقویت جبهه خود و تضعیف جبهه مقابل خویش دست به هر گونه عملکرد و پیروی از هر نوع سیاستی می‌زنند. بعد از گذشت چندین سال از این درگیری‌ها که با مداخله آمریکا و همپیمانانش به خاورمیانه به اوج خود رسیده و تا کنون نیز ادامه دارد، آشکار گشت که هیچ یک از نیروهای مداخله‌گر و نیروهای مرتجع منطقه‌ای هیچ گونه برنامه و پروژه‌ای جهت چاره‌یابی مشکل خلق‌ها نبوده و بویژه کاملاً واضح شده که در برنامه به اصطلاح نظم جهانی طرفین هیچ گونه جایگاهی برای خلق کرد و کردستان تعریف نگشته است. حتی طرفین علی‌رغم همه تضادها و تنش‌های فی‌مابینشان بر این نکته اتفاق نظر داشته و به همپیمانی و توافق با یکدیگر نیز برخاسته‌اند. این موضوع را در عملکردهای دو سال اخیر دولت‌های غربی و منطقه‌ای بخوبی می‌توان مشاهده نمود. حملات مشترک نظامی، همکاری‌های استخباراتی، همکاری‌های تدارکاتی و طرح پلان و توطئه‌های جدید علیه خلق کرد و جنبش آزادیخواهی خلق کرد، از نمونه‌هایی است که در دو سال اخیر واضحتراً از گذشته مشاهده می‌گردد. موج این حملات مشترک که بشکلی بسیار گسترده‌تر از گذشته شکل گرفت از بهار امسال شکل جدیدی بخود گرفت. حملات نیروهای ناتو علیه نهادها و سیاست‌مداران کرد در اروپا که در نتیجه آن جمعی از سیاست‌مداران کرد دستگیر شده و با تحقیر و تهدیداتی جدی روبرو شدند و ده‌ها نهاد مدنی و دموکراتیک خلق کرد در اروپا آماج حملات نیروهای ناتو قرار گرفتند. از آن سو نیز از جانب دولت‌های حاکم بر کردستان حملات جدیدی علیه خلق کرد و همزمان با نیروهای خارجی صورت گرفت. قتل عام کردها در مراسم نوروز در جنوب غربی کردستان از سوی دولت سوریه، جمع‌آوری نیروهای نظامی ارتش ترکیه و مستقر نمودنشان در مرزهای شمال و جنوب کردستان و دستگیری ده‌ها تن از سیاست‌مداران کرد در شمال کردستان و تقویت موج فاشیستی ترک علیه خلقمان و تهدید علیه رهبر خلق کرد رهبر آپو از جانب دولت ترکیه، تلاشی وسیع در داخل و در سطح بین‌المللی جهت تضعیف موقعیت بدست آمده برای خلق کرد در جنوب کردستان و به تعویق انداختن مسئله کرکوک و دیگر مناطق انفصال یافته از کردستان که با انتخابات پارلمان عراق این تلاش‌ها به اوج رسید و موج جدید و گسترده‌ای از حملات نظامی، دستگیری، شکنجه، سرکوب و بویژه اعدام در شرق کردستان از جانب دولت ایران، این واقعیت را آشکار می‌کند که در برنامه و پلان نیروهای غربی و منطقه‌ای هیچ جایگاهی برای خلق کرد تعیین نشده و همگی بر سر از میان برداشتن و نابودی این خلق همفکر بوده و به همکاری با یکدیگر می‌پردازند.

در دیگر شکل مداخله بر کردستان و ضدیت با خلق کرد، سعی می‌شود تا به موازات اجرای طرح نابودی خلق کرد، از موقعیت استراتژیک کردستان در توازنات سیاسی استفاده نمایند و به رانت سیاسی در مورد وجود مسئله کرد در منطقه بپردازند. چرا که از دیر زمان برخی دولت‌های غربی و بویژه دولت انگلیس و همپیمانانش در قرن گذشته سعی نمودند تا طی معاهده‌ای با تجزیه کردستان و تقسیم آن در بین دولت‌های ایران، ترکیه، عراق و سوریه مداخله و یا زمینه مداخلات مراحلی را جهت اجرای سیاست‌های خویش در خاورمیانه فراهم آورند. بنابراین همچنان که مشاهده نمودیم قرن گذشته با تشها و درگیری‌های زیادی بویژه در کردستان سپری شد و این موضوع در بین این دولت‌ها به مسئله‌ای اساسی و مشکل‌ساز مبدل گشت. دولت‌ها بدلیل عدم برخورداری از ذهنیت و عقلیتی دموکراتیک نه توانایی چاره‌یابی مسئله کرد را داشتند و نه قادر به رهایی از دام موجود گشتند. وجود این مسئله تا کنون نیز راهگشای رانتگری‌های زیادی چه در منطقه و بین دولت‌های حاکم بر کردستان و چه بین دولت‌های غربی بویژه آمریکا - انگلیس و دولت‌های حاکم بر کردستان گشته است. این موضوع در مرحله اخیر نیز به همان شکل قبلی دوباره گشت. دولت ترکیه بسان دولتی که از موقعیت و جایگاهی استراتژیک در سطح منطقه‌ای و جهانی برخوردار است بدلیل وجود ذهنیت فاشیستی حاکم بر سران دولت و دولت پنهان در این کشور

بشدت در مورد وجود مسئله کرد در تنگنا قرار گرفته است. علی‌رغم فرصت‌ها و شانس چاره‌یابی دموکراتیک مسئله از طریق دیالوگ که از جانب جنبش آزادیخواهی خلق کرد برای این دولت شناخته شد، اما پافشاری دولت در مورد نابودی خلق کرد، راه بر مشکلات عدیده دیگری نیز برای این دولت گشوده است. من جمله دولت‌های آمریکا و ایران هر کدام به نوبه خود سعی بر جذب این دولت به جبهه خویش را دارند و جهت دستیابی به این توافق، ضدیت با جنبش آزادیخواهی خلق کرد را در مناسبات دیپلماتیکی خویش جهت جذب این دولت بکار می‌گیرند. در این راستا رقابتی جدی میان این دولت‌ها وجود دارد و هر دوی آنها کارت کُرد را در قبال توافق بکار می‌گیرند. اما از دیگر سو دولت ترکیه نیز با درک موقعیت و جایگاه خویش در منطقه سعی بر آن دارد که با هر دو طرف کنار آمده و هر دو طرف را به جنگ با خلق کرد وادارد و به این شکل ترکیه‌ای فاقد مسئله کرد را بوجود آورد. مشکل آنجاست که هم دولت ایران و هم آمریکا نیز کاملاً بر این امر واقفند که ترکیه‌ای فاقد مسئله کرد، چندان به نفع‌شان نخواهد بود و دولت ترکیه را به سطحی بسیار نیرومندتر از گذشته در منطقه مبدل خواهد نمود و احتمال به هم خوردن توافقاتی دیگر در منطقه و سطح جهانی به وجود خواهد آمد.

دولت ایران که خود نیز در داخل مرزهایش برخوردار از مسئله حل نشده کُرد می‌باشد و شروع مبارزات نوین جنبش آزادیخواهی خلق کرد در سالهای اخیر این دولت را تا حد زیادی در تنگنا قرار داده، از طرفی سعی بر از میان برداشتن این مسئله و نابودی خلق کرد را دارد و از سویی نیز خواهان رساندن این پیام به دولت ترکیه است که "ما مستقیماً در مقابل خلق کرد اعلام جنگ نموده‌ایم، آنها را کافر نام نهاده و فتوی‌ای جهاد در مقابلشان داده‌ایم و گامی فراتر از آمریکا علیه کردها نهاده‌ایم". در این راستا در مرحله اخیر دولت ایران سعی بر آن داشت تا با شروع موجی جدید از حملات و یورشهایش که در سطحی بسیار گسترده آغاز گردید و در این چهارچوب عملکردهای وحشیانه‌ای از قبیل عملیات‌های گسترده نظامی در همه مناطق شرق کردستان، مسموم نمودن 5 تن از رفقای گرانقدران در منطقه دالاهو، اعدام چهار از کادرهای قهرمان و ارزشمندان در زندان اوین تهران، به شهادت رساندن 4 تن از گریلاهای حماسه‌ساز حزبمان در مناطق هورامان و ارومیه و موجی جدید از سرکوب خلقمان در همه مناطق شرق کردستان را از این دولت شاهد بودیم به اهداف زیر دست یابد:

— اول اینکه حزبمان پُژاک در مرحله اخیر جهت گسترش سطح مبارزات آزادیخواهانه خلق کرد و رفع کاستی‌ها و تحلیل و ارزیابی وضعیت سیاسی اولین کنفرانس خویش را برگزار نموده و این کنفرانس به موفقیت بسیار چشمگیری دست یافت و می‌توان گفت که مرحله‌ای نوین از مبارزات را در شرق کردستان با متدها و راه کارهای نوین آغاز نمود. دولت ایران با این حملات سعی بر آن داشت که موفقیت‌های کسب شده در کنفرانس را بی‌تاثیر نماید، که با جوابدهی محکم حزبمان به این حملات همه این سیاست‌ها نقش بر آب شد.

— دوم اینکه این مرحله مصادف بود با سالروز ایام سفر خاتمه‌ای به یکی از شهرهای شرق کردستان و روزهای نزدیک به سالگرد انتخابات 22 خرداد و اعتراضات خلق‌های ایران به نتایج این انتخابات. همچنانکه می‌دانیم، قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در سال گذشته، حزبمان طی بیانیه‌ای حاوی 14 ماده مطالبات خلق کرد را از دولت ایران و نامزدهای انتخاباتی ارائه داده و اعلام نمود که در صورت جواب‌دهی مثبت به این مطالبات در این انتخابات شرکت خواهد کرد. اما در سفری که خاتمه‌ای به سنج‌داشت، رهبر دولت در مقابل خلق کرد اعلام جنگ نموده و فرمان سرکوب ابلاغ نمود و وجود مسئله کرد را انکار نموده و بدین شکل جوی ملتاریستی و رعب و وحشت را برای خلق کرد به ارمغان آورد. بدین ترتیب اساساً سرکوب مخالفت‌ها و اعتراضات مردمی علیه نتیجه انتخابات، قبل از انتخابات و در شهرهای کردستان شروع گشت و از آنجا به همه ایران تعمیم داده شد. در سالروز سفر او به کردستان با این حملات و بویژه با اعدام رفقا فرزاد، شیرین، علی و فرهاد بار دیگر پیام سرکوب را در صورت هر نوع مخالفتی به همه ایرانیان دادند. قهرمانی و حماسه‌آفرینی رفقای اعدام شده حتی در آخرین لحظات قبل از اعدامشان که این سیاست‌ها را از نطفه بی‌تاثیر نموده بود، مقاومت بی‌نظیر خلق کرد و اعتراض و اعتصاب سراسری خلقمان در شرق کردستان که حاکی از اتحادی نوین بین خلق کرد بود، و انتقام نیروهای گریلا و اعتراض افکار عمومی جهانی به این عملکرد وحشیانه رژیم و صاحبمندی بی‌نظیر از شهدای گرانقدر خلقمان، این سیاست رژیم را نیز بی‌نتیجه گذاشته و بی‌تاثیر نمود.

— سوم اینکه دولت ایران جهت ایجاد توافق با دولت ترکیه با بکارگیری "ضدیت با خلق کرد" سعی بر آن داشت که از سویی بار دیگر به توافق شوم گذشته همچون دول "صفوی" و "عثمانی" در معاهده قصر شیرین دست یابد و از سویی نیز ترکیه را در جبهه خویش علیه نیروهای مداخله‌گر بکار بگیرد. بدون شک در گذشته اختلافات شدیدی میان این دو دولت وجود داشته، دولت ترکیه هم‌پیمان استراتژیک آمریکا و اسرائیل بحساب می‌آمد و تا بحال نیز همین گونه است. اما دولت ایران سعی بر این دارد تا با نشان دادن قدرت نفوذ خود در منطقه و بویژه نمایش تاثیراتش بر نیروهای دینی - مذهبی در کشورهای خاورمیانه‌ای و عملیات‌های نظامی گسترده علیه خلق کرد، عرض اندام نموده و احتمال شکست آمریکا و همپیمانانش در منطقه را به ترکیه نشان دهد. اما هر چند که امروزه وجود اختلافاتی میان اسرائیل و ترکیه مشاهده گردد، با توجه به برنامه‌ریزی‌های از قبل تعیین شده‌ای که از جانب دولت‌های غربی برای دولت ترکیه و بویژه حکومت اردوغان تعیین گشته این اختلافات چندان واقعی به نظر نمی‌رسد. چرا که دولت ترکیه در صورت خواست خویش نیز قادر نخواهد بود در جبهه مخالف نیروهای مداخله‌گر قرار گیرد و در صورت بروز چنین امری موجودیت دولت کاملاً بخطر خواهد افتاد و این دولت از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی اجتماعی کاملاً به دولت‌های اروپایی، آمریکا و اسرائیل وابسته بوده و جدایی از آنان چندان ممکن نخواهد بود. اختلافات اخیر این دولت با دولت اسرائیل در صورت واقعی بودن آن نیز به هیچ وجه در سطح استراتژیک نخواهد بود و تداوم توافقات گذشته اسرائیل با ترکیه کماکان به قوت خود باقی است و اگر اختلافی هم وجود داشته باشد، اختلافی میان دولت اردوغان و نتانیاهو است نه میان حکومت اسرائیل و ترکیه. کمااینکه در پشت پرده این مسائل احتمال پنهانداستی سیاست جذب نیروهای اسلامگرای منطقه توسط حزب عدالت و توسعه با خطمشی اسلامی لیبرال احتمالی بسیار قوی است و در واقع دلیل حمایت گسترده دولت‌های آمریکا و اروپا از دولت اردوغان نیز وجود همین برنامه می‌باشد. برای اجرای این طرح نشان دادن چهره‌ای کریه از اسرائیل در رسانه‌ها و به قتل رساندن 9 انسان، در دنیای سیاست بی‌اخلاق امروزی چندان تاثیری بر نفوذ و قدرت اسرائیل در سطح جهانی نخواهد داشت و شان و منزلت اسرائیل را نزد آمریکا و ترکیه تنزل نخواهد داد. از این رو این سیاست جمهوری اسلامی ایران هر چند در کوتاه مدت توافق ایران - برزیل - ترکیه را به همراه آورده باشد و تا حدی خیال مراسم نوروزشان در شیراز و دستیابی به هیبت و قدرت هخامنشیان امی معاصر دست یافته باشند نیز، در دراز مدت برای این دولت منافی را در پی نخواهد داشت. احتمال جایگیری ترکیه در جبهه ایران به همان اندازه احتمال جایگیری نیروهای اسلامگرای منطقه در جبهه آمریکا است.

بعد از آنکه دولت ایران به نتایج از پیش تعیین شده خویش از این حملات دست نیافت و در بحبوحه تشکیل دولت جدید عراق، دولت ایران دست به تویباران مناطق مرزی جنوب کردستان که تحت حاکمیت حکومت اقلیمی کردستان است زد. بدون شک رژیم ایران در صدد بود تا با بهانه قرار دادن عملیات‌های نیروهای گریلا در

جواب به یورش‌ها و عملکردهای غیرانسانی رژیم، حکومت اقلیمی کردستان را به مقابله با نیروهای حزبمان وادارد. اما در واقع این موضوع بهانه‌ای بیش نبود چرا که نیروهای گریلا و کادرهای حزبمان در داخل مرزهای ایران و در همه مناطق شرق کردستان مستقر شده و عملیات‌های خود را در همان مناطق انجام می‌دهند و مهمتر از همه آنکه موجب بروز این درگیری‌ها شده و حملاتی اینگونه وحشیانه را بر خلق کرد اعمال نمود، دولت ایران و نیروهای نظامی رژیم بودند و دولت خود نیز بر این امر کاملاً واقف بود که حزبمان همچنان که در گذشته نیز نشان داده، هیچگونه یورش و حمله‌ای را بدون جواب نخواهد گذاشت و در هر شرایطی از هویت، خلق و ارزش‌ها و دستاوردهای خلق شده توسط شهدا و نیروهای خود دفاع خواهد کرد. لذا هدف اساسی از این توپاران‌ها که در آن روستاهای منطقه و حتی اصابت توپ‌ها به نزدیک برخی از پایگاه‌های حکومت اقلیمی کردستان هدف گرفته شده بود، در فشار قرار دادن حکومت اقلیمی جنوب کردستان و جهت‌دهی انتخابات تشکیل دولت جدید عراق بود. اما بدون شک سالهاست که هم دولت ایران و هم دولت ترکیه سعی بر این دارند که نیروهای جنوب کردستان را جهت جنگ و نابودی جنبش آزادیخواهی خلق کرد بکار گیرند. تلاش‌های دولت‌های ایران و ترکیه در بکارگیری این نیروها را می‌توان در دعوت رییس‌جمهور عراق جلال طالبانی به ایران و رییس حکومت اقلیمی کردستان مسعود بارزانی به ترکیه به خوبی مشاهده کرد. بویژه در سفر مسعود بارزانی به ترکیه مسائل زیادی وجود دارد که مستلزم ارزیابی است. چرا که تا بحال رژیم ترکیه قادر به هضم وجود حکومت اقلیمی کردستان در چهارچوب دولت فدرال عراق نبوده و در روابط خویش با این حکومت تنها و تنها قصد بکارگیری این حکومت مشهود است. در دیدار اخیر علی‌رغم پیروی از چنین سیاستی، رژیم ترکیه حقارت‌های زیادی را به حکومت اقلیمی کردستان روا داشته و بر موضع خود مبنی بر انکار چنین حکومتی پافشاری می‌کند. عدم نصب پرچم حکومت اقلیمی کردستان و یا پرچم عراق در دیدارها، چگونگی استقبال از مسعود بارزانی از طرف اردوغان، اجازه ندادن به خبرنگاران در کنفرانس روزنامه‌نگاری ترتیب داده شده بعد از دیدارها و ... همگی در حکم تحقیر و عدم به رسمیت شناختن این حکومت حتی بعنوان بخشی از حکومت فدرال عراق می‌باشد .

بدون شک اوضاعی بسیار پر مخاطره و مرحله‌ای سرنوشت ساز بر کردستان حاکم است. در چهارچوب بین‌المللی و منطقه‌ای همپیمانی‌ها و توافقات بسیاری علیه خلق کرد شکل می‌گیرد و هر آن احتمال قتل‌عام‌ها، یورش‌ها و تهاجمات وحشیانه بر کردستان وجود دارد. علی‌رغم همه تلاش‌های جنبش آزادیخواهی خلق کرد در همه بخش‌های کردستان در راستای چاره‌یابی مسئله کرد از طریق راهکارهای دموکراتیک و صلح‌جویانه، باز هم دول حاکم بر کردستان و نیروهای بین‌المللی بر موضع خود مبنی بر انکار و نابودی این خلق پافشار می‌نمایند. در چنین شرایطی و در مقابل همه این تهاجمات جنبش آزادیخواهی خلق کرد وارد مرحله‌ای جدید از مبارزات گشته و بویژه در شمال کردستان مرحله‌ای نوین تحت نام مرحله چهارم و تلاش جهت تاسیس خودمدیریتی دموکراتیک آغاز گردیده است. بدون شک خلق کرد به سطحی والایی از اراده‌مندی و نیرومندی دست یافته است که قادر به چاره‌یابی مشکلات خویش بوده و می‌تواند که چاره کار خویش را خود بیافریند. در شرق کردستان نیز مقاومت رفقای شهید فرزند، شیرین، فرهاد و علی در زندان‌ها که خط‌مشی مقاومت و ایستادگی را باری دیگر به جهانیان و دشمنان نشان دادند، به سمبل و نمونه انقلابیگری راستین در این بخش از کردستان مبدل گشته و خلق کرد با صاحب‌مندی از این رفقای گرانقدر سوگند تداوم راهشان را یاد کرده و با اتحادی نوین و سربلند از برخورداری چنین قهرمانانی در بین‌شان به سوی آزادی خویش منسجم‌تر و مصمتم‌تر از گذشته گام برخواهند داشت. اتحاد ایجاد شده بین خلق کرد همه معاهده‌ها و پیمان‌ها و توافقات ایجاد شده را بی‌معنی گردانده و خواهد گردانید. بدون شک مبارزات نوین جنبش آزادیخواهی خلق کرد و اتحادی که بین خلق در همه بخش‌ها کردستان ایجاد گشته قادر به بی‌تاثیر نمودن و گذار از هر نوع سیاست و یورش است و هیچگاه اجازه تکرار تاریخ فرودستی را نخواهد داد. شهدا بهانه مبارزه و راهنمای آزادی خلق کرد بوده و خواهند بود و خلق کرد در مسیر آزادیش آمادگی متحمل شدن هر نوع بدیلی را داشته و خواهد داشت.

سخنان رهبر آپو؛ برگرفته از کتاب «مسئله شخصیت» در خصوص معنای حیات

رفتار مبارز در هنگام اعدام‌ها، قتل‌عام‌های دشمن، مرگ در زندان و در خلال عملیات و مرگ‌های طبیعی چگونه باید باشد؟

قبل از هر چیز یک مبارز برای خلقتش، حزبش و انقلاب زندگی می‌کند. بدین جهت حیات وی از معنا و مفهومی مشخص برخوردار است. نیک واقفیم که حزب متعالی‌ترین اتوریته‌ی خلق است. انقلاب نیز اساسی‌ترین و هیجانی‌آورترین گام حزب است. در حالی که حزب با این اشتیاق و انرژی عظیم برای انقلاب آماده می‌شود، مبارز حزب نیز در چنین آمادگی‌ای بسر می‌برد و این نیز زندگی نوینی برای خلق ایجاد می‌کند. زندگی مبارز نیز حیاتی است که رسیدن به این اهداف عنوان می‌شود. واضح است که این وضعیت نوع معیارهای ما را در قبال مرگ تعیین می‌نماید. این پدیده‌ی مرگ و یا زندگی است که برای حزب، انقلاب و ایجاد جامعه و ملتی آزاد و مستقل می‌باشد. اگر زندگی موجب تعالی این ارزشها می‌شود، آنگاه زندگی خواهیم کرد و بایستی به زندگی ادامه دهیم. اما بعضا به چنان نقطه‌ای می‌رسیم که زندگی به معنای از بین بردن این ارزشها و دور شدن از آنها است. بدیهی است که دیگر این زندگی نیست بلکه راه مرگ است. پس در این هنگام مبارز باید بداند که بدون هیچ چشمداشتی مرگ را به آغوش بکشد.

این مورد به شیوه‌ای جالب توجه خصوصا در زندان‌ها روی داد. دشمن حیاتی غیرواقعی و خیانت‌آمیز را بر مبنای خیانت به ارزشهای متعالی تحمیل کرد. با شکنجه‌های انقلابیون، دست برداشتن آنها از اهدافشان را تحمیل کرد و بر این اساس وعده راه زندگی را [به آنان] داد. با گفتن اینکه "از حزب، هدف‌رهایی ملی‌ای که حزب در دستور کار خود قرار داده و ایدئولوژی و سیاست حزب دست‌بردار، راه زندگی بر این اساس به روی تو باز است" خواست که انقلابیون را به تسلیمیت خویش درآورد. وعده وعیده‌های گوناگونی به آنها داد. به خوبی می‌دانیم که خرده‌بورژواهای بی‌اصالت در ازای یک قاشق شوربا با دشمن موافقت نموده و به دعوی خود خیانت کردند و راه حیاتی بدون شکنجه را در پیش گرفتند و موجب نفاق [در صفوف انقلابیون] شدند. در نقطه مقابل این؛ انقلابیونی که از ارزشهایی که در راه آن مبارزه می‌کردند، دست برداشتند و بدین شکل شاهد مرگ‌هایی شدیم که در دنیا نظیر آن یافت نمی‌شود و [دشمن] آنها را به زندگی‌ای مملو از شکنجه و قتل‌عام‌ها محکوم کرد. دشمن این بازی خود را آشکارا عملی کرد. رفقای ما در مقابل زندگی خیانت آمیزی که دشمن ارایه می‌نمود، نوع مرگی که با شعار "زندگی مقاومت است" همچون پرچمی به اهتزاز درآمد را انتخاب کردند. البته این مرگی معمولی نیست، بلکه با انتخاب مرگی بر مبنای مقاومت آن را زندگی عنوان کردند. گفتند مرگ در راستای مقاومت، عنوان آن زندگی است. بدین شکل همیشه زنده (لایموت) یا بعبارتی زندگی در درون مرگ نهفته می‌ماند.

در قبال مرگ دو نوع رفتار وجود دارد؛ صاحبان اولین طرز برخورد بازپچه دست دشمن شده و از همه ارزشها دست برمی‌دارند. در میان ما نیز چندین خائن بی‌شرم سر برآوردند؛ در مورد "شاهین دونمز" و رویدادهای بعد از وی نیز همچنانکه دیدیم دشمن زندگی بی‌ارزشی را به وی اهدا نمود و در ازای آن دشنام دادن و خیانت به سازمان را تحمیل کرد. رویدادهای بعد از آن را یعنی انجام خیانت این خائنین را همه ما شاهد بودیم. اما اشخاصی نیز موضعی عکس این را نشان دادند. درحالی که اولی نوعی زندگی بود که مرگ را در خود می‌پروراند، دیگری مرگی بود که زندگی را در خود می‌پروراند. یعنی اینکه ما شاهد دو طرف کسانی بودیم که بازپچه دست دشمن شده و هر یک به صورت "زنده‌هایی مرده" درآمدند و دیگری در مقابل این با مقاومت‌طلبی خود در مقابل دشمن سرخم فرو نیاروده و واقعا کسانی شدند که زندگی کردند. یکی از نتایجی که می‌توان از این جا دریافت این است که به هیچ وجه نباید به زندگی لاابالی‌گری دشمن رضایت داد. همچنین بر مبنای دست برداشتن از حزب و انقلاب زندگی‌ای مرگبار ایجاد شده و در نقطه‌ی مقابل این، بر مبنای پایبندی به ارزشها با مرگ خود نوعی زندگی می‌آفریند. رفقای ما در زندانها و در کوهستان‌ها شخصا در عملکرد خویش صحت این امر را نشان دادند. رفقای ما مرگ در نتیجه مقاومت‌طلبی را به رویداد همیشه زنده جاویدان مبدل ساختند. و این را نیز به گونه‌ای که در سطح دنیا با عشق و احترام از آن‌ها یاد شود نشان دادند. مرگ هنگامی که در مکان و نحوه‌ای که لزوم آن وجود دارد اتفاق بیفتد، مرگ محسوب گردد و برخی اوقات نیز زندگی یعنی همیشه زنده در جایی که به آن مرگ گفته می‌شود نهفته است. مرگ این چنینی آینده را رقم زده و به زندگی جاودانه مبدل می‌گردد. اگر در شکل مرده باشد نیز در محتوای خود به معنی ایجاد زندگی دوباره خلقی، حزبی و ملتی می‌آید و راه همیشه زنده را هموار نموده است.

البته که این وضعیت رویدادی روزانه نبوده بلکه بایستی همواره آن را زنده نگه داشت. یعنی اینکه رویداد لایموت مسئله‌ای روزانه نبوده و باید همچون مسئله‌ای در یک مرحله بدان نگریسته شد و بنا به آن باید بر ضروریات زندگی واقف بود. در موقع لازم زندگی را حفظ خواهی کرد اما بر دامنه درها خواهی افزود؛ به تمامی عکس آن اگر کارها با موانع روبرو می‌گردد، باید به مرگ نیز آگاه باشی. انقلابیون در این باره بایستی از چنین ملاک سالمی برخوردار گردند. وی این را به خوبی می‌داند چگونه و کجا زندگی نماید، همچنین کجا و چگونه بمیرد. حتی مرگ وی نیز بایستی بر وسعت مبارزه بیافزاید. مبارز هنگامی که به زندگی و مرگ می‌اندیشد بایستی از زاویه میزان مشارکت در انقلاب، حزب و خلق بدان بنگرد و از هر دو پدیده نیز یکی را برگزیند. با این توصیف مبارز شخصی است که "بر همین مورد واقف است که در جایی که زندگی نمودن لازم باشد زندگی خواهد کرد و در جایی که نیاز به مرگ باشد خواهد مرد."

ما در اینباره چندان سخن نگفته و به گفته‌های شهدای مقاومت طلب PKK که نمونه‌های برگزیده‌ای در این خصوص نشان داده‌اند جای می‌دهیم، بدین گونه مسئله مورد نظر هر چه بیشتر تنویر می‌گردد. آن شخصیت مقاومت‌طلب که تاریخ رزمنده PKK را تا به امروز آورده است، همچنانکه جسارت و رادمردی وی را در شرایط معاصر و در پرتو خط‌مشی نوین ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی همچون سالم‌ترین ملاک برای سرزنده نگهداشتن [این راه] ارزیابی می‌کنیم، می‌توانیم بگوئیم که مژده پیروزی در آینده نیز از سوی این شخصیت داده می‌شود. بویژه رویدادی همچون مرگ که انسان بیشتر از هر چیزی از آن می‌گریزد جهت گیریهای مقاومت‌طلب شهدای PKK بزرگترین شیوه قهرمانی را نشان داده و راه رسیدن به پیروزی را به شیوه‌ای باشکوه ترسیم نموده است. گوش فرادادن به گفته‌های خود این رفقا در مورد جهت گیریهایشان در ازای رویداد مرگ برای درک نوع حیات انقلابی و مبارز تا لحظه آخر و اینکه چه نوع رفتاری داشته باشد، بی‌نهایت آموزش دهنده و واضح است.

همه ما مسئله مقاومت شرافتمندانه "جمعه تاق" و رفقاییش را می‌دانیم. این، مواجه شدن با رویداد مرگ و نوعی مقاومت در برابر مرگ است. این مقاومت مقاومتی است تحت محاصره دشمن وحشی و خونخوار که از یک لحاظ می‌توان گفت در شرایط اسارت آنها بوده.

در شرایطی که در کردستان بزرگترین قتل‌عام‌ها توسط جاسوس - مزدورین و گروه‌های روسپاه در میان خلق یعنی دسته‌های غیرنظامی و باندها انجام شده است، مقاومت این رفقا مقاومتی است که تحت محاصره این گروه‌ها هر لحظه با مرگ روبرو شده‌اند و روزها با دشمن درگیر گشته‌اند. بدین خاطر که این مقاومت تحت شرایط اسارت دشمن نشان داده شده در تاریخ ما جایگاه برگزیده‌ای به خود اختصاص داده است. رفیق جمعه طاق که با مرگ رودرو مانده جهت گیری خود را در قبال مرگ چنین بر زبان می‌آورد: "من و رفقایم رزمندگانم رفقای PKK هستیم. ما در مقابل سیاست سرکوب دولت ترک در کردستان و در مقابل آغاهایی همچون "جلال بوجاق" که شما را بعنوان یک ابزار انسانی بکار می‌گیرند و به خلقمان ظلم روا می‌دارند می‌جنگیم. ما انسانی از نوع یک دعوی شرافتمندانه و جانب به حقیق. اگر بمیریم در راه استقلال میهن و رهایی خلق خود خواهیم مرد. شما برای چه می‌جنگید؟ چرا مرگ را به جان می‌خرید؟ برای دولت ترکی که شما را به وضعیت محکومی در آورده و آغاهایی که خونتان همچون زالو می‌مکند و هر گونه ظلمی به شما روا میدارند، مگر نه؟ ما با شآن و شرافت بدون آنکه به پشت سر نگاه کنیم خواهیم مرد. اما شما در این راه بی‌شرف هر روز هزار بار می‌میرید. به زنان، کودکان و نزدیکان خود بجز پستی و گرسنگی می‌توانید چیز دیگری وعده بدهید؟... فشنگ‌های ما تمام شده به ما مهمات بدهید، بازم با شما می‌جنگیم. بدانید که شاید ما بمیریم اما خلق کرد که پیشاهنگ آن PKK است نمی‌میرد. پرچم سرخی که ما شرافتمندانه تا آخر عمر حمل نمودیم زود یا دیر به پیروزی خواهد رسید. شما نیز پس از آنکه جمهوری ترکیه و فئودال‌های کمپرادور و دشمن خلق و میهن - که به آن خدمت می‌کنید - از سوی خلق کرد به پیشاهنگی PKK از بین برده شدند، مورد نفرت واقع خواهید شد. نابود باد استعمارگری! مرگ بر فئودال‌های خائن کرد و روسای نوکر قبیله‌ای! زنده باد کردستان دموکراتیک! زنده باد پرولتاریای کردستان و پیشاهنگ متعالی خلق ما! PKK!

در این باره نمونه دیگر نیز مقاومت رفیق ارهان آیدین است. می‌دانید که به این رفیق ما مجازات اعدام داده شد اما هنوز اجرا نشده است. اما در آن شرایط هر لحظه ممکن بود به اجرا درآید و البته هدفشان نیز همین بود. این مجازات اعدام بدین خاطر داده می‌شد که در زندان‌های دیاربکر علی‌رغم شکنجه و هر گونه فشار و سرکوب روحیه مقاومت طلبی رفقا از پای نایستاد و جهت متوقف ساختن آن و گسترش روحیه تسلیمیت و ارباب در میان رفقا چنین مجازاتی داده شد. برای این نیز به رفیق ارهان آیدین پیشنهادات مختلفی شد مبنی بر احساس ندامت و دست برداشتن از دعوی خویش، تسلیمیت را بپذیرد و از آنها طلب شفقت نماید و بر این اساس نیز تحت فشار قرار گرفت. رفیق ارهان آیدین همه فشارها و شیوه‌های به تسلیمیت درآوردن را خنثی نمود و جهت گیری مقاومت طلب و مصممی در مقابل چوبه‌دار اعدام جلاخان استعمارگر نشان داد که این جهت گیری در نوع خود شرافتمندانه و دارای اهمیتی تاریخی بوده و وی در نامه خود آن را چنین بیان می‌دارد:

"به رفقا: مرگ پدیده‌ای است که در خانه هر کس را می‌زند، بنابه تصویب اعدام من از سوی نیروهای فاشیست استعمارگر در مدت کوتاهی از میان شما رخت خواهم بست. قبل از اینکه از شما جدا شوم می‌خواستم در راه استقلال میهن و رهایی خلق خود بعد از انجام جنگی درازمدت با نیروهای ترک فاشیست و استعمارگر و نیروهای فئودال کمپرادور بمیریم. آرزویم این بود که دوشادوش شما بجنگم، ببینم آن سیده‌دمی را که از افق سر می‌زند، دیدن آن غنچه‌ای که بر اثر تابش خورشید شکوهمندانه شکفته می‌شود و گردن خمیده است، لکن با ایمان بی‌نهایت نسبت به آن..."

در طول مبارزات خود به مبارزه‌ای بدون بدل (پرداخت جان بها) نیاندیشیده‌ام و این بدل می‌تواند مرگ نیز باشد. صفحات تاریخ آکنده از اشخاص و نمونه‌های بیشماری است که حتی برای یک لحظه هم که شده از این واقعیت چشم پوشی ننموده و در دعوی و راهی که برای آن مبارزه می‌کنند در زمان تحمیل مرگ [از سوی دشمن] بدون آنکه تردیدی به دل راه دهند کوچکترین امتیازی به دشمن نداده‌اند. و آنها که نحوه مردن را می‌دانند در پیش چشمان من همواره زنده‌اند و همچنان در قید حیات هستند. همه شهدای انقلابی که در طول جنگ انقلابی گلوله باران شده یا به دار آویخته شدند با پرداخت حیات خود همیشه زنده مانده‌اند. اینها در قلب پرولتاریاهای دنیا و خلق مظلوم همچون مشعلی که هیچگاه خاموش نمی‌شود، زنده خواهد ماند. "وان توری" که حتی در لحظه گلوله‌باران شدند کوچکترین هراس به دل راه نداد و با جسارت از مرگ استقبال نمود، در لحظه‌های پایانی عمر نیز گفت "زنده باد رهبر ما هوشی مین، زنده باد خلق ویتنام" همچون نماد عزمی راسخ و مصمم بوده. نمونه‌ای است که می‌توان همچون پیشاهنگی آن را دید. آنها کسانی هستند که در حافظه خود یاد آنها را زنده نگه داشته و تا لحظات آخر عمر نیز همچون "طوفان انقلاب" زنده نگه خواهم داشت و آنها را از یاد نخواهم برد.

در دنیا هیچ چیز به اندازه مبارزه انقلابی محسوب و پسندیده نیست. اما راهی بس دشوار است؛ راه مبارزه انقلابی، خارستان است، مارپیچی است، پستی و بلندی است و صعب‌العبور است. این یک واقعیت است که اگر به همه این موانع برخورد نکنی و دشواریها و آلام را به آغوش نکشی، مبارزه را نمی‌توانی پیشبرد دهی. حتی این نیز یک واقعیت است که راه مبارزه مرگ دشمن را هم به دنبال دارد. این هر دو واقعیت زمانیکه بدانیم که در کردستان کوچکترین حرکت با خون، باروت و چوبه‌های دار سرکوب می‌گردد بیشتر صدق می‌کند. هنگامی که راه مبارزه "استقلال و آزادی" با پیشاهنگی PKK را برگزیدم، می‌دانستم که در این راه مرگ نیز وجود دارد. اما نتیجه‌ای مقدس همچون پیروزی را هنوز ندیده‌ام که از سوی نیروهای فاشیست و استعمارگر ترک محکوم به مجازات اعدام شدم، اکنون که این مجازات مرگ بسیار نزدیک شده است، بدون آنکه کوچکترین هراسی به دل راه دهم تنها به یک چیز می‌اندیشم؛ اگر به پای چوبه‌دار رفتم در مقابل نیروهای فاشیست و جلاخان که از دهانشان بزاقی همچون سگ‌ها بیرون می‌ریزد، سرخم نکرده و مقاومتی مصمم و مصرانه را نشان دهم. روحیه مقاومت طلبی حزب زنده خواهد ماند، رفقا دشمن را می‌توانند شکست دهند..."

در برخی دوره‌ها برای تداوم حکمرانی خودشان که رو به ضعف نهاده، در میهن ما خواسته‌اند که آتش قیام‌ها را فروکش کرده با ایجاد ارباب در میان خلق این اعمال را به آنها بقبولانند و در نهایت سعی در ایجاد فضایی سکوت‌آمیز داشته‌اند، همچنانکه در برخی مراحل در گوشه و کنار میهن مجازات اعدام بسیاری اجرا شده و در پای چوبه‌های دار خلق مان را قتل‌عام نموده است. امروزه و در این مرحله این امر در کردستان به اجرا در می‌آید. استعمارگران ترک که "قتل‌عام مرعش" را خود ترتیب دادند، آن را همچون دستاویزی نشان دادند و در گوشه و کنار کردستان با بکارگیری شیوه‌های خشونت‌بار در مقابل دشمن ما اعلان جنگ نمودند، چنین وانمود می‌کردند که در مدت زمان کوتاهی به نتیجه می‌رسند و برای همین حملات خود را گسترده‌تر نمودند؛ اما همچنانکه جنبش ما PKK از بین نرفت نتوانستند شعله‌های انقلاب را نیز که خلق کرد در میان گرفت خاموش نمایند. همگام با گسترش مبارزه استقلال طلبی ما نیروهای فاشیست و استعمارگر ترک با تسمه‌ای که گردنشان را فشار می‌دهد، هر چه بیشتر در تنگنا قرار گرفته و گوئی اینکه در تقلا جان خود بوده که بر این اساس هر چه بیشتر خشمناک شدند. نیروهای استعمارگر ترک در پی نقشه‌های نوینی بودند و

با کودتای 12 سپتامبر می‌خواستند جنبش ما را نابود ساخته و فکر می‌کردند که به پایان عمر خود نزدیک شده است. می‌خواستند پیوند میان PKK و خلق را قطع نموده و جنبش ما را از بین ببرند و بعد از آن نیز با ایجاد فضای ارباب‌انگیز در میان خلق آنها را بترسانند. خواستند که با مضاعف نمودن مجازات‌های اعدام قضایی همچون مراحل قیام‌های شیخ سعید و درسیم که "دادگاه استقلال" مجازات‌های اعدامی بدون محاکمه داده بود، صدها رفیق ما را بدین شیوه در پای چوبه‌های دار از میان بردارند. با ایجاد فضای ارباب‌آمیز در میان خلق هدف استراتژیک آنها ایجاد فضایی بدون مقاومت و منفعل بود. در چنین مرحله‌ای، برخورداری یا عدم برخورداری از روحیه سنت مقاومت PKK، همچنین در این راه جنگیدن یا نجنگیدن، به نوعی سنگ محک جهت‌گیری انقلابی است.

آیا در این استراتژی خود آنها (دشمن) موفق خواهد شد یا نه؟ البته که خیر. شاید بتواند از لحاظ تاکتیکی به موفقیت‌هایی نائل گردد. اما به طور حتم بر این باورم که از لحاظ استراتژیکی شکست خواهند خورد و پیروزی از آن پیشاهنگم ما PKK و خلق کرد است. آنها (دشمن) بر اثر شهادتی که در پای چوبه‌دار و در آخرین لحظات عمرشان "گردباد انقلاب" را به پا می‌کنند خفه خواهند شد. چه بسا که این مرحله، مرحله قیام‌های 1925-40 هم نیست. برای پیروزی موارد مثبت و پیشرفت‌های مثبت بسیارند.

پیشاهنگان جنبش ما که هنوز جنبش ما از میراث طولانی برخورداری و هنوز جنبش ما در اوان کار خود بود از سوی عاملان رژیم استعمارگر به شهادت رسیدند. حتی قرار، همچنین خلیل چاوگون، صالح کندال و جمعه تاق که از سوی عاملان استعمارگر و غیرنظامیان فتودال به شهادت رسیدند، همچنین قهرمانان "شکستون" که تا آخرین قطره خون مبارزه نمودند و 8 گریلای PKK که در جنگ مقاومت "قلز تپه" جوانمردانه جامه شهادت پوشیدند، همچنین "دلیل دوغان" که در نبردهای تک به تک هیچ گاه شکست نمی‌خورد. خون این شهدا و دیگر شهدای جنبش ما ریشه درخت استقلال طلبی را آبیاری کردند. از طرفی نیروهای فاشیست و استعمارگر ترک و عاملان داخلی آنها یعنی فتودال - کمپرادورها و حامیان خارجی آنها یعنی نیروهای امپریالیست را به هراس واداشتند. در این دوره برای آنکه این نیروها عمر خود را به درازا بکشند، هدفی استراتژیک همچون "قطع شاخه‌های درخت استقلال طلبی" را در دستور کار خود قرار دادند. اما این نیروهای استعمارگر باید بدانند که این اعمال ... درخت استقلال طلبی همچون عمل قلمه‌زدن خواهد افزود و به مثابه یک هشت‌پا آنها را خفه خواهد نمود و از نابودی رهایی نخواهند یافت. آنها در پای چوبه‌های دار به حیات ما خاتمه خواهند بخشید اما نمی‌توانند جنبش ما را از میان بردارند. اگر حتی یک فرد مقاومت طلب در میهن ما بماند PKK همچنان پابرجا خواهد بود. پیروزی از آن خلق ما به پیشاهنگی PKK خواهد بود. و باز هم شاید با چوبه‌های دار و اعدام‌های متعدد بتوانند در مدت کوتاهی به نتیجه برسند، شاید با اعدام من و دیگر رفقایم در پای چوبه‌های دار چنین فکر کنند که روبه ضعف خواهیم نهاد. آری، ما از میان حلقه‌های ضعیف برخاسته‌ایم، اما حیاتی سرزنده هستیم، آنها از مزار برخاسته‌اند و بسان دوشیزه‌های سالمندی هستند که قادر به زاد و ولد نیستند. رژیم فاشیست و استعمارگر ترک به پایان عمر خود نزدیک شده و هار گشته است. هر راهی که انتخاب کند نمی‌تواند موفقیت تام را کسب نماید و همچون سگی که به مرض هاری مبتلا گشته، سرش را این قدر به اینجا و آنجا می‌زند تا مدفون می‌گردد. و با اعتقاد بر این امر که پیروزی از آن خلق کرد خواهد بود از میان شماها رخت خواهم بست، اما رفتنی آسوده خاطر خواهد بود زیرا پیشاهنگم ما PKK که ایمان من به آن هیچ کم نخواهد شد مرا شکست ناپذیر خواهد کرد.

مرگ چگونه و از کدام طرف می‌آید بگذار بیاید می‌دانستم که روزی به شیوه‌ای که به صورت شعار درآمده باشد در مقابلم قد علم می‌کنند. با علم بر این با خونسردی از مجازات اعدامی که به من داده شد، استقبال نمودم و تا لحظات آخر نیز با تکیه بر اراده انقلابی‌ام سعی در حفظ خونسردی خویش خواهم کرد. از طرفی دیگر انواع مرگ‌ها بصورت "مرگی بی تقصیر در راه انقلاب" در مقابلم قد علم کنند آسوده‌خاطر خواهم بود. لذا با علم بر اینکه آخرین وظیفه خویش را بجا آورم با اطمینان خاطر به سوی مرگ رفته و تنها آن هنگام است که با گشادگی خاطر از میان شما رخت برخوام بست. و آن هنگام همچنانکه یکی از رفقا گفته بود "ما تعالی شرف را در میان این طناب‌های فاحشه حفظ خواهیم کرد" هر چه بیشتر به عزم مبارزه پی خواهیم برد، و من به شکلی که پایبند و برازنده پیشاهنگم ما PKK باشد پرچم حزب که امانت شهدای انقلاب ماست را به اهتزاز درخواهم آورد. در این مورد تردیدی به دل راه ندهید.

جهت‌گیری مبارزگونه را در قبال مرگ بازهم توسط پیشاهنگان و پارتیزانهای PKK به شیوه‌ای شکوهمند در زندان دیاربکر نشان داده شد. در راه ایجاد آینده‌ای روشن برای خلق کرد و جنبش PKK در مرحله‌ای بسیار حساس، رفقای ما در راستای دفاع از این ارزشها جان خود را اهدا نمودند و نوع مقاومتی متعالی را نشان دادند. با اعتصاب غذایی که... مرگ در پیش گرفتند مبارزه ما را به مراحل بالاتری سوق دادند تا جاودانگی جنبش ما را تضمین نمایند. آنها با جهت‌گیری انقلابی که در قبال مرگ نشان دادند، توانستند که از مرگ زندگی بیافرینند و این آیت (یعنی مرگ) که آخرین آلت تهدید [مرگ] دست دشمن را خشنی ساختند.

از پیشاهنگان حزب ما، از کسانی که با عملکردهای بی‌نظیر خود معنای مرگ و زندگی را از منظر اهداف حزب و مبارزه شخصا و به نحوه‌ای موثر نشان دادند کمال‌پیر بود، وی در روزهای اعتصاب غذای تا مرگ، به جلادان استعمارگر که می‌خواستند زندگی‌ای هزاران بار بدتر از مرگ را به وی تحمیل کنند چنین می‌گوید: "نیروی شما کفاف زنده نگهداشتن من نیست". وی با این جهت‌گیری خود در راه پیروزی حزب و مبارزه یگانه راه را در آن لحظه در مرگ دیده و هر آنچه را که همچون زندگی به وی اهدا شده است با پشت دست خود رد نموده است. آنهایی را نیز که برای رسیدن به چنین حیاتی در یک چشم به هم زدن بسوی آن شتافته‌اند محکوم نموده و وی با این جهت‌گیری خود همیشه زنده مانده است. چه استعمارگران و چه آنهایی را که چشم به زندگی‌ای بی‌شرفانه دوخته‌اند، با بدترین شیوه مرگ مواجه ساخته است.

رفیق کمال‌پیر در مورد اینکه چگونه مرگ را کوچک انگاشته و چگونه به معنای واقعی زندگی پی برده در دفاع از دعوی خود در دادگاه‌های استعمارگر چنین فریاد می‌زند: "من می‌خواستم که در یکی از تشکلات وابسته به PKK وظیفه‌ای متقبل شوم. اما بنا به دلایل مختلف وظیفه‌ای قبول نکردم. بلحاظ تاریخ، مشخص‌سازی این موضوع را ضروری می‌بینم. زیرا نام ما در افکار عمومی چنین است، چنان است و فلان گفته می‌شود. از این لحاظ مشخص‌سازی آن را لازم می‌بینم. نه بدان جهت که به دلیل جایگیری من در فلان کمیته از مجازاتی که به آن محکوم می‌شوم می‌ترسم. حال آنکه من، بدین خاطر که می‌دانم مجازاتی که به من داده شده سیاسی است، این یک برای من شرم خواهد بود..." (از دفاعیاتش)

همچنین رفیق محمد خیری دورموش عضو کمیته مرکزی و از بانیان حزب ما سالها تحت شکنجه در زندان‌های دیاربکر به مقاومت پرداخت، وی هنگامی که شکنجه‌های رژیم فاشیست به نقطه اوج خود رسیده بود و در محیطی که تسلیمیت‌پذیری را تحمیل می‌کردند و سعی در ایجاد فضای خفقان‌آور داشتند در قبال مرگ جهت‌گیری شایسته‌ای نشان داد. این جهت‌گیری به شکل باشکوه نشان می‌دهد که یک مبارز باید در سخت‌ترین شرایط چگونه از مرگ استقبال نماید.

رفیق خیری جهت گیری ای نشان داد که همچون برگزیده ترین نمونه مقاومت در تاریخ نوشته می شود. هنگامی که در اعتصاب غذا بود، گویی اینکه مرگ را صدا می زند؛ چنین می گوید "حق دفاعیه سیاسی ما محدود شده است". از سوی مدیر زندان انواع فشارها در مورد ما اجرا می شود. اعمال زندان با فرامین از بالا به اجرا درمی آید. برخی از رفقا گفتند که اظهارات آنها با تکیه بر اراده آنها نبوده بلکه با توسل به زور آن را انجام داده اند. من را در اتاقی محبوس کردند و مرا از سوراخی به رفقایم نشان دادند و گفتند "نگاه کنید محمدخیری دورموش دارد اعتراف می کند" و آنها را بدین شیوه وادار به اظهاراتی کردند. برخی از رفقا، مظلوم دوغان، فرهاد کورتای و اشرف آنیاک خود را سوزاندند و به دار آویختند و بدین شیوه آنها را کشتند. در اینجا یک دعوی سیاسی در جریان است. ما گفتیم که پایبند به ایدئولوژی خود هستیم و دفاعیه آن را ارائه خواهیم داد. این حق قانونی ماست. تحت این شرایط هیچ اعتقادی به جلسه دادگاهی ندارم و اعتصاب غذای تا مرگ را آغاز می کنم. این را در همین جا اظهار می دارم..."

پیشاهنگ ارزشمند ما بعد از شروع اعتصاب غذای تا مرگ نیز بدون آنکه به زندگی مادی چشم بدوزد چنین گفته هایی بر زبان می آورد، "چه قبل از دستگیری من و چه بعد از آنکه با زندان مواجه شدم، بدین خاطر که وظیفه خود را به تمامی در قبال حزب بجای نیاورده ام، خود را مدیون حزب می دانم، بر سنگ مزار من بنویسید مدیون است".

مقاومت طلبان PKK به ما یاد می دهند که چگونه در جای لازم می توان از مرگ زندگی آفرید.

اگر یک مبارز بتواند با مرگ خود نیز سطح مبارزه را ارتقا دهد و به نقطه عطفی برساند و به عملیاتی نیرومند مبدل سازد، بدیهی است که همواره زنده خواهد ماند و در مبارزه ما برای همیشه خواهد ماند. شاید یک مبارز با چشمان خود پیروزی را نبیند اما وی به طور حتم باید بداند که عملیات وی با موفقیت سپری می شود. با این اعتقاد می جنگد، با چنین اعتقادی نیز جان می سپارد. وی با تمام وجود به اینکه زندگی واقعی در درون مبارزه بوده و مبارزه نیز خود نوعی زندگی بوده و هر مرگی که به مبارزه سرعت ببخشد را همچون زندگی دیده، معتقد است. و بدین جهت است که در موقع لازم بدون هیچ چشمداشتی مرگ را به آغوش می کشد.

بعد از اشاره به این مورد یگانه چیزی که بتوان برای گفتن مانده است، این است که هیچ مانعی در مقابل فعالیت های مبارز نمانده است. مبارزی که تا به حال آنچه را که گفته ایم درک نموده باشد و خصوصیات ذکر شده را در شخص خود متجلی ساخته باشد. از این به بعد هر اندازه هم با مشکلات و دشواریها روبرو گردد، می تواند از آنها گذار نموده و دارای قدرتی است که به هدف خود دست یابد. پراکتیزه نمودن مارکسیسم - لنینیسم بنا به واقعیات اجتماعی و ملی ما در شخصیتی انقلابی چنین نمود می یابد.

در این بخش از مانیفست رهبر آپو مراحل از جامعه‌متمدن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و عوامل و مسایل ظهور «مقاومت‌ها» را به شکلی بیان می‌دارد که فلسفه شکل‌گیری مقوله «قدرت» را به شکلی منسجم از تاریخ تمدن استخراج می‌نماید و حلقه‌های زنجیرسان آن را رومی‌نماید. کاری که فیلسوفان و اندیشمندان معاصر از قبیل «نیچه، هایدگر، فوکو و غیره» در طریق آن مرکب قلم دواندند، اما ناقص ماندند. زیرا در شناسایی حلقه‌های تاریخی دچار نقص تئوری تاریخی گشتند. زیرا آنها بجای توسل به اصالت تاریخ رویداده؛ به «علم تاریخ صرف» بیشتر توجه نشان دادند و در راستای آن تمامی مقوله‌ها و پدیدارها را در قالب روشی «ساختارگرایانه» و «نسبی‌نگرانه» شک‌محور بدست گرفتند. شک‌محوری شاید اولین قدم باشد اما به قدم‌های بعدی یعنی قابل دید ساختن یک مقوله تئوریک- عملی گذار نمودند. چه بسا نسبی‌نگری آنها در همان مرحله اول گرفتار باتلاق «لادری‌گری (نمی‌دانم چیست؟!)» پدیده‌ها شد. با توسل به این روش تمامی فرهنگ و تمدن گذشته را چه به لحاظ مفهومی و چه ساختاری زیر سؤال بردند. اما جواب پرسش‌های فلسفی تنها به یک گزینه ختم شد: مجهول‌الحال ماندن پدیده‌ها و «حقیقت»! شاید روش «هرمنوتیکی» که سبب پیشرفت خیلی مسایل و مقولات شد، خود، نوعی آفت ذهنیتی شد. زیرا روش تأویل و قرائت مجدد تمدن و تاریخ تنها تنزل و سقوط داده شد و باری دیگر تعالی نیافت. این امر جدا از روش‌های شناخت‌شناسی و معرفتی نسبی‌نگری، بیشتر از بستر تاریخی‌ای سرطانی سرچشمه می‌گیرد و آن بستر جامعه‌کاپیتالیستی می‌باشد. رهبر آپو می‌گوید: نیچه در مقام پیامبر دوران کاپیتالیسم هبوط گرفت و مدرنیته را بشدت زیر سؤال برد و به زعم خود حال «حقیقت» را تشریح کرد، اما در مطالعه آثار او باید دقت کرد زیرا برخی جوانب مثبت دارد اما در عین حال از بسیاری جوانب خطرناک هم برخوردار می‌باشد.

باید بر این امر واقف بود که کاپیتالیسم کاراگری دارد که هم می‌تواند از سفره کلاسیسم تغذیه نماید، هم در آخور مدرنیته سر فرورود و هم پسامدرنیته. لذا با توجه به این اصل می‌توان تعیین کرد که یک اندیشمند امروزی تا چه اندازه زیر علتک کاپیتالیسم لغزیده است. چه بسا یکی از بیماری‌های تمدن، کاپیتالیسم می‌باشد و نمی‌توان همانند برخی جامعه‌شناسان و مورخین آن را صرفاً هویتی معاصر دانست. چه بسا کاپیتالیسم به مثابه یک ذهنیت و روش قدرت‌محوری، در طول تاریخ تمدن وجود داشته است. رهبر آپو هم آن را در لایه‌های تاریخ بازشناسی کرده است. لذا وقتی جامعه‌متمدن شهری را تبیین می‌نماید، مقاطع تاریخی را با توجه به دو امر «مدت‌زمان» و «جامعه» تحلیل می‌نماید. عکس نظریات فیلسوفان گذشته که می‌گویند: هنگام روی نمودن آنتی‌تز، تز از میان می‌رود، دیالکتیک پیشرفته‌تری را ارایه می‌دهد و می‌گوید هویت و جوهر تز در آنتی‌تز محفوظ می‌ماند و سنتز شکل می‌گیرد، لذا تز از میان نمی‌رود. با توجه به این قاعده دیالکتیکی مقاطع تاریخی ضمن توجه به این امر که مراحل پیشرفتی ترتیبی و بصورت خطی مستقیم نیستند، کماکان حلقه‌هایی متصل می‌باشند که از یکدیگر تأثیرپذیرند. بنابراین کاپیتالیسم هم بیماری مسری بوده که در مقاطع تاریخی نفوذ کرده و امروزه به اوج رسیده است. چرا که به سلطه انجامیده.

«قدرت» به دو روش اساسی شکل می‌گیرد. نخست؛ عامل، هویت و قواعد معنا را حفظ می‌کند و به منصف ظهور می‌رسد (که البته هر ظهوری نوعی قدرت‌یابی است اما مهم مثبت یا منفی بودن آن است). دوم؛ عامل قدرت‌یاب، هویت و قواعد و منطق معنا را فرومی‌پاشد و ظهور می‌گیرد. صورت اول موجب پیشرفت طبیعی می‌گردد اما خطر انحراف همچنان آن را تهدید می‌کند و صورت دوم موجب شکل‌گیری انحراف و کائوس می‌گردد. هر مقوله‌ای که با معنا در تضاد باشد در رسته صورت دوم قرار می‌گیرد. با توجه به این مهم، کاپیتالیسم تا کنون بزرگترین عامل قدرت‌یابی است که معنا را تخریب نموده و مقوله «حقیقت» را با دشواری فهم روبرو ساخته است. همانطور که می‌دانیم در تمامی حوزه‌ها و عرصه‌های حیات مادی و معنوی نفوذ کرده است، حتی حوزه معرفت‌طلبی فیلسوفان و اندیشمندان.

اما رهبر آپو که بیماری‌های تمدن را بازمی‌شناساند، در بخش جامعه‌متمدن شهری، «مراحل جامعه‌متمدن و مسایل مقاومت» را مورد موشکافی قرار می‌دهد. در گفتار گذشته مراحل تاریخی سومری تا دوران روم را تشریح کردیم. اما رهبری خاطر نشان می‌سازد که با سقوط روم، دورانی دیگر تاریخی- ذهنیتی شروع می‌شود و در پی آن به واشکافی ادیان موسوی، مسیحی و اسلام می‌پردازد که از چنان خصیصه‌ای برخوردارند که همچو یکی از حلقه‌های بزرگ در شکل‌گیری یا تمدن و یا مقاومت سهیم بوده‌اند. مطابق برخی متدهای صورت‌بندی تاریخی- اجتماعی دوران پس از روم را فنودالی می‌نامند. اما رهبری این نوع صورت‌بندی را زیر سؤال می‌برد. زیرا ریشه اصلی حلقه‌های تمدنی به شیوه‌ای ماتریالیستی و پوزیتیویستی خشک مورد تحقیق اصیل قرار نمی‌گیرد. وقتی مارکس به صورت‌بندی نوین ادوار تاریخ دست زد، تمامی مورخان و اندیشمندان را متحیر ساخت. او ادوار تاریخی را به جامعه ابتدایی، برده‌داری، فنودالی و سرمایه‌داری تقسیم‌بندی کرد. اما توانست دوران جامعه طبیعی و نئولوژیک را که 98% جامعه انسانی تا کنون با مفاهیم ناب آن زیسته، بازشناساند. حتی جوامع اولیه را با منطقی پوزیتیویستی- ماتریالیستی صرف، ابتدایی می‌خواند. چه بسا رهبری اصالت جامعه طبیعی را روشن ساخت و شالوده تمام صورت‌بندی‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و تاریخی را برهم زد و تمامی نقاب‌های قدرت‌یابی را فاش نمود.

رهبر آپو در خصوص رویداد سقوط روم و مراحل بعد از آن می‌گوید: «در اواخر سده چهارم در نتیجه سقوط روم، تنها یک شهر و تمدن آن فرونی‌پاشند، بلکه تمامی دوره طولانی قرون اولیه و کلاسیک به پایان می‌رسد. سده‌های پس از برده‌داری که «دوران تاریکی و انحطاط» نامیده می‌شود را عموماً قرون وسطی می‌خوانند. این تعریف از شیوه بنیانگذاری علم تاریخ نشأت می‌گیرد. دارای ارزش معنایی توانمندی نیست. حتی جنبه تخریب معنایی آن بیشتر است. نامیدن آن تحت نامی دیگر یعنی دوران فنودالی، بویژه از متد صورت‌بندی اجتماعی بینش مارکسیستی نشأت می‌گیرد. تعریف اجتماعی فنودالیت، انگار اندکی بی‌مورد می‌نماید. ژرفای معنا را ارایه نمی‌دهد. شاید هم چنانکه گفتیم، بیشتر در خدمت آشفته‌گی معنا باشد. اگر سقوط روم به «سقوط تمامی قرون اولیه و کلاسیک نظام برده‌داری» تعبیر گردد، می‌تواند سبب ژرفایابی معنا شود.»

رهبر آپو می‌گوید نامگذاری‌هایی از قبیل «قرون وسطی» و «فنودالی یعنی دوران مسیحیت و اسلام» نمی‌تواند معنای رویدادها را تماماً بازگو نماید و حتی آن را دچار تحریف می‌سازد. اساساً از منظر رهبر آپو دوران روم اوج فرهنگ تمدنی بوده که مدام با فرهنگ نئولوژیک (نوسنگی) در جنگ و ستیز بوده و سعی در محدودسازی آن داشته است. امپراتوری روم چهار کار اصلی داشت: 1- محدودسازی فرهنگ. 2- مستعمره‌سازی. 3- آسمیله. 4- تصفیه. چه بسا رهبری نزاع میان تمدن‌ها را به «کشتارگاه قصابان» یاد می‌کند که مبارزه‌ای صرف و محدود طبقاتی بوده.

حال، رهبری پس از زیر سؤال بردن متدهای نادرست صورت‌بندی‌ها، در صدد است با توسل به دو اصطلاح «فرهنگ ایدئولوژیک» و «فرهنگ مادی» به تفسیر مجدد تمامی مسایل فوق بپردازد که بویژه دوران پس از سقوط روم، مسیحیت و اسلام را دربرمی‌گیرد. ایشان فرهنگ مادی را جزو کاراکتر تمدن‌های طبقاتی، شهری، دولتی و بویژه تمدن کاپیتالیستی می‌داند و فرهنگ ایدئولوژیک منجر به ظهور جامعه‌شناسی آزادی در مقابله با کاپیتالیسم گردیده است. کماکان نیروی معاشناختی خود را با یاری این دو مقوله ارتقاء می‌بخشد و فرهنگ مقاومت‌گری که صورت گرفته پاس می‌دارد. اما چرا رهبری صورت‌بندی «قرون وسطی‌ای» را آنچنان که متعارف گشته صحیح نمی‌داند؟ در جواب می‌توان گفت که آنهایی که دوره‌ای از تاریخ را قرون وسطی می‌نامند، غافلند از اینکه بعد از این دوره دوره‌ای ظهور کرده بنام کاپیتالیسم که به اوج خود رسیده و به مراتب دهشتناک‌تر و مخرب‌تر از دوران قرون وسطایی می‌باشد. می‌گویند که تنها جامعه‌شناسی آزادی دور از منطق علم پوزیتیویستی و دسته‌بندی‌های غلط آن می‌تواند ما را متوجه این امر مهم گرداند.

رهبری سعی می‌کند خاطرنشان سازد که بعد از فاصله گرفتن از فرهنگ نئولوتیک، از آن پس دیگر فرهنگ ایدئولوژیک و مادی با مشکلات و معضلاتی روبرو می‌شوند. لذا اصطلاحی دیگر به نام «مسایل» می‌آفریند تا منطق تحولات و رویدادها را با توسل به آن تشریح نماید. در تبیین بیشتر آن می‌گوید: «این اصطلاح در معنایی که بکار می‌برم، بیانگر وضعیت کائوتیک فرهنگ ایدئولوژیک و مادی است که دیگر از طرف فرد و جامعه قابل تداوم نیست». در پی این، به تعریف فرهنگ ایدئولوژیک و مادی دست می‌زند و اهداف آن را بازمی‌گوید: «فرهنگ ایدئولوژیک همانگونه که کوشش بسیاری بر تفسیر آن نمودم، بیانگر این است که ساختارها، نهادها و بافت‌ها حامل چه نوع کارویژه‌ای بوده و معانی و حالت‌های ذهنیتی آن چیست. فرهنگ مادی بیانگر بخش قابل دید و لمس‌پذیر کارکرد و معناست که آن را با اصطلاحات پدیدار، امرواقع، نهاد، ساختار و بافت توضیح می‌دهم.»

نظر قاطع رهبر آپو این است که به دلیل فقدان شکاف میان فرهنگ ایدئولوژیک و مادی در جامعه نئولوتیک، حیات، حیاتی دور از تحریف و آزادانه است. چه بسا دوآلیسم مادی- معنوی شاید مقوله‌ای اشتباه نباشد، اما در سایه عملکرد تمدنها وقتی شکاف میان آنها بزرگ‌تر می‌گردد، آنگاه زندگی دچار انحراف می‌شود. مهمترین عامل نگاه‌دارنده را «خلاق اجتماعی» می‌نامد. زیرا موقعیت و هویت ذهنیتی جامعه را پاکیزه نگه می‌دارد. بعنوان مثال مالکیت خصوصی را عامل مادی می‌داند که ایجاد شکاف می‌کند و چون در دوره نئولوتیک جامعه به این مهم گرایش ندارد و رغبتی نشان نمی‌دهد، فرصت رشد نمی‌یابد. مثلا در تقسیم کار بین جنسیت‌ها هنوز با رابطه مبتنی بر مالکیت و اعمال فشار بیگانه است. میشل فوکو بویژه از این کارویژه دوران جامعه نئولوتیکی غافل بوده و فلسفه قدرت را صرفا در حیطه دوران پس از آن که جنبه مادی آن بیشتر می‌چربد، تشریح می‌نماید. این است که حقیقت را چیزی جز «قدرت و سلطه‌یابی» نمی‌داند. حقیقتی که بویژه اندیشمندان ضدمدرنیته تعریف می‌نمایند، به نظر، از جنس جامعه طبیعی نیست، بلکه از جنس جامعه متمدن است. زیرا در جامعه طبیعی یا نوسنگی هنوز رابطه جامعه- طبیعت از هم نگسلیده و معناها و مفهوما تا حد غایی سالم و دست‌نخورده است. حتی مشاهده می‌شود که ساختار درونی جامعه نئولوتیک به اقتضای این اصل معنایی، تا حد غایی سالم است و دلیل تداوم هزاران ساله آن نیز از همین واقعیت سرچشمه می‌گیرد. در دوران بعد از نئولوتیک یعنی دوران تمدن، دو مقوله معنا و حقیقت باز تعریف شده‌اند اما نه با توسل به مفاهیم عملی حیات جامعه طبیعی بلکه با توسل به شکاف معنایی انحراف یافته دوران برده‌داری تا به امروز. به نظر ما دو بستر متفاوت تمدنی می‌تواند دو تعریف و تأویل جداگانه از معنا و حقیقت را بدست دهند. مثلا رهبری می‌گویند: «در مقایسه با جامعه متمدن، در موضوع مناسبات جامعه- طبیعت نه تنها شکافی ایجاد نمی‌شود، بلکه مطابقت با اصل اکولوژیک به شکلی قوی ادامه دارد. رویکرد ذهنیتی‌ای که در برابر طبیعت در پی می‌گیرد، مبتنی است بر باور به طبیعت مملو از قداست‌ها و الوهیت‌ها». چه بسا مسئله شکل‌گیری اصطلاح خدا که می‌تواند یکی از مقوله‌های حقیقت‌یابی باشد، در چارچوب منطق یک فیلسوف هرمنوتیک‌باور جداگانه است با انسان و جامعه‌ای که در دوران نئولوتیک زیسته است. مثلا یک انسان آن دوره، طبیعت را به شکل موجودی زنده دقیقا همانند خود می‌پذیرد. به سبب اینکه «طبیعت» هوا، آب، آتش و همه‌نوع خوراکی نباتی و حیوانی را ارایه می‌دهد و آن را با «خدا» یکی دانسته‌اند. عبارتی مفهوم خام «اعتقاد به خدا» مفهومی برخاسته از دل طبیعت است و قوی‌ترین عنصر الوهیت است. رهبری می‌گویند: «هکذا یکی از قوی‌ترین دلایل شکل‌گیری اصطلاح خدا و خدایی بودن، در همین واقعه نهفته است. حال، رهبر آپو می‌گوید معنایی که انسان و جامعه متمدن برای اصطلاح خدا قایل است، با آنچه انسان و جامعه دوران نئولوتیک قایل است فرق فاحش دارد. حتی تفاسیر و تأویل‌های فیلسوفان و اندیشگران هم تحت تأثیر این هاله ذهنیتی- منطقی است. مثلا همانطور که گفتیم تأویل یک انسان نئولوتیکی از مفهوم خدا مبتنی و برخاسته از طبیعت است. اما تأویل یک انسان و حتی فیلسوف دوران جامعه متمدن مبتنی و برخاسته از نگرش‌های روش‌گرایانه تأویلی است که بر یک منطق خاص خود استوار است. این است که یک روانشناس «اعتقاد به خدا» را ناشی از ترس می‌داند؛ یک جامعه‌شناس ناشی از وجود ستیز طبقاتی؛ یک دین‌شناس ناشی از نیاز خدایان به فطرت و شناخت؛ یک نیهیلیست ناشی از بی‌خردی و جنون خُرافی. عبارتی، هر یک تأویلی ارایه می‌دهند. اما اصالت تاریخ بر تأویل‌های یک هوش تحلیل‌گر که یک انسان نوعی است، تکیه ندارد. تأویل اصالت‌محور تاریخی، همان وجود طبیعی و خام رویدادها و پدیده‌هاست، اگر چه انسان عامل فاعل آن هم بوده باشد. اینجاست که ذهنیتی نئولوتیکی می‌گوید که: حقیقت، عشق و عشق حیات آزاد است (هرچند این اندیشه قاطع رهبر آپو هم می‌باشد)؛ و ذهنیتی تمدنی هم می‌گوید که حقیقت، همان پندارهایی موهوم است که حقیقتش می‌پندارند و این دومی، تأویل انسان زیسته در بسر تمدن است؛ حال می‌خواهد یک کاهن سومری باشد، یک کشیش دوران قرون وسطایی و یا یک فیلسوف دوران مدرنیته و یا ضدمدرنیته، فرق فاحش این دو ذهنیت این است که در اعتقاد به الوهیتی که ذهنیت جامعه نئولوتیک را به خود مشغول ساخته است، مواردی نظیر فشار، بهره‌کشی و زورگویی و لاپوشانی آن وجود ندارند و بیشتر با اصطلاحات رحمت، شکر، فروانی محبت، اشتیاق اهمیت بسیاری دارد.

به نظر، این یک انسان نیست که اعتقاد می‌یابد، جامعه است و این انسان نیست که حاکم دوران است، بلکه ذهنیت متعارف و مرسوم در جامعه است که عمل می‌کند. مثلا حتی خود نیچه نمی‌تواند ادعا کند که ذهنیت نیچه‌ای دارم، فوکو نمی‌تواند بگوید ذهنیت فوکویی دارم، همانطور که سقراط و حتی یک پیامبر هم نتوانست داعیه آن را مستمر سازند. چه، نظریات فیلسوفان ضدمدرنیته خود اثبات چنین امری است، اگر چه بدان اشاره‌ای واضح و مع‌المنظور نکرده باشند. اینکه انسان به مثابه فرد واحد به مثابه یک فاعل دخالت دارد، امری است که مشارکت فرد واحد را بیان می‌دارد، نه اینکه همه چیز اوست. زیرا نه در دوران جامعه نئولوتیک و نه در دوران تمدن و معاصر، این مقوله خارج از این حالت نبوده است. اما مسلما تا کنون مطابق این اصل «فلسفه قدرت» تشریح نگشته است که رهبر آپو با توجه به اعتقاد فوق به روشنگری مفهوم آن می‌پردازد. ایشان جامعه نئولوتیک را با توجه به منطق و تأویل فرد عبدالله اوجالان تبیین نمی‌کنند، بلکه با توجه به اصالت و هستی طبیعی آن حتی اگر رویدادی انسانی باشد یا غیره.

با توجه به مقوله فوق و دو اصطلاح فرهنگ ایدئولوژیک و مادی، رهبر آپو سعی می‌کند که توضیح دهد که چه انحرافات و حتی چه تحولاتی هزاران ساله در این دو زمینه رخ داده است. مثلاً مقوله «خدا» که در دوران فئودالی و ادیان توحیدی بسیار تغییر یافته است. هر کشتی در عرصه روم و دوران بعد از سقوط آن و نیز در این ادیان نشانگر کیفیت جنس ایدئولوژیک و یا مادی آن است. در این راستا اعتقادات و باورها به خدا و الوهیت در دوران نئولوتیک را با دوران ادیان توحیدی در تمدن، مقایسه می‌کند و می‌شناساند که در فوق تمایز آن دو فرهنگ را بیان داشتیم. مسایلی مانند «خدا»، «اعتقادات آیینی»، «نوع مالکیت»، «اخلاق»، «ارزشها و هنجارها» را مورد بررسی قرار می‌دهد و تمایز آنها و سیر تحولات تاریخی شان را بیان می‌دارد.

به تفاسیری از رهبر آپو در خصوص دوران نئولوتیک توجه کنیم تا اصالت و موقعیت مفهوم حقیقت و حقیقت‌جویی را دریابیم: «هرچند بر روی گیاهان و حیواناتی که اهلی ساخته و به صورت فرهنگ ذاتی خویش درآورنده‌اند، عایدیت اجتماعی وضع کرده باشند نیز، نمی‌توان این را مالکیت نامید، مالکیت، حاوی ابرکتیویته است. در آن روزگار، هنوز ذهنیتی که راهگشای تمایز و انفکاک ابرکتیو-سوئکتیو شود، وجود ندارد. ابره ما را همچون خودشان به شمار می‌آورند. نباتات و حیواناتی که به حیطه فرهنگی شدن و رام‌گشتن کشانده‌اند، همان قدر ملک می‌باشند که افراد اجتماع برای همدیگر ملک هستند. بنابراین نمی‌توان از اخلال جدی در اکولوژی (زیست‌بوم) بحث نمود. بی‌گمان سرآغازی برای گشایش راه بر مالکیت، شکل گرفته است. اما متحول شدن این امر به مالکیت، در دوران بسیار بعد و شرایط متفاوتی تحقق یافت. نبایستی از موارد بازگوشده اینطور استنتاج نمود که گویا جامعه نئولوتیک، «بهشت» است. خود جامعه، جوان بوده و آینده‌اش نامعلوم. به سبب شرایط شدیداً متغیر طبیعی، مواجه با آسیب‌پذیری بوده و به همین علت وضعیت خطرناکی داشته است. جامعه بر این نکته واقف بوده است. به دلیل همین امر است که نشانه‌ها و اثر خویش را بر ذهنیت باقی نهاده است. می‌بینیم که برای چاره‌یابی این مسئله، ایجاد متافیزیکی-هرچند ساده- با ابعاد اسطوره‌ای و دینی امری گریزناپذیر است.»

در سطور فوق رهبری به امر ایجاد «متافیزیکی» اشاره می‌کند. در گفتار حاضر سعی شده که ریشه‌های «متافیزیکی» ادیان توحیدی و استفاده آنها از روش‌های خاص آن و مفاهیمش بیان شود؛ یعنی آنچه از یکدیگر اقتباس نموده‌اند. متافیزیکی در دوران نئولوتیک، اسطوره‌ای است. در دوران بعد از آن، اسطوره‌ای-دینی و در دوران بعد از ادیان هم پوزیتیویستی. عنصر اساسی در هر سه دوره تاریخی هم کیفیت فرهنگ ایدئولوژیک و مادی و نیز معضلات و مقولات مسئله‌دار آنهاست. «خدا» مقوله‌ای متافیزیکی است که در هر دوره‌ای تغییر می‌یابد و به شکلی خاص و منحصر به فرد ظهور مجدد می‌کند. در برخی ابعاد و جنبه‌ها بسیار شبیه است و در برخی موارد ساختاری متفاوت اما توأم با مفهوم مشترک دارد. در هر دوره با توجه به ذهنیت حاکم، نوع و شیوه‌ای از فرهنگ ایدئولوژیک و مادی ظهور می‌کنند، اما مسلمانان ریشه در یکدیگر دارند. بسیاری از صفات را چه در زمینه دین، چه جامعه، چه اقتصاد، چه سیاست و غیره، ادیان از یکدیگر اقتباس کرده و به عاریت گرفته‌اند و در نهایت با شمایل فرهنگی خود سازگار ساخته‌اند. هم موسویت، هم مسیحیت و هم اسلام و بعدها هم به شکلی متفاوت تر دین پوزیتیویسم، این کارها را کردند. اینکه اعتقادات به خدا در هر دوره چه تغییری یافت، مسئله مالکیت چه دوره‌ای از تحول را پشت سر گذاشت؛ مسئله جنسیت و حاکمیت زن یا مرد چگونه متحول شد؛ دولت و مدیریت جامعه چگونه گسترش یافت؛ مفاهیم اکولوژیک و رابطه سه گانه «انسان، جامعه و طبیعت» چه تغییری کیفی را به خود دید، همه و همه مقولاتی هستند که در کنار هزاران مقوله دیگر در حیطه‌های «فرهنگ ایدئولوژیک و مادی» توسط رهبر آپو تفسیر گشته‌اند تا بنمایاند که روایت‌های جوامع از جوامع اولیه گرفته تا معاصر، چگونه دچار رشد و گسترش و تحول شده‌اند. مصادیق مادی و معنوی آنها مبتنی بر چه ذهنیت‌هایی است؟ میزان آن چقدر است؟ بستر آن تا چه حد قوی بوده و یا آماده بوده یا نه؟ بویژه این مسایل در ادیان چگونه نضج گرفته‌اند. اما باید توجه داشت که نقطه عطف توضیح و تفسیر مسایل توسط رهبری، همیشه دوران نئولوتیک بوده است. حتی از این غافل نیست که روش‌هایی متفاوت از دیگر روشها از قبیل اشغال، استیلا، استثمار و همگون‌سازی جامعه‌متمدن را در نقطه مقابل جامعه نئولوتیک، زاید.

رهبری، جامعه نئولوتیک را «سلول بنیادین» می‌نامد. همچنین اشاره دارد که این جامعه به انحراف کشانده شد و در معرض فروپاشی قرار گرفت و مفاهیم تغییر جدی و ذهنیتی یافتند و می‌گویند که دوران بعد از سقوط روم تا برسد به دوران ادیان توحیدی و بویژه دوره اسلام، این سه دین هم در بستر جامعه متمدن شکل گرفته‌اند. اما می‌گویند: «نظر شخصی من این است که به هیچ وجه جامعه ماقبل تمدن، زوال‌پذیر و قابل نابودی نیست. این امر به سبب نیرومندی بسیار آنها نیست، بلکه همانند سازوکار موجود در پدیده توأم با جامعه ماقبل خویش می‌تواند وجود داشته باشد. این مورد واقعیتی است همانند «عدم امکان موجودیت کاپیتالیسم، در صورت نبود کارگر». از نظر دیالکتیکی نیز جامعه متمدن، موجودیت خویش را تنها با تکیه بر جوامعی که متمدن شده و یا نیمه‌متمدن گشته‌اند، می‌تواند ادامه دهد. شاید نابودی به صورت نسبی رخ داده باشد، اما تحقق نابودی کامل، با سرشت اجتماعی بودن مغایر است. در کنار این امر، نباید فرهنگ ایدئولوژیک جامعه نئولوتیک را که در طول تاریخ پابرجا مانده است، کوچک شمرد. ارزش‌های ماندگاری نظیر: حقوق مادری؛ همبستگی اجتماعی؛ برادری، محبت و احترام؛ اندیشه نیک عاری از منفعت‌خواهی و تنها معطوف به جامعه یعنی اخلاق؛ یاری‌رسانی و تعاون بدون تقابل و چشم‌داشت؛ احترام به آفرینندگان راستین ارزش‌ها و انانی که حیات‌بخش جامعه‌اند؛ پایبندی به جوهر تحریف نشده مفاهیم قداست و الوهیت؛ احترام به همسایه و آرزوی برابری و حیات آزاد، دلایل اساسی موجودیت این جامعه می‌باشند و در عین حال همراه با تداوم حیات اجتماعی، به هیچ وجه موجودیت خویش را از دست نخواهند داد. ارزش‌های تمدنی چون مملو از عناصر فرهنگ مادی و معنوی نابایسته و بی‌معنا نظیر فشار و بهره‌کشی، غضب، غارت، تجاوز، قتل عام، بی‌وجدانی (بی‌اخلاقی)، نابودی و استحاله برای جامعه هستند، موجودیت‌شان در جامعه موقت است. اینها اکثراً صفات جامعه بیمار و معضل‌دار می‌باشند.»

جهانی دیگر وجود دارد

چرا رهبر آپو این همه به تفرق میان جامعه نئولوتیک و جامعه متمدن اشاره می‌کند؟ در تفسیر می‌توان گفت که رهبر آپو ابراز می‌کند که انحراف در همان ظهور آغازین تمدن رومی‌نماید. یعنی انحراف در فرهنگ ایدئولوژیک و مادی. برای فهم این مسئله به وجود دو شناسه مهم یعنی «ساختار» و «کارکرد» اشاره می‌کند؛ یعنی هر فرم‌اسیون هم دارای ساختار است و هم کارکرد. برای توضیح بیشتر آن، در کلی‌ترین معنا، «ماده» را به ساختار تعبیر می‌کند و برای پابرجا نگه‌داشتن آن، «انرژی» را ضروری می‌داند. اگر ساختار و کارکرد با هم منطبق باشند این یعنی انحراف روی داده. به عبارتی فرهنگ ایدئولوژیک را هستی ضروری انرژی می‌داند و فرهنگ مادی را هستی وجوبی ماده. همچنین ابراز می‌دارد که ساختارهای مادی بدون انرژی نمی‌توانند وجود داشته باشند، اما انرژی می‌تواند بودن ساختار مادی هم موجودیت یابد. البته شاید نابودی کامل صورت نگیرد اما امکان نابودی ساختاری هردو وجود دارد. اما امر مسلم اینجاست که برای داشتن کارکرد ویژه خویش ماده و انرژی به یکدیگر احتیاج دارند تا مفید واقع شوند. حتی حیاتی بدون ابعاد مختلف مادی را غیرممکن می‌داند. حال رهبری در تفسیر خود می‌گوید آب دارای ساختار H₂O می‌باشد که ساختاری متعارف است و حتی مقوله فوق جهانشمول است. ترکیب H₂O به معنای داشتن ساختار است و کیفیت آن را همان سیال بودنش می‌نامد. وقتی منجمد شود،

ساختار تغییر می‌یابد و کارکردش را از دست می‌دهد. در تفسیر اجتماعی هم می‌گویند: «علی‌رغم پیشرفت افراطی ساختار مادی در جامعه متمدن، نه تنها کارکرد تماماً پیشرفت نکرده، بلکه از دست رفته و بصورت متقابل ساختارش را نیز تخریف نموده است. دلیل اساسی این امر نیز قطع ارتباط آن با فرهنگ‌های ساختاری و ایدئولوژیک مادر- که اجتماعی بودن را ممکن می‌گرداند- و فشار افراطی بر آنهاست...». اگر پیشرفت فرهنگ مادی، به گونه‌ای همخوان با پیشرفت فرهنگ ایدئولوژیک صورت گیرد و بر آن منطبق باشد، نمی‌توانیم بگوییم که اشکال و ایرادی دارد و یا اثرات نامطلوبی روی جامعه برجای می‌نهد. می‌توانیم بگوییم رویدادی معمولی و طبیعی است. اما در صورتی که فرهنگ مادی پیشرفت کند و در دست یک گروه بسیار محدود اجتماعی جمع شود، به یقین از نظر کلی، سبب تخریب ساختاری و کارکردی جامعه می‌گردد و از نقطه‌نظری محدودتر به معنای رشد فرهنگ مادی و استحاله یافتن فرهنگ ایدئولوژیک خواهد بود.»

بدین صورت به روند شکل‌گیری انحرافات در تمدن اشاره می‌کند و حتی وجود ساختارهای آفریده شده دست تمدن را جزو فرهنگ مادی می‌داند که فرهنگ معنوی را به انحراف کشانده است. مثلاً اهرام عظیم مصری، زیگورات‌های سومریان، شهرهای زیرزمینی چین، معابد هندویان، شهرها و معابد مشابه در آمریکای لاتین، آشکارا موجودیت فرهنگ مادی را به نمایش می‌گذارند. معنای نهفته در فرهنگ ایدئولوژیک آن را نیز این موارد می‌داند: اجساد مومیایی شده، مجسمه‌های خدایان و پیشروی شاه به همراه ارتش خویش در جهان دیگر. رهبری تأکید می‌کند که در این ساختارهای تمدنی، معنا منجمد شده و یا بشدت در آن تحریف صورت گرفته است. مثلاً خدایی نمودن شاه را نیز یک وضعیت ذهنیتی از نوع انحرافی می‌داند که به تخریب ذهنیت ایدئولوژیک بنیادینی می‌پردازد که جامعه را موجودیت می‌بخشد. در تمدن مدام گروهی و یا دسته‌ای خاص وجود داشته‌اند که این انحراف را موجب شده‌اند؛ شاهان، کاهنان، طبقات حاکم، فتودالها، سرمایه‌داران، الیگارش‌ها و دستجات خاصی که جهان را تحت کنترل دهشتناک خود قرار می‌دهند. اینجاست که به یک نکته مهم اشاره می‌کند که سنت پیامبران، سنت مقاومت‌گری‌ای بوده که علیه این ستم هویدا گشته است. زیرا آنها با معناهای خاص ایدئولوژیک خود به جنگ با آن گروه‌ها و دستجات رفته‌اند. مبارزه ابراهیم با بت‌ها و نظام پانتئون را نوعی مقاومت می‌داند که در ستیز با این انحراف تمدن، در بستر آن و علیه آن سربرمی‌آورند. همچنین صحت این امر را چنین می‌داند که واگو به‌های اسطوره‌ای، بیان بسیار پوشیده واقعیت‌اند. به عبارتی می‌توان گفت که هم اسناد متولوژیک و هم اسناد مقدس دینی، روایت‌های مقاومت‌طلبی‌اند. رهبری می‌گویند که داستانهای مختلف اسطوره‌ای به سقوط بزرگ فرهنگ ایدئولوژیک اشاره دارند. تمام اجتماع در یک مبارزه عظیم قرار گرفته است. گفتگوهای آدم با خدا را به منزله بازنمایی تمایز ارباب - بنده و رابطه‌اش با حوا را بازتاب سقوط زن - مادر به درجه دوم تعبیر می‌کند. همچنین ظهور نوح را تداعی‌کننده سوارنمودن جامعه نئولوتیک بر کشتی (به دلیل زورگویی اربابان) و همچنین بازآفرینی جامعه مذکور در منطقه‌ای کوهستانی می‌داند، طوری که تمدن انحرافی قادر به دسترسی به آن نیست. رهبری تاریخ‌خاندان‌ها را تاریخ طبقات فرادست می‌داند و تاریخ پیامبران را تاریخ فرهنگ‌های مقاومت‌گر و قهرمانیها. وجه مشترک پیامبران را مبارزه با بت‌پرستی می‌داند، آن بت‌پرستی‌ای که معنا و شکل انحراف یافته همان الوهیت - طبیعت مقدس است.

از دورانی که جامعه سومر شکل گرفت، فرهنگ ایدئولوژیک مادی انحراف یافته و هم ساختار و هم کارکردشان تغییر یافت. از آن پس بایستی فرهنگی مقاومت‌طلبانه شکل می‌گرفت. پس پیامبری نهاد سازمان‌یافته اجتماعی - سیاسی فرهنگ مقاومت است که با نوح، ابراهیم و موسی آغاز و با محمد به اوج می‌رسد. آنها در صددند با آن جامعه ساختگی سومری از در ستیز درآیند و جامعه مطلوب خود را پایه‌ریزی نمایند. آنها با این کار خود تمدن را زیر سؤال برده‌اند. آنها حاکمیت‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند. مقاومتشان ذهنیتی است. در مقابل جهان فرعون و نمودی جهانی دیگر را عرضه می‌دارند که این سنت امروزه هم تداوم دارد. فرهنگ پیامبران، مبارزه فرهنگ ایدئولوژیک آنها با فرهنگ مادی افراطی و انحرافی دوران خودشان است. رهبر آپو بوژه به فرهنگ‌های مادی مصری، بابلی و آشوری اشاره می‌کند. بابل و آشور را دو حلقه مهم ترقی فرهنگ مادی می‌نامد. شهر و تجارت در دوران این دو پادشاهی رشد کرده و مراحل بزرگی را پشت سر نهاده‌اند. بابل، پاریس دوران خویش است. آشوریان، ظالم‌ترین نمایندگان هستند که در ابتدای امر به بنیانگذاری سنت تاجر-شاهان پرداخته‌اند و سپس امپراطوری‌ها را تأسیس کرده‌اند. هم در فروگاهی فرهنگ ایدئولوژیک به درجه دوم و هم در زمینه تحریف آن ایفای نقش کرده‌اند. فرهنگ زرتشتی که سنت ماد-پارس بر آن متکی است، مبارزه عظیمی را برای اعطای مجدد جایگاه رأسی به فرهنگ ایدئولوژیک، انجام داده است. رهبری، سه گانه زرتشت - بودا و سقراط را نمایندگان بزرگ اخلاق محسوب می‌کند که نماینده برتری فرهنگ ایدئولوژیک در برابر فرهنگ مادی‌اند.

بعد از جامعه سومری، اوج انحراف در تمدن روم صورت گرفت. جامعه متمدن یونان-روم، نماینده دوران میانی و بلوغ تاریخ تمدن است. آنها پتانسیل تمدن را فعال نموده‌اند و مطابق دوران خویش، شکوهمندترین عصر فرهنگ مادی را ایجاد نموده‌اند. موفق‌ترین سنتز تمامی فرهنگ‌های مادی ماقبل خود هستند. آنها وقتی دیدند که ندای آزادی و شرافتمندی همچنان نظام برده‌داری را تهدید می‌کند، سعی کردند که آن ندا را از میان بردارند، این بود که زنان را به بردگی کشیدند، جوانان را به «غلامبازی» و شریک جنسی مرد دیگر واداشتند و فراتر از آن جامعه را نیز همانند زن به یک ضعیفه تبدیل نمودند. اما فرهنگ مقاومت‌گری هم از طرف دیگر کاملاً از میان نرفته بود. زیرا در هیأت مدارس فلسفی آزاد و مسیحیت روبه‌ترقی نهاد و دست به قیام و مقاومت زد.

در بخش دیگر، رهبر آپو به طرح این مسئله می‌پردازد که آیا باید مسیحیت و اسلام را جزو تمدن بدانیم یا ضد آن و به عبارتی نوعی ارزش یا اخلاق. لذا عالمان دینی را مورد انتقاد قرار می‌دهد که اذهانی مشوش دارند و می‌گویند که نکاتی وجود دارند که هنوز روشن نشده‌اند: تا کجا و تا چه زمانی نظام اعتقادی و اخلاقی هستند؛ روابطشان با جامعه متمدن و جامعه مطرود چیست؛ از چه نظر تمدن و از چه نظر در برابر آن نیروی مخالفی را تشکیل می‌دهند؟

رهبری تفسیر خود در مورد این دو اعتقاد را چنین بیان می‌دارد: «این دو در شرایط دوران امپراطوری‌های ساسانی و یونان-روم تشکیل شدند، به معنای حمله بزرگ فرهنگ ایدئولوژیک در برابر فرهنگ مادی نظام برده‌داری - که به ابعادی غول‌آسا رسیده بود- و ارزش‌های بسیار فاسد شده ایدئولوژیک آنهاست. اگر به معنای یک مقوله برساخته شده جامعه متمدن جدیدی می‌بودند، همانگونه که در تمامی موارد کلاسیک دیده می‌شود، تشکلهای شهری و طبقاتی را اساس کارشان قرار می‌دادند، ایجاد شهر و طبقه، در حیطه اهداف آنها جای داشت. اما مراد آنها از این مسئله، نه مبدل شدن به جامعه متمدن، بلکه توسعه اعتقاد و ارزش‌های اخلاقی خویش در درون آنها بود. جوانب مطرح‌شان این نبود که معطوف به قدرت باشند؛ یعنی نمی‌خواستند فرهنگ مادی را به چنگ آورند. برعکس، آرمانشان این بود که در برابر موجودیت‌های فرهنگ مادی غول‌آسا - که در عدم تعادل گسترده‌ای با فرهنگ ایدئولوژیک بسر برده و معنای خویش را از دست داده بودند- استیلای فرهنگ ایدئولوژیک نوینی را برقرار سازند که بتواند از انسانیت محافظت نماید. بنابراین اگر قرون مسیحی و اسلامی به عنوان «نظام‌های تمدن» تعریف شوند، معانی ناقص و اشتباهی را به همراه خواهد داشت.»

رهبر آپوسقوت روم را سقوط یک سنت تمدنی چهارهزار ساله مادی می‌داند. ظهور دو جنبش مشهور مسیحیت و اسلام در برابر دو امپراتوری بزرگ روم و ساسانی را آلترناتیوهای ایدئولوژیک معرفی می‌کند. اما مسیحیت بعدها بدنبال رسمی شدنش بعنوان دین دولتی، توسط کنستانتین در سال 312 میلادی، پس از عیسی به دین تمدنی مبدل می‌گردد. پذیرش این دین توسط کنستانتین به این دلیل است که بحرانی معنوی سراسر جامعه روم را گرفتار ساخته بود و این دین خلأ موجود را پر می‌کرد و در واقع راه‌گزینی از آن بود.

اسلام بعنوان دینی از ادیان ابراهیمی چنین خصوصیتی دارد: نخست؛ از یک نقطه‌نظر، درگیری اعراب-یهودیان به معنای درگیری بین دو مذهب یک دین است. دومی؛ اسلام، ذهنیت موجود در مکه-شهری که از آنجا ظهور نمود- را به عنوان عصر جاهلیت ارزیابی می‌نماید. به نوعی می‌توان گفت، نقدی است بر پگانسیم مکه. سومی؛ به سبب گفتگوی بین خود محمد و راهبان نستوری، می‌توان بین اسلام و مسیحیت نیز رابطه‌ای را برقرار ساخت. چهارمی؛ هم کار کردن محمد برای خدیجه تاجر و هم ازدواج با وی در دوران بعدی، رابطه اسلام با تجارت را نشان می‌دهد. پنجمی؛ اسلام، شدیداً متأثر از محیط قبیله‌گرایی است که همیشه در میان اعراب مطرح بوده و بنیانهایش ریشه در هزاران سال قبل دارد. ششمی؛ اسلام مصادف با آخرین عصر پردبده و کبکبه امپراتوری‌های بیزانس و ساسانی بوده است.

عدم گذار اسلام از قاطعیت قانون‌گرایانه موسوی، جنبه منفی آن است. هزینه سنگین این عملکرد، در درگیری اعراب-اسراییل پرداخته می‌شود. زیرا قانونگرایی قاطع موجب بروز تعصبات شدید در یهودیت شده که در اسلام نیز نفوذ کرد. حضرت محمد بزرگترین منتقد تمدن است و بر بیماریهای آن واقف بوده. امپراتوری‌های بزرگ را مورد انتقاد شدید قرار داده و مهمتر از همه با جوهر و ذات کاپیتالیسیم مخالف است و هرچند با تجارت آشنا است، اما سود یا ربا را غیراخلاقی می‌داند. جامعه را همراه با اخلاق می‌پذیرد. کاملاً با برده‌داری مخالف است و این یعنی اینکه توازنی میان فرهنگ ایدئولوژیک و مادی ایجاد کرده است.

آنچه مهم است، ضدیت این ادیان با تمدن است و با خصایص ایدئولوژیک-مادی آن می‌جنگند اما بیشتر دینی اخلاقی هستند که سیستمی مدیریتی قوی برای جامعه ایجاد نکرده‌اند تا در باتلاق شهرگرایی و تمدن آن غرق نگردند. در واقع آلترناتیوی در زمینه آن ندارند. وقتی کشیش از کلیسا به کاخ وارد می‌شود از جوهر دین خود دورمی‌گردد و وقتی که ملایی وارد عرصه دولتی می‌شود، اسلامیت را دولتی می‌گرداند و با اقتدار درمی‌آمیزد؛ چیزی که حتی بعد از محمد تمامی امامان به دولتمردان هشدار داده‌اند و خود با آنها به مبارزه برخاسته‌اند. اگر اسلام راه کسب نامحدود غنایم جنگ و غصب آن را باز نمی‌گذاشت، مسلماً قبایل حاکم و بربر نمی‌توانستند از آن دین به عنوان نقاب سوء استفاده نمایند. لذا همانطور که مسیحیتی توده‌ای و مسیحیتی دولتی به وجود آمد، اسلامی مردمی و اسلامی دولتی و یا سیاسی نیز سر برمی‌آورد و این امر، همان توازن میان فرهنگ ایدئولوژیک و مادی را که محمد ایجاد کرده بود، براحتی برهم زد.

دریافت پیام جانباختگان راه آزادی و انسانیت؛ اتحاد خلقی و همبستگی مبارزاتی در سراسر کشور!

آراس کاردوخ

با اقدام رژیم ایران در اعدام پنج تن از فعالان سیاسی، توجه معطوف به ایران اوج گرفت. رژیم اسلامی ایران با سیاست‌های تنش‌زای خارجی، سرکوب داخلی، قاطعیت فرایند مذهب و اقدامات غیرمنطقی خویش، به کانون توجهات جهانی تبدیل گشته و در دستور کار مطبوعات و افکار عمومی جهان و وجدان‌های بیدار قرار گرفت. هر سال تعداد بسیاری از انسان‌ها در ایران اعدام می‌شوند. هر چند «اعدام»، بالنفسه اقدامی نامعاصر و غیرانسانی بوده و بدون توجه به «مغذور» آن، باید بررسی‌اش نمود، اما اعدام «سیاسیون» نیز از نظر ماهوی تفاوت بسیاری با سایر اعدام‌ها داشته و به همین جهت هم است که واکنش‌ها در برابر آن متفاوت بوده و ارزیابی نوینی از موقعیت ایران، وضعیت سیاسی آن، خلق‌های ایرانی و افشار سرکوب گشته را با خویش به همراه آورد. تفاسیر مهمی از این رویدادها بعمل آمدند. هر کس و یا قشر و جناحی از پنجره‌ی خویش بدان نگریده و به سهم خویش برداشتی از آن نموده و پیامی را برای خود از طرف موضع سرکوب و فشار قائل گشت. به اندازه‌ی ذهنیت موضع قدرت، ذهنیت اجتماعی و یا معترضان سیاسی نیز در این امر مهم بوده و باید بدان پرداخته شود. «روش» و «شیوه» و «راهکار» در این مسئله بسیار اهمیت دارد. اگر هر کس و یا جناحی، خویش را به پنجره‌ی خود محدود نموده و مصرانه بر عدم درک «وجوهات» مسئله اصرار بورزد، گرفتاری در پنجه‌ی دگماتیسم همچنان مطرح خواهد بود. چه، چیزی که تاکنون نیز عرصه را بر «مبارزه‌ی صحیح» علیه استبداد مذهبی تنگ کرده، همین جزمیتی است که ناشی از گرایش‌های مصنوعی می‌باشد که یا ملی‌گرایانه و ناسیونالیستی است، یا مذهبی و دینی و یا غربی و از خودبیگانه. رژیم نیز برداشت مخصوص به خویش را داشته، ابعاد و پیامدهای آن را حساب کرده، پیام خویش را در آن گنجانیده و امید دارد تا بتواند پیام را به شیوه‌ای که در نظر گرفته، به مخاطب مورد نظر برساند. این پیام رژیم، در تناسب با مسائل، چالش‌ها، معضلات و اهدافش بوده و اینگونه طراحی و اجرا گردیده است.

به سبب اینکه رژیم ایران، با بنیادهای دموکراسی منافات داشته و در چالش با «مردم» و «خلق» می‌باشد، با چالش‌های بسیاری رو در روست که هر کدام می‌تواند به موضوع کار دولت بر روی آن و دلیل مطرح نمودن اعدام‌ها تبدیل شود. در مقابل، واکنش‌ها نیز از تمامی حوزه‌های مربوط به این چالش‌ها برآمدند. عموماً در مطبوعات و ارزیابی‌ها، دلیل اصلی و پشت پرده‌ی این اعدام‌ها ایجاد رعب قبل از فرا رسیدن سالروز انتخابات ریاست جمهوری اعلام گردیده و یا چنان برداشتی از آن صورت گرفت. این شاید بخشی از اهداف رژیم و یا همانگونه که گفتیم پیام آن باشد. لیکن مسئله‌ی اصلی و یا وجه اصلی آن نبوده و نمی‌تواند باشد. چه، اگر اینگونه می‌بود، شرکت‌کنندگان در تظاهرات اعتراضی و یا محکومان به اعدام ناشی از پرونده‌های مربوط به اعتراضات جهت این مسئله انتخاب می‌گردیدند. توجه می‌تواند این باشد که «کردها» جهت قربانی و زهر چشم گرفتن مناسب‌تر هستند. یعنی کردستان به آزمایشگاه سرکوب رژیم تبدیل شده، تا پس از آزمایش این روش خود، آن را به سراسر ایران تعمیم دهد. این نیز می‌تواند بخشی از واقعیت مسئله باشد و نه تمامی آن.

حقیقت این است که «جنبش ملی-دموکراتیک خلق کرد» به پیشاهنگی «حزب حیات آزاد کردستان، پژاک»، جمهوری اسلامی را بویژه از منظر حقوق اتنیکی و قومی به چالش کشیده و از این طریق چهره‌ی «غیر دموکراتیک» و «آزادی‌ستیز» آن را هر چه بیشتر برجسته نمود. جنبش خلق کرد با ماهیت اتکا بر نیروی ذاتی خویش، به حرکتی تبدیل گشت که برای اولین بار بدون تکیه بر نیروی خارجی، این چالش را مطرح نمود. علی‌رغم تمامی بدگویی‌ها و سیاه‌نمایی و تهمت‌های ناروا، امروزه ثابت گشته که «روش» و «متد» مبارزاتی خلق کرد به پیشاهنگی پژاک و پارادایم فکری رهبر آپو، درمان معالجه‌ی امراض اجتماعی-سیاسی ایران زمین بوده و آلترناتیوی است جهت «متدهای شرق‌شناسانه و اورینتالیستی» که تا کنون نه تنها فایده‌ای جهت سرزمین‌مان نداشته بلکه با خویش «عوارض جانبی» فراوانی را به همراه آورده‌اند که گاه از خود «معالجه» بیشتر و افزون‌تر بوده‌اند. هم نفس مسئله‌ی اتنیکی خلق کرد و هم متدهای جنبش ملی-دموکراتیک آن، مسئولان تئوکرات ایرانی را به هراس انداخته و سندرومی را در آنان ایجاد نموده است. به همین جهت است که کار بر روی این مسئله به محور داد و ستدها و مبادلات دیپلمات‌های ایرانی تبدیل گشته و هم‌تراز مسئله‌ی هسته‌ای و در تقابل با آن به موضوع داد و ستد تبدیل می‌گردد. ماهیت «استعمارگشته‌ی کردستان و نوع «استثمار» اجرایی در آن، از چنان ابعاد خارجی و بین‌المللی برخوردار است که حتی تعامل میان ایران و ایالات متحده نیز از آن سربرمی‌آورد. ایالات متحده در تمامی مسائل در برابر ایران به نوعی واکنش نشان می‌دهد، بغیر از سرکوب خلق کرد! اگر به این واقعیات و این وجوه از مسئله توجه شود، به صورت سالم‌تر و صحیح‌تر درک خواهد گردید که پیام اصلی رژیم به طلب و خواست دموکراسی و عمل و کنش در راه آن است. این نیز در تعامل «گرد ستیزی» ای است که با ترکیه داشته و در چارچوب برنامه‌ی جهانی است که در آن جایی برای خلق کرد وجود ندارد. خلق کرد با مبارزات طولانی خویش و با اراده‌ی نستوه در این «برنامه» خلل وارد کرده و مسیر آزادی خویش را ترسیم نموده‌اند. چون بخش اعظمی از این مسئله به «سلطه» و «حاکمیت» تئوکراسی حاکم مربوط می‌شود، طبیعتاً آنان نیز به تقابل با این «حق مسلم» برمی‌خیزند. این وجه اساسی و پشت پرده‌ی مسئله‌ی اعدام‌هاست. محافل و مطبوعات مطرح چه به این وجه توجه کرده و چه نکنند، این واقعیت تغییری پیدا نخواهد کرد. با توجه به افزایش اطلاعات و معلومات، گسترش حوزه‌ی انفورماسیون و آگاهی، امکان عدم اطلاع از این وجه بسیار اندک می‌باشد. اشاره نمودن بدان یا از روی «نگرشی تنگ‌نظرانه» بوده، یا محصول «سفارش»ی است که فرادستان کرده، یا حاصل بی‌اطلاعی‌ای که در عصر ارتباطات تنها می‌تواند جای تأسف باشد بر احوال صاحبان بی‌اطلاعی و تحیری که از چنین کسان و محافلی به آدمی دست می‌دهد.

هر چه باشد، هم برخورد و موضع قهرمانانی که «اعدام»شان بیشتر از هر چیز به «ژنوساید» شباهت داشت، هم مبارزاتی که در راه آزادی آنان و آگاهی بخشی به جهانیان انجام گردید و هم «همبستگی وجدانی» میان تمامی افشار و خلق‌های ایران و آزادی‌خواهان جهان سبب گردید تا فاز نوینی از «شکست وجهه» جهت رژیم آغاز گردد که عدم مشروعیت آن دیگر حتی نیازی به توجیه و سند و استدلال ندارد. به همین جهت هم بود که پس از اعدام این مبارزان، در واکنش به اعدام‌ها، اعتراضاتی صورت گرفتند که لرزه بر اندام رژیم و دیوان‌سالاری و تشکیلات استخباراتی آن انداخت. این اعتراضات نیز دارای ابعادی بود که نیاز به بررسی و حتی «درس آموزی» از آن وجود دارد.

اولاً موضع این مبارزان، ضربه‌ای بود بر پیکر «تسلیمیت‌خواه» نظام. هم قبل از انقلاب 57 و هم پس از آن، در کنار قهرمانی‌ها و جانفشانی‌هایی که در زندان‌ها صورت گرفتند، نمونه‌های «تسلیمیت» چنان افزون بود که زندان به «افول‌گاه» بسیاری از جنبش‌ها و سازمان‌ها تبدیل گردید. این تسلیمیت‌ها در میان رؤسای سازمان‌ها نیز دیده شده و حتی گاه چنان «غافل» از ابعاد آن بودند که به راحتی بر زبان آورده و چه بسا بدان افتخار نیز می‌نمودند. در نمونه‌ی خطرات کسانی که پس از گوشه‌نشینی و منزوی گشتن و منفعل شدن نوشته‌اند، به چنان نمونه‌های دردآور و در عین حال چندش‌آوری از این «تسلیمیت» برمی‌خوریم که نهاد انسان را به درد می‌آورد. «مبارزان آپوئیست» خط بطلانی بر این پروسه کشیده و با شعار «مقاومت، همان حیات است» که از معلم بزرگ و پیشگام مقاومت خویش، «مظلوم دوغان» و عملکردش در «زندان دیاربکر» آموخته بودند، چنان مستحکم و استوار ایستادند که این امر به همگان امید و روحیه بخشید. در عین حال با این پراکتیک خویش نشان دادند که جنبش آپوئیستی دارای چه سطحی از «انسجام میان کردار و گفتار» و «سخن و عمل» است که در هر شرایطی، مبارزه را فراموش نمی‌نماید. در جایی که زندان به عزلتگاه و سرای انزوی مبارزان تبدیل می‌گشت، «آپوئیست»ها نشان دادند که چگونه باید شرایط را جهت مبارزه متحول نمود. این در عین حال، بازتابی از برخورد «رهبر آپو» در «چاله‌ی مرگ» امرالی بود که با «انزوا اندر انزوا»یی وحشتناک، نه تنها رهبریت خویش را ادامه داده بلکه به محور سیاست‌های ترکیه و منطقه نیز تبدیل گردیده است. در نتیجه‌ی این نوع از رفتار شرافتمندانه، امید دشمن به شکستن اراده‌ی مبارزان در زندان در هم شکسته شده و «الگوی» مبارز در زندان بصورت محسوس و مشخص ترسیم گردید. این برخورد و مقاومت بر اعتراضات پس از اعدام رفقای قهرمان نیز بازتاب یافته و هم در موضع خانواده، هم خلق تأثیر گذاشته و «متانت انقلابی» مخصوصی را نیز با خویش به همراه آورد که بیش از همه در موضع مادران و نزدیکان این رفقا در انتظار جهانیان قرار گرفت. در جایی که فلان زندانی رژیم در ازای چند خواسته‌ی شخصی و بسیار بسیط و ساده اعلام موضع می‌نماید، «چهار یاران» ما با کرامتی بزرگ و عزت نفسی فراشخصی، با مرگ خویش «حیات آزاد»ی را آفریندند که در راهش آن همه فداکاری و جانفشانی کرده و برهه‌ای از شکنجه و آزار و عذاب را متحمل شده بودند. این عمل بالنفسه آغازی بود جهت مقاومت در هر شرایطی. بسیاری تن به «نشستن مقابل دوربین» - هر چند تحت فشار شکنجه - دادند. این عزیزان نیز شکنجه‌های بسیاری را متحمل گردیدند، اما هرگز تنزل به چنین اقداماتی نکردند. بدون شک این تفاوتی است که مسیری را عوض می‌کند. «تفاوت»ی برآمده از «اراده»ی که حاصل «تفکر»ی است قابل تأمل. در همین اقدام تفاوت جنبش آپوئیستی با تمامی انواع مبارزات آزموده شده با قدرت تمام نمایان گشت. این امر و پشت صحنه و بستر آن یعنی مبارزات خلق کرد و پیشاهنگی که در چند سال اخیر روحی تازه در کالبد شرق کردستان و ایران دمیده، راهگشای اعتراضاتی گردید که در نوع خویش منحصر به فرد می‌باشد.

«عملیات» باشکوه چندین روزه در شهر «کامیاران»، زادگاه رفیق فرزند، حماسه‌ای است که اوج قدرت خلق کرد و عدم مشروعیت «تئوکراسی متقلبان» را به نمایش گذاشت. «عملیات اعتصابی» هماهنگ در شهرهای کردستان نیز نشانی بود از «اتحاد خلق». اتحادی که بسیاری آن را به چنبره‌ی احزاب محدود می‌دانستند. مبارزات این رفقا نشان داد که اگر احزاب حاشیه‌نشین وارد «مسیر اتحاد» نگردند، از آنان «گذار» صورت خواهد گرفت. این همبستگی پایانی بود جهت تمامی «ازهم گسیختگی‌ها» که اوج رنج جامعه‌ی کردی در شرق کردستان و عموم ایران می‌باشد. همچنین «همبستگی سراسر ایران» و اعتراضات تمامی جناح‌ها، بدون توجه به رنگ و نژاد و مذهب، نشان از وجود بارقه‌های انسانی در اعماق دل جامعه و خلق‌هاست. اعدام این چند رفیق، با خود «یک پیکر بودن بنی آدم» را باری نشان داد. بدون شک این دو موضوع یعنی اتحاد داخلی خلق کرد و همبستگی تمامی اقشار و خلق‌های ایرانی دستاورد رأسی مبارزه‌ی این رفقا بود.

اعتراض خلق کرد در برابر اعدام‌ها، تداوم تظاهراتی بود که در فوریه‌ی 1999 در اعتراض به ربودن رهبرشان نشان دادند. همانگونه که خلق کرد در آن دوران با این اعتراض خویش همگان را به حیرت انداخت و حتی در آن دوران مادلین آلبرایت - بعنوان یک از رسمی‌ترین مقامات نیروی رأسی این توطئه - نیز اظهار تحیر خویش را پنهان نمود، و بدین ترتیب خلق کرد هشیاری دموکراتیک خویش را قبل از همگان و قریب ده سال قبل از تحركات مردمی سال قبل نشان داد؛ این بار نیز با اعتصابی سراسری و اعتراضی بسیار منسجم نشان داد که «نیروی محرکه»ی دموکراسی در ایران و منطقه می‌باشد. بازتاب برخورد و شخصیت «چهار یاران» - بعنوان محصول فکری برآمده از محیط کردستان و شخصیت رهبر آپو - بر شکل و ماهیت این «اتحاد» مهر خویش را حک نمود. این اعتراض «مقطعی» نوین از یک «مبارزه» است که شاید گاه «دوزاژ» آن تفاوت پیدا می‌کند اما هیچگاه «افول» نمی‌یابد. اما چیزی که اکنون لازم است، «استمراربخشی» به این «مبارزه» می‌باشد. از سال 1999 تاکنون خلق کرد مبارزه نموده است اما این مبارزه در تمامی حوزه‌ها بصورت متوازن و موازی پیش نرفته است. هم‌اکنون و با بدیل‌هایی که اوج آن را در اعدام رفقای مان دیدیم، تنها با استمراربخشی به تمامی حوزه‌های مبارزه است که می‌توان ادعای گرمی داشت یاد رفقا و پایندی به آنان را داشته باشیم. یکی از ایرادات و نواقص تحركات مردمی در ایران این بوده است که با خصوصیات «هیجان‌پذیر» خویش عمل نموده و همچون «آتش‌کاه» زبانه کشیده و زود به افول گراییده و یا با «ازهم گسیختگی» و «تفرقه»ی بیش از حد، بصورت فعلی موضع حاکمه را تقویت نموده است. پس از این همه تجربه لازم است خلق مان، با حفظ «عاطفه‌ی انقلابی» و «شوق به آزادی و حیات آزاد»، بدون دور گشتن از «عقل سلیم» و «تحلیل واقع‌گرایانه» با در پیش گرفتن «روند شکل‌دهی به مبارزه»، سازماندهی «صحیح، قوی، ژرف» مسیر «حیات آزاد» را پیگیری نمایند. شهید فرزند کمانگر نیز بخش اصلی پیام خویش در راستای آزادی‌خواهی را به اتحاد ملی اختصاص داده بود. در نامه‌ها، سخنان و حتی اشعارش می‌توان احساس نمود که یکی از دغدغه‌ی اصلی‌اش بوده است. لبیک گفتن به این اتحاد تنها در چارچوب عملی صحیح که ذکر آن رفت می‌تواند تحقق یابد. نباید فراموش نمود که «به مثابه خلق» باید این امر را در پیش گرفت و خویش را به «عوام‌فریبی حاشیه‌نشینان دل‌خوش کرده به رویدادهای معجزه‌آسا» مشغول نماییم. بدون شک «اتحاد سازمان‌های متفاوت» یک دستاورد خواهد بود، اما در صورت سنگ‌اندازی و یا نشان ندادن توان این کار از طرف برخی جناح‌ها و یا سازمان‌ها، نمی‌توان بیشتر از این بدان مشغول گشت. خلق مان باید فرهنگ «سرهلدان» دموکراتیک رادیکال را ایجاد نموده و این را نه بعنوان «یک کار» بلکه «شکل حیات» خویش در پیش بگیرد. جهت از میان برداشتن ستمی هزاران ساله، تنها این «شکل حیات» می‌تواند جوابگو باشد. در غیر اینصورت نمی‌توان یک شبه ره صد ساله پیمود و تنها فرصت و امکانات را بصورت بجا و صحیح بکار نخواهیم بست. با روحیه‌ای ملی و یکپارچه، با عزمی راسخ، صبری معقول و تدابیر مدبرانه می‌توان دستاوردهای کنونی را در راستای ایجاد دموکراسی و آزادی در ایران و کردستان ماندگار نمود.

اعلام موضع و همبستگی جناح‌های متفاوت ایرانی نیز یکی از دستاوردهای انسانی و دموکراتیک و آزادی‌خواهانه است که پُلی دیگر را میان خلق‌ها ایجاد خواهد کرد. در پیام رفقای شهید، تأکید بسیار بر لزوم «همبستگی» و «اتحاد مبارزه» میان خلق‌ها و اقشار مختلف ایرانی شده است. این پیام به نوعی مخاطبان خویش را یافته و جواب آن نیز داده شد. هر چند اگر واقع‌گرایانه بنگریم، مسیری طولانی تا «اتحاد عمل» سراسری در ایران وجود دارد، اما باید بدور از «پیش‌داوری‌ها»، «کدورت‌ها»، «منفی‌بافی‌ها» و «احساسات ساختگی ملی‌گرایانه و مذهبی»، پیرامون شعار اصلی «برقراری دموکراسی و آزادی»، به موازات هم مبارزات را پیش ببریم. در این امر نواقص و

کاستی‌هایی وجود دارند که باید با یک روانشناسی سالم و برخوردار صحیح آن‌ها را مطرح نموده، بدور از «عقده‌های متفاوت» بررسی‌شان کرده و با «برخوردی علمی و صحیح» برطرف‌شان کنیم. چه در غیر اینصورت، شعارهای تمامی جناح‌ها دال بر لزوم اتحاد و یکپارچگی، صورت واقعی نیافته و شاید هم بنوعی نماد رنگ‌باختگی «یک‌رنگی» در ایران باشد. سیاست‌های عوام‌فریبانه و آلوده گشته به افکار مسموم ملی‌گرایانه و مذهب‌گرایانه سبب گشته که «انسجام انسانی» خلل برداشته و در سخن موردی و در دل موردی دیگر موجودیت داشته باشد. با توجه به وضعیت کشورمان و در چارچوب پیام رفقای اعدامی، بایستی دستاوردهای دموکراتیک را در چارچوبی تنگ «محسوس» ننموده و این بدی را در حق کسانی روا نداریم که می‌گویند «بگذارید قلبم در سینه‌ای بتپد، حال از هر رنگی و هر جایی که می‌خواهد باشد». این پیام رفیق فرزاد کمانگر، اوج دعوت به اتحاد و رهنمودی کامل در این راستاست که گرامی‌دارندگان واقعی او باید از آن پیروی نمایند. کشورهای منطقه و مواضع قدرت بصورت یکپارچه حرکت کرده و عمل می‌نمایند، ذهن و دلی سالم بدون شک لزوم یکی و متحد بودن خلق‌ها را مورد تأکید قرار خواهد داد. همچنین شیوه و راهکار جنبش خلق کرد نیز موردی است که با اثبات «توان» و «قابلیت» آن، اثبات گشت که در خور آن است که به سرتاسر ایران تعمیم داده شود. کشور ما نه با نسخه‌های غربی و نه ورسیون‌های متدیک عقیم که در برهه‌ای تاریخی گرفتار گشته و راکد مانده‌اند، روی آزادی و رهایی را به خویش نخواهد دید. روش‌ها و متد جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد به سبب اینکه با فکری سالم و بر اساس آزمونی قوی در منطقه اجرا و اثبات گردیده است، می‌تواند به سرمشق مبارزه جهت تمامی ایران و منطقه تبدیل گردد. با این اتحاد خواهیم توانست نقطه‌ی پایانی بر «تغییر چهره‌ی ستم و ظلم» کشیده و در برابر هم‌پیمانی مواضع قدرت در منطقه و داد و ستد آن‌ها بر روی منافع خلق‌ها، بعنوان جناح ستمدیده، در مسیر مساوات گامی بیشتر برداریم. آنگاه خواهیم توانست ادعای «گرامی‌داشت» یاد و خاطره‌ی جان‌باختگان راه آزادی و دموکراسی دم زده و از «سالم بودن پنجره»ی خویش سخن برانیم .

اعدام، در ماهیت و ذات خود، نقش و کارکرد ضد اجتماعی و ضد انسانی را جای می‌دهد. اصطلاح اعدام و کارکرد آن زمانی رایج گشت که قدرت و حکومت‌ها ظهور نمودند و موجب تنگ گشتن عرصه بر انسان‌های آزاد و جوامع مستقل گشتند و طبقات وارد حوزه‌ی زندگی انسان‌ها شد. اوضاع نوظهور با تغییر چهره‌ی جامعه، مفاهیم تازه‌ای را وارد حوزه‌های مادیت و معنویات جامعه نمودند و کارزاری نوین مابین جامعه و طبقات سردست ظاهر ساخت. تقابل با جامعه و تضمین تداوم حاکمیت طبقه‌ی اندک‌شمار فرادست بر جامعه، لزوم بکارگیری ابزارهای متنوعی را به ذهن رساند. بکارگیری ابزارهای متنوع سوق دهنده‌ی و قالب دهنده‌ی ذهنیت و به طبع نهادینه نمودن استثمار جامعه تنها با موجودیت‌یابی طبقاتی مافوق جامعه امکان می‌یافت. این هجمه‌ی همه‌جانبه که تمامی عرصه‌های زندگی انسان و جامعه را در بر گرفته بدون شک از طرف جامعه مورد قبول قرار نگرفته و به انحاء مختلفی به ابراز مخالفت با آن برخاسته و در گستره‌ی زمان و مکان انسان‌ها و گروه‌های صاحب‌منش و اراده‌مند در هر صورت ممکن به تقابل با آن قد علم نموده‌اند. اعدام بی‌گمان از حائز اهمیت‌ترین ابزارهایی استفاده گردیده برای طبقه‌ی دولت بوده و می‌باشد که در جهت مطیع نمودن جامعه و انسان‌ها بکار گرفته شده و کارکردها و کاربردهای زیادی برای دولت در برداشته است.

در تعریف و توجیه بکارگیری اعدام تاکنون موارد و دلایل زیادی عنوان گردیده است. آنچه که می‌توان در اسباب ذکر گردیده مشاهده نمود، عموماً اساس آن در نظریات و تئوری‌هایی ریشه می‌گیرد که انسان و یا بخشی از جامعه را ذاتا و فارغ از تأثیرات اجتماعی و محیطی مضر و شرور توصیف می‌نمایند. این توصیفات عموماً زمانی رایج گشت که فرهنگ و ذهنیت طبقه‌ی فرادست جامعه می‌بایست بعنوان فرهنگ و ذهنیت اجتماع نهادینه گردد و ماحصل این فرهنگ پیدایش استثمار در جامعه می‌باشد. خود این توصیفات که عموماً برای جامعه‌ی زیرین عنوان گردیده، بازتابی از جامعه‌ی طبقاتی و استثمار کننده می‌باشد. از همین جهت می‌باشد که انسان نیز ذاتا شرور و مضر تعبیر می‌گردد. پس برای محافظت از منافع و اخلاقیات دولتی و طبقه‌ی فرادست از گزند اقشار زیرین که شرور تعبیر گشته‌اند اعدام نیز مطرح می‌گردد. نظریات و تئوری‌های توصیف‌گر شرارت انسان و خصوصیات انسان ذاتا پلید، تا به امروز نیز تداوم یافته و در اشکال مختلفی خود را کماکان نشان می‌دهد. امروزه کماکان خلق‌ها، ادیان و مذاهب، اقشار و حتی برخی نژادها با عناوین مذکور در زیر فشار قرار گرفته و کماکان موضوع اعدام قرار می‌گیرند.

خاصه زمانی که انسان خود را شایسته‌ی سرکوب و استثمار نمی‌داند اعدام اهمیت بارزتری برای طبقه‌ی دولت پیدا می‌نماید. چرا که در جایگاهی استقرار می‌یابد که دیگر مفاهیم و ابزارهای بکار گرفته از سوی دولت و طبقه‌ی فرادست در راستای شکل‌دهنده‌گی به حیطه‌های ذهنی و مادی جامعه، توان و نیروی تأثیر و نیروی کارکردی خود را از دست داده است. همین قضیه موجب بکارگیری ابزارهای پیشرفته‌تر و قاطعانه‌تری در جهت خنثی نمودن صداهای مخالف برآید. با امان نظر بر این که عدم تقبل و صدای مخالفت با سیستم استثمار تنها به محدوده‌ی خاصی نمانده است، به طبع و اندازه‌ی حدگسترش دامنه‌ی اعتراض و عدم قبول، در تقابل نیز دامنه‌ی اعدام گسترش یافته است. در اصل این قاعده متوجه وجود ذات اعدام می‌باشد و تفاوتی مابین اعدام‌هایی که امروزه به سیاسی و غیرسیاسی تقسیم گردیده، نمی‌شود. در اساس ظهور اعدام خود حاوی و بیان‌کننده‌ی چنین مطلبی است که اعدام در جوهر مفهومی سیاسی می‌باشد که کارکرد و کارویژه‌ی آن از طرفی خطاب جامعه و از سوی دیگر محافظت سیستم موجود می‌باشد. محافظت از فرهنگ، اقتصاد، اقتدار و سیاست و ذهنیت دولت و غیره. از اینرو تمامی اعدام‌هایی که در این زمینه‌ها انجام می‌گیرد تماماً در راستای حفظ قدرت و هنجارهای آن می‌باشد و کمترین ارتباطی با حفظ ارزش‌های جامعه نداشته است.

در دهه‌های اخیر به طبع گزارشات عینی و انتشار یافته، ایران از جمله کشورهای می‌باشد که در زمینه‌ی اعدام در سطح وسیعی دست به اجرای آن می‌زند. شمار اعدام‌های آشکاری که سالانه از سوی دولت ایران انجام می‌گیرد به نسبت جمعیت کشوری، مقام و جایگاه نخست را در زمینه اجرا و عملی‌سازی اعدام به خود اختصاص داده است. هر چند که در ذات وجود و اجرای اعدام، خود کاراکتری سیاسی دارد، اما با نهادینه گشتن آن در ذهنیت و خلط آن در بحث مدیریت و اداره‌ی جامعه، چنین گرایشی رایج گشت که اعدام در جهت حفاظت از جامعه و ارزش‌ها می‌تواند به کار گرفته شود. این گرایش که عموماً نتوانست خود را از خصوصیات اقتدار و قدرت رها نماید، عموماً از سوی جنبش‌های تاریخی - اجتماعی که می‌توان ادیان و دیگر مکاتب فلسفی و اخلاقی را نیز در آن حیطه جای داد، ظهور یافته است. اما این مسئله به دلیل عجین گشتن با قدرت و منسب اقتدار هر چند که نیت و هدف بانیان بیان‌کننده‌ی آن نیز فارغ از کارکرد و نتیجه‌ای بود که به همراه داشت، اما خاصیت آن جداگانه‌تر از ماهیتی بود که بتواند در معنا دادن به جامعه و ارزش‌ها کاربرد یابد. امروزه این نقش به شکل گسترده‌ای مورد سواستفاده‌ی دولتها قرار گرفته و کماکان از ارزش، دین، اخلاق و جامعه که به عنوان بهانه و طعمه در جهت اجرای اعدام مورد استفاده قرار گرفته بهره‌برداری می‌گردد. دولت ایران نیز بر طبق روال ماهیت اقتدار یکی از دولتهایی است که از اسلام بهره‌ی سیاسی برده و دست به اجرای اعدام‌های گسترده می‌زند. شاید با مذاقه قرار دادن مناسبات دولت با اسلام و بهره‌ای که از آن می‌گیرد بتوان به روشن گشتن کاربرد و کارویژه‌ی اعدام و به خصوص آنچه که امروزه به عنوان اعدام‌های سیاسی رواج یافته است نگاهی واقع‌بینانه انداخت.

این مبحث توجه بیشتر ما را به خود جلب می‌نماید که در جمهوری اسلامی ایران اعدام روزانه به کارویژه‌ی دستگاه داد و عدالت مبدل گشته است. از اینرو برای درک ماهیت اعدام و بالخصوص معنا و کاربرد آن در ایران لزوم نگاهی واقع‌بینانه‌تر به اسلام و مناسباتش با دستگاه حاکمیت و نتیجه‌ای که از این ارتباط عاید می‌گردد می‌باشد. در تحلیل و ارزیابی اسلام و در کل ادیان توجه به خاستگاه، زمان و مکان ظهور، شرایط اجتماعی و قصد و اهداف بانیان آن می‌تواند صورت واقع‌گرایانه‌تر و عینی‌تری پیشروی ما قرار دهد. اساس گرفتن این فاکتورها از برخوردهای دگماتیک و ارتجاعی که عموماً دین را از کانال خود منحرف ساخته و با خلاء‌سازی در معنا و مفهوم، عموماً زمینه‌ی خدمت‌گزاری اقتدار و حکام را فراهم می‌نماید، پرهیز نمود. در تفسیر اسلام و شناخت آن نیز فاکتورهای اجتماعی و تاریخی زیادی وجود دارند که به نمایاندن حقیقت آن کمک می‌رسانند. جامعه و وضعیتی که خاستگاه و منشاء ظهور اسلام گشت، فلسفه‌ای که با خود به همراه داشت، جنبش عظیمی را که به حرکت واداشت، اهدافی که پیش‌روی خود قرار داد و تحولی که در نتیجه‌ی مبارزات و برنامه‌هایش به آن دست یافت گویای خیلی از واقعیاتی است که امروزه خیلی از حکومت‌داران اسلامی با بازگونه نشان دادن حقیقت، به کنمان آن می‌پردازند. تاریخ اسلام و دیگر ادیان بیانگر رشد مرحله‌ای تاریخی است که تحولات پس از رشدش را سبب گردید. اجتماعی نمودن، رشد علم، بازآفریدن ارزش‌ها و معنویات، هدفمند ساختن زندگی برای انسان‌ها، آفریدن باوری و احترام مابین انسان‌ها و جوامعی که به

پرتوی سقوط کشانیده شده بودند همگی از دستاوردهای ادیان می‌باشد. قیاس تحولات و تغییرات صورت گرفته جامعه‌ی ماقبل ظهور اسلام با جامعه‌ی مابعد ظهور جوانب زیاد دیگری از این واقعیات را می‌نمایاند. اما در کمال تاسف شاهد ارزیابی‌هایی می‌باشیم که فاکتورهای دیگری خارج از این واقعیات را مدنظر قرار می‌دهند. علمی که تحت نام اسلام رواج یافته‌اند شاید کمترین ارتباطی با راستی‌های اسلام نداشته باشند. علم کلام، فقه، الاهیات و علم حدیث همگی در جوهر کمترین بهره‌ای از فلسفه‌ی وجودی اسلام و ارزش‌های که ستون‌های اسلام را تشکیل می‌دهند، نبرده‌اند. غوطه‌ور گشتن و تفسیر واژگان و معانی لغوی جایگاه اساسی را در دید اسلام‌شناسان به خود اختصاص داده است. در عوض معانی و مقدساتی که اسلام را متبلور ساخت از کمترین جایگاه نیز برخوردار نمی‌باشد. این تفاسیر فراتر از اینکه موجب سقوط دین و ارزش دین در جامعه می‌گردد، زمینه و اسباب لازم را فراهم مینماید تا دین به خدمت دستگاه دولتی درآید.

در بهره‌گیری دستگاه‌های حکومت از دین نمی‌توان تنها آن را محدود به یک دین یا یک کشور دانست. آشکار می‌باشد که اولین اشخاصی که دین و ارزش‌های جامعه را به خدمت منافع و دستگاه‌های خود درآوردند کاهنان سومری بودند که اولین سنگ‌بناهای جامعه‌ی طبقاتی و استثمار را بنیاد نهادند و به سازماندهی و تاسیس دستگاه استثمار یعنی دولت‌ها پرداختند. پس از این وقایع بود که دین از تریبون دولت تبلیغ گشت و سواستفاده از دین رو به ازدیاد نهاد و دین از جوهر اجتماعی بودن تهی گشت. این آغاز و پایان آن نبود و دیگر ادیانی که طلعت نمودند پس از چندی با گرفتار آمدن به تخت قدرت به نتایج مشابهی گرفتار گشتند. دین مسیحیت پس از سیصد سال از جانب کنستانتین پس از قبول به عنوان دین رسمی امپراطور روم شرقی، دیگر خاصیت نمایندگی و ناجی بودن اقشار ضعیف جامعه را از دست داد. دین اسلام بعد از سپری شدن 40 سال از عمرش، نیرو و توانش در منازعات داخلی مابین مدعیان خلافت به هدر رفت و زاویه رویکردش از آن پس دگرگون گشت. بعداً مکرراً توسط معاویه و ... اخیراً نیز تقریباً اکثریت دستگاه‌های دولتی که خود را دولت اسلامی معرفی می‌نمایند عملی می‌گردد.

منشاء توجه دولت‌ها و حکومت‌ها به ادیان منفعتی است که می‌تواند در تحکیم و محافظت سیستمشان در برداشته باشد. واقعیت این می‌باشد که دین هویت و فرهنگی اجتماعی می‌باشد و با جامعه و بالخصوص اقشار زیردست سروکار دارد. از اینرو خاصیت جمع گشتن و کنار آمدن با حکومت و طبقه‌ی فرادست را ندارد. هرگونه و هر نوع توجه دولتمردان به دین عموماً باید به مانند به خدمت درآوردن آن تفسیر گردد. زیرا که دین به مانند دیگر جنبش‌ها، صدای مردم و اقشار ضعیف جامعه را در تقابل با خود حاکمان و دولت‌ها حامل می‌باشد و به نوعی بازتابی از خواست و مطالبات همین اقشار ضعیف جامعه می‌باشد.

دین به این دلیل که قسم زیادی از معنویات جامعه را در خود دارد، به عنوان کانونی عمل می‌نماید که در کل تمامی انسان‌ها و جامعه را به یکدیگر مرتبط می‌سازد و هر مفهومی که تحت لقای آن عنوان گردد در نهایت حد ممکن انسان را پایبند می‌سازد. از همین روست که بکارگیری دین در جهت تحکیم منافع طبقه‌ی فرادست جامعه و منافع آنان کاربرد یافته است. قبولاندن اوامر و خواسته‌های خود به اقشار گوناگون جامعه تحت عنوان دین و یا دیگر مقدسات جامعه بسی راحت‌تر انجام می‌گیرد. دولت و منافع حاصله از مشروعیتی مقدس برخوردار گشته و سیاست‌های آنان نسبتاً با تضمین اجرایی و عملی مواجه می‌گردد. از اینرو به خدمت درآوردن دین و توجه به آن که می‌تواند زمینه‌ی بهره‌گیری بی‌حد و حصری در قانع نمودن جامعه در قبول نمودن سیاست‌های دولت در بردارد کمترین شک و تردیدی را در بکارگیری آن از طرف حاکمان ایجاد نمی‌نماید. حقیقتاً نه جنبه‌ی معنوی و مادی اجتماعی دین است که دولت‌ها را مجذوب دین نموده است بلکه خصوصیت قانع‌کنندگی می‌باشد که می‌تواند دولت‌ها را در انجام و عملی‌سازی خیلی از برنامه‌هایشان یاری رساند.

یکی از جوانب بهره‌گیری سیاسی دولت‌ها از دین در اجرای سیاست‌هایش به حوزه و زمینه‌ی اعدام برمی‌گردد که عملاً در کشورهای همچون ایران در حد وسیعی به اجرا گذاشته می‌شود. امروزه دولت ایران به عنوان کشوری اسلامی تحت عنوان حفاظت از ناموس، عرف و اخلاق اجتماعی، معنویات و ارزش‌های انسانی و اسلامی دست به اجرای اعدام‌های گسترده می‌زند. مداوماً مشروعیت بخشی به اعدام از سوی دستگاه‌های مختلفی که عمدتاً در پیوند با دولت و اقتدار می‌باشد تبلیغ گشته و می‌گردد. اهرم مشروعیت نیز بر طبق زمینه‌ی ذهنیات و ظرفیت و قابلیت جامعه، مسئله بهره‌گیری از اسلام و دین و مقدسات می‌باشد. اهمیت معنویات در جوامع شرقی در سطح قابل توجهی می‌باشد و اشخاص، نهادهای اجتماعی و خود جامعه عموماً چهره‌ای معنوی و دینی دارند. از این جهت تمام کارکردهای اجتماعی نیز از خصوصیت دینی برخوردار می‌باشند. این خصوصیات مرتبط و محدود به عصر خاصی نبوده است و در تمامی سده‌ها و هزاره‌ها کماکان اولویت نخست را در تعریف جامعه، سنت، عرف، ارزش و زندگی داشته است. البته این دیدگاهی اجتماعی می‌باشد که از موضع جامعه به آن نگریسته می‌شود و بیانگر دین و معنویاتی اجتماعی و انسانی می‌باشد. اما زاویه و رویکرد دیگری که در مقابل آن قرار می‌گیرد به مواضعی برمیگردد که دولت‌ها و حکومت‌ها در قبال بهره‌گیری و بکارگیری این چهره‌ی معنوی جامعه، ابراز می‌دارند. دولت ذاتاً به دلیل کاراکنتر استثمارکنندگی که دارد، تمامی حوزه‌ها را به مانند ابزار بکار می‌گیرد تا به اهداف استثمارکننده‌ی خود دست یابد. واضح است که اعدام نیز در تضمین استثمار جامعه نقش حائز اهمیتی دارد.

سیاست‌های اعدامی که در جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد عموماً تحت عنوان اسلام و معنویات به اجرا درمی‌آید. هر چند برخوردهایی در اسلام با عنوان اعدام وجود داشته باشند اما درک نکردن معنای اجتماعی اسلام و فلسفه‌ی وجودی آن کماکان ذهن را به جنبه‌های دگماتیک و صرف و جدا از کلیت اجتماعی، تاریخی و مبارزاتی اسلام می‌راند. این بعد و جنبه که به سهولت می‌توان آن را ابزار دست ساخت و آن را بکار گرفت، از طرف دستگاه قدرت و تمامی نهادهای آموزشی، تبلیغاتی و ... به شکل پروژه‌ای جدی و فشرده عملی شده است. این حالت به دلیل اسلامی بودن جامعه قسم زیادی از جامعه را هم با نظر خود همراه داشته است. استمرار اجرای اعدام به شکل روزانه در ایران خود گویای این مطلب می‌باشد که با حداقل اعتراض از سوی توده‌های مردمی روبرو می‌گردد. توده‌های اجتماعی که ارادت خاصی به اسلام و معنویات و اخلاق و ارزش‌های اجتماعی دارند زمانی که با عملی که تحت نام اسلام و یا حفاظت از آن انجام می‌گیرد روبرو می‌گردند نه تنها کوچکترین ابراز مخالفت را با آن نمی‌نمایند بلکه به پاسداری و تشویق آن نیز می‌پردازند.

می‌توان فهمید که حداقل در ایران با وضعیت موجود اجتماعی و سیاسی اجرای اعدام طبق آنچه که قانون ایران ادعا می‌نماید هیچ گونه ارتباطی با حفظ ارزش‌های اجتماعی ندارد. سیاست‌های دولتی در ارتباط با منفعل نمودن نهادهای اجتماعی و توان اجتماعی و فردی انسان، با هدف محوریت قرار دادن ذهنیت دولت قطعاً کوچکترین عرصه‌ای را باقی نمی‌گذارد که به زیر کنترل و خدمت خود در نیآورده باشد. به خدمت و کنترل درآوردن جامعه عموماً به شکل هجمه‌های امحاءکننده عملی می‌گردد. دولت ایران را می‌توان از جمله دولتهایی عنوان نمود که تمامی عرصه‌های حیات جامعه را در زیر این هجمه‌ها قرار داده است و روزانه به اقسام گوناگونی بر جامعه هجوم می‌برد. اما انسان و جامعه طبیعتاً و ذاتاً از خاصیت حیاتی برده‌وار و برده‌گونه به دور می‌باشند و آنچه را که با زور و یا با نیرنگ و دماغ‌گوزی بر وی عملی سازند قبول ننموده و در مقابل با این سیاست‌ها و اعمال از در مخالفت وارد می‌گردد. در حقیقت به میزان گسترده بودن هجمه‌های دولتی به جامعه، میزان عرصه‌ها و

زمینه‌هایی که به ظهور و موجودیت یابی مبارز می‌انجامد نیز گسترش می‌یابد. یعنی سطح گستردگی هجمه‌ی دولت سطح گستردگی مخالفت و ناراضی‌ت و مبارزه را تعیین می‌نماید. طبیعتاً دولتی که از چنین کاراكتری برخوردار می‌باشد در مقابل این گستردگی قیام و مخالفت و یا به نوعی گستردگی ابراز مخالفت با ذهنیت و سیاست‌های دولتی که در تمامی زمینه‌های اندیشه، علمی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... خود را نمایش می‌دهد، در مقام جواب و اتخاذ موضع برمی‌آید و در تمامی این زمینه‌ها دست به عملی‌سازی و مطرح‌سازی سیاست‌های اعدام می‌زند. به این دلایل می‌باشد که میزان اعدام‌ها در سطحی بالا قرار می‌گیرد. با نگاهی به قانون مجازات اسلامی ایران به وفور مواردی که نام اعدام را به دنبال خود دارند برخورد خواهیم نمود. سطح بالا بودن اعدام تا جایی است که فراتر از 80 جرم در ایران با جزای اعدام عنوان گردیده‌اند. اگر بخواهیم وجود این سطح از اعدام را در ارتباط با حفظ معنویات جامعه و مقدسات برشمیریم، به جرات می‌توان عنوان نمود در امروز جامعه‌ی ایران اگر قوانین به شکلی که آمده است اجرا گردد، می‌بایست در ایران سالانه حداقل دهها هزار، صدها هزار نفر و شاید بیشتر نیز به پای چوبه‌های دار اعدام بروند. از اینرو می‌توان عنوان نمود که اجرای اعدام‌ها در ایران کوچکترین ارتباطی به محافظت و دفاع از جامعه ندارد. آنچه که دولت بهانه قرار می‌دهد محافظت از اسلام و جامعه و انسانیت می‌باشد. اما مشهود می‌باشد که سیاست‌های دولت هیچ چیزی را حفاظت نمی‌کند، بویژه منافع جامعه، اسلام و انسانیت. و به نوعی سیاست‌های خود را بر ضد این موارد کانالیزه می‌نماید. اختلاس‌های دولتی، باندهای مواد مخدر، باندهای فحشا و فساد و تجاوز، باندهای قاچاق، جاسوسی، تخلفات نظامی و خیلی از موارد دیگر کاملاً در تطابق با منافع حاکمیت و دولت سنجیده می‌شود. در صورت اشکال‌سازی برای حاکمیت - که درصد خیلی کمی را شامل می‌شود - با اعدام مواجه گشته و در دیگر موارد که به نفع دولت باشد نه تنها مواجه با اعدام و یا جزای دیگری نمی‌گردد، بلکه که دولت خود مروج و حمایت‌کننده‌ی آن می‌باشد. آنچه که در این جا مبنا قرار می‌گیرد منفعت و سودی است که طبقه‌ی دولت و فرادست جامعه [عمدتاً روحانیان می‌باشند با منافع اقتصادی و سیاسی] از آن عاید می‌گردد و نه حفظ و محافظت از ارزش‌های اجتماعی و مقدسات جامعه .

این یک واقعیت می‌باشد که اعدام در اصل یک قاعده‌ی سیاسی می‌باشد. اما در این میان مسئله‌ی بااهمیت‌تری که وجود دارد اصطلاح جرم‌های سیاسی می‌باشد که با توجه به اینکه سیاسی بودن و اجتماعی بودن جامعه ذاتاً ارتباط مستقیمی با اسلام و فلسفه‌ی اسلام دارد حائز اهمیت می‌باشد. عنوان نمودن آن نیز می‌تواند هم به مطرح گشتن ابعاد فلسفه‌ی وجودی اسلام منجر گردد و هم از طرف دیگری به نامشروع بودن آنچه که تحت عنوان اعدام‌های سیاسی به اجرا گذاشته می‌شود. جمهوری اسلامی ایران از آغاز اعلام موجودیتش از اعدام و بخصوص اعدام‌های سیاسی به عنوان اهرمی در جهت مبارزه با فعالان اجتماعی و سیاسی استفاده نموده و در این مسیر حداقل تردیدی در استفاده از آن به دل راه نداده است. تاریخ ایران و تاریخ اعدام در دولت کنونی ایران گواه بر این است که اعدام همیشه در موقعیت با اوضاع سیاسی و سطح گستردگی جنبش‌های اجتماعی و نیروهای سیاسی کاربرد یافته است. البته واضح است که ایران در هیچ زمانی از گزینه‌ی اعدام چشم‌پوشی ننموده است. اما از آنجا که اعدام کاراكتری سیاسی دارد و این کاراكتر در نظام کنونی ایران تا سطح زیادی برجسته می‌باشد بسته به میزان خطری که احساس نموده است به عملی‌سازی آن دست زده است. اعدام‌های سیاسی روزانه و موردی همواره در ایران اجرا گردیده است و این حکایت از احساس خطر کردن استمراری و مداوم ایران از هرگونه فعالیت اجتماعی و سیاسی بوده است که در تمامی اوضاع و احوال از جانب نیروهای اجتماعی همواره تداوم داشته است. اما فارغ از اعدام‌های فردی، شاهد اعدام‌های دسته جمعی و گروهی که به نوعی به قتل‌عام نیز می‌توان تعبیر نمود، بوده‌ایم. تقارن زمانی این اعدام‌های دسته‌جمعی دقیقاً مطابق با زمان اوج گیری جنبش‌های سیاسی بوده است. جنبش‌های سیاسی که بر ضد سیاست‌های دولتی حاکم در ایران همواره پابرجا بوده‌اند، موجب هراس دولت و حاکمیت ایران از وجود و پیشرفت آن شده و پایه‌های مشروعیت و اصولی که نظام سیاسی و اوضاع اجتماعی مورد خواست دولت بر آن استوار می‌باشد را سست گردانیده است. اعدام‌های گسترده نیز در گزینه‌ی نخست جای گرفته است. اعدام‌های گسترده‌ی آغاز انقلاب در کردستان که سال 59 انجام گرفت عموماً به دنبال اوج جنبش‌های سیاسی بود که در این منطقه در جهت مقابله با ظلم و زوری که علیه خلق کرد اعمال می‌شد به قیام برخاسته بودند، رواج یافت. در سال‌های 67 نیز همگام با پایان یافتن جنگ ایران و عراق با وجود آمار زیادی از زندانیان سیاسی که در زندان‌ها بودند و دولت ایران احساس خطر زیادی از آنان می‌نمود و عموماً وابسته به احزابی بودند که بعد از انقلاب فرهنگی از دایره‌ی حاکمیت و دولت خارج گردانیده شده بودند، دیگر موردی می‌باشد که نظام ایران به اعدام نمودن آنان اقدام نمود. شمار زیادی از امثال چنین اعدام‌هایی را می‌توان در طول سه دهه گذشته برشمرد که میتوان جنبش‌های خلقی، دینی و مذهبی که در ایران همواره به دلیل ظلم و زوری که دولت بر آنها روا داشته همواره فعال بوده‌اند. این رویه‌ی عملی حکومت ایران، با اوج گرفتن جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد در شرق کردستان دگربار وارد عرصه‌ی دستگاه به اصطلاح داد و عدالت ایران گردیده است. در شرق کردستان بار دیگر پایه‌هایی که دولت ایران خود را بر آنها استوار نموده بود به طرز محرزگی مشروعیت خود را از دست داده و نه نظام سیاسی و نه سیاست‌های اجرایی به هیچ‌وجه مورد قبول قرار نمی‌گیرند. از اینروست که خلاء سیاسی دولت ایران در این منطقه، حکومت را با هدف ممانعت از آن به مطرح‌سازی مجدد اعدام‌های سیاسی دسته جمعی واداشته است. هر چند در دو سه سال گذشته دولت در جهت تهدید و بازدارندگی به صدور احکام اعدام گسترده مبارزان دست زد، اما در دو ماه گذشته با اعتراف بر اینکه صدور احکام اعدام نه تنها کوچکترین خللی در عزم و اراده‌ی مبارزاتی خلق کرد نداشته بلکه به تقویت آن نیز انجامیده است. از اینرو با برداشتن گام دیگری به اجرای اعدام دسته‌جمعی قسمی از زندانیان سیاسی که قبلاً احکام آنان را صادر نموده بود پرداخت. گام برداشتن دولت ایران و گذار به مرحله اعمال اعدام بیانگر واقعیت دیگری است که گسترده شدن، جدی گشتن و نهادینه شدن جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد در میان جامعه را نشان می‌دهد.

از طرفی دیگر در قوانین ایران شاهد عدم وجود عنوان جرم سیاسی نیستیم و عموماً عنوان‌های محاربه، امنیت ملی و منافع ملی عنوان می‌گردند که سبب گسترش دامنه‌ی اختیارات دولت برای صدور و اجرای اعدام شده است. اما آنچه که رخ داده بیانگر این است که اجرای اعدام در ایران کمترین ارتباطی حتی با موازین قانونی موجود نیز ندارد. اعدام نه بر اساس خطا و یا عملی غیرقانونی است که انجام گرفته است، بلکه در ارتباط با وضعیت سیاسی حکومت و هم وضعیت جنبش و احزاب فعال سیاسی می‌باشد. حقیقتاً این معیارهای سیاسی می‌باشد که تعیین‌کننده‌ی اجرا و یا عدم اجرای اعدام در ایران می‌باشد. کارکرد سیاسی اعدام در ایران، سبب این گشته که اعدام نه مجازات انسان به اصطلاح خطاکار است بلکه مجازات کل جامعه می‌باشد. به اصطلاح جرم و یا امری که در ایران از طرف اشخاص اتفاق می‌افتد در ارتباط با وضعیت سیاسی ارزیابی و سنجیده می‌شود. با این مبانی می‌باشد که اعدامی صورت می‌گیرد و یا نه. به کرات شاهد این بوده‌ایم که اشخاص زیادی در سطح هوادار و طرفدار اعدام گردیده‌اند و زندانیان زیادی که دوره‌ی زندان آنان تمام شده بود اعدام درمورد آنان اجرا گردید.

در ارزیابی موقعیت و منفعت دولت در خصوص موضع اعدام و یا منش و کرداری که به اعدام ختم می‌گردد، می‌توان گوشه‌هایی از آن را در قوانین اساسی و جزایی ایران مشاهده نمود. خودداری از ذکر و مطرح نمودن جرم سیاسی و یا جزای سیاسی به این سبب نمی‌باشد که در نظر دولت و یا قوانین ایران چنین امری وجود ندارد و

قانون جامعه‌ای آزاد را ترسیم و در نظر داشته است، بلکه در عوض موضوعی است که در ایران از حساسیت فوق‌العاده‌ای نیز برخوردار می‌باشد. قصد و نیت دفاع از قوانین دولت‌هایی که به تعریف جرم سیاسی پرداخته‌اند نداریم. زیرا که اساساً تفاوتی ما بین آنها وجود ندارد و در جوهر از یک ماهیت برخوردارند. اما بیانگر برجسته بودن خاصیت بکارگیری اعدام در ساختار جمهوری اسلامی می‌باشد. عدم ذکر آن نیز خود سیاستی می‌باشد مبنی بر اینکه: مادام که اعدام سیاسی وجود دارد چه لزومی دارد که آن را محدود و در حصر و حصار قرار دهیم. ذکر واژگان و اصطلاحاتی با عنوان محاربه، مفسد فی ارض، امنیت ملی و منافع ملی که عناوین کلی می‌باشد و قابلیت تفاسیر گسترده‌ای را دربردارد، می‌تواند در مقابل هر نوع کنش اجتماعی و سیاسی عکس‌العمل نشان دهد.

از دیگر موضوعاتی که می‌توان در ارتباط با اجرای اعدام مطرح نمود این است که اعدام برای دولت ایران از نرخ و قیمت برخوردار می‌باشد. منفعت و سود و یا ضرر و نقصانی که اعدام می‌تواند برای دولت و یا بر ضد جامعه در برداشته باشد همواره از طرف دولت ایران در نظر گرفته شده است. از اینرو می‌باشد که می‌توان ابراز نمود اعدام در ایران مسئله‌ای می‌باشد که منافع نظام سیاسی رسمی حاکم را مینا قرار می‌دهد و در واقع باز نمود دیگری است بر توازنات سیاسی داخلی و حتی خارجی که متوجه ایران می‌باشد. در همین جهت می‌باشد که برای باز بودن دست و پای دولت در اجرای اعدام حتی از عنوان جرم سیاسی خوداری نموده است. احکام اعدامی که در ایران اجرا می‌گردد از ارزش فوق‌العاده سیاسی برای دولت برخوردار است. معمولاً در قوانین خود ایران زمان و مکان احکام اعدام مشخص می‌باشد اما آنچه که در عمل مورد پیرو ایران قرار می‌گیرد حداکثر بهره و فایده‌ای می‌باشد که می‌تواند از اجرای آنها عاید نظام سیاسی نماید. با ارزیابی و سبک - سنگین نمودن آثار سیاسی که یک اعدام می‌تواند چه در روابط خارجی و چه در داخل کشور و یا حتی تاثیر آن بر جنبش‌ها داشته باشد، دولت ایران را در اقدام نمودن به صدور و اجرای احکام اعدام وامی‌دارد. انتظار بهترین موقعیت زمانی در بهره‌گیری سیاسی از اعدام، هم اینکه انسان‌های زیادی را در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران که حکم اعدام آنان مدت‌های مدیدی صادر گشته چشم انتظار مرگ نموده است. مبداء اجرای اعدام در ایران همانگونه که از سابقه‌ی سه دهه‌ی دولت ایران مشاهده می‌گردد خاستگاهی سیاسی و منافع سیاسی می‌باشد نه حفظ ارزش‌های اجتماعی و منافع اجتماعی. خصوصاً این قضیه در خصوص مبارزان اجتماعی و سیاسی صدق می‌کند.

از همین رو می‌باشد که دولت ایران با بکارگیری اسلام موثرترین و در عین حال سهل‌ترین شیوه در مشروعیت بخشی و پیاده نمودن اعدام و دیگر سیاست‌های ضد اجتماعی خود اقدام می‌نماید. در حقیقت آنچه که در اینجا عملی می‌گردد استفاده سیاسی از اسلام می‌باشد که تقریباً هر آنچه که ضد انسانی و ضد اجتماعی می‌باشد تحت لوای نام اسلام که حرکتی تاریخی - اجتماعی بود را عملی می‌سازد.

در اینجا لازم می‌باشد از زوایای دیگری به اسلام و تعریف اجتماعی اسلام در مقابل تعریف سیاسی که از اسلام شده است، انجام گردد. اسلام و در کل جنبش‌های دینی زمانی که ظهور یافتند در مقابل با حکومت‌ها و یا حاکمان زورگو و ظالم به قیام برخاستند. مبارزه با فقر، مبارزه با تبعیض، مبارزه با گرسنگی، مبارزه با بی‌اخلاقی و خیلی از موارد دیگری اهدافی بودند که اسلام با مبارزانش در مقابل خود قرار داد. خود اینها مواردی هستند که بیانگر این مطلب می‌باشد که اسلام جنبشی مبارز محور با کاراکتر آزادی خواهی و عدالت طلبی بوده است. تمامی برنامه‌ها و اقداماتش در مسیر دستیابی به چنین هدفی پراکنیزه گشته است. در تمامی اقدامات راستین آن کمترین اهداف و خواستهای شخصی جای نداشته است. فداکاری، رنج و شهادت‌هایی که متحمل گردیدند همگی گویای این حقیقت تاریخی می‌باشد که جامعه برای پابرجا ماندن در مقابل دشمنانش نباید سکوت اختیار نماید. دست‌یابی به آزادی و معنویات که حاکمان آن را از اشخاص و جوامع دریغ داشته‌اند لزوم معنای زندگی و تعریف حیات می‌داند. تنها با چنین رویکرد اجتماعی می‌توان به توجیه و تعریف قهرمانی‌های که پیامبران و مبارزان متحمل گردیدند، پرداخت. در حقیقت فلسفه‌ی اسلام در نتیجه‌ی چنین اهدافی بوده است که در صدد دستیابی به آن، ظهور و مبارزه نموده‌اند. فلسفه‌ی وجودی اسلام چیزی جداتر از آزادی و عدالت اجتماعی و مبارزه با ستم و فساد نبوده است. این تعاریف اسلام را در کانون یک جنبش اجتماعی و تاریخی قرار می‌دهد. در اینجا می‌باشد که مفاهیمی همچون جهاد، شهادت، مبارزه و مسلمان بودن معنا پیدا می‌کند. به بیانی دیگر اسلام خواستار آفرینش انسان و شخصیتی مبارز و اجتماعی می‌باشد که بتواند در قبال جامعه‌اش مسئول باشد. چنین کاراکتر و ویژگی جنبش‌های دیگری هم می‌باشد که در این مسیر گام برمی‌دارند. به بیانی دیگر فلسفه‌ی جنبش‌های آزادیخواه امروزی، کم و بیش در تشابه با فلسفه‌ی اسلام می‌باشند و تا حدودی خصوصیات آن را دارا می‌باشند. چنین مختصات مشابه و مشترکی بیانگر اشتراک و یکی بودن کاراکتر آنها می‌باشد. اکنون می‌توان پرسید که چگونه اسلام می‌تواند در برخورد با جنبش‌های اجتماعی و سیاسی چنین برخورد و موضعی داشته باشد. یعنی اشخاصی که پیرو فلسفه‌ی اسلامی می‌باشند از طرف اسلام با اعدام مواجه گردند. عموماً با فقهی نمودن و قالب‌بندی نمودن اسلام در چهارچوب کردارهایی مذهبی و جدا نمودن آن از کاراکتر اجتماعی و مبارزاتی در اساس آن را در مقابله با جنبش‌های آزادی خواه قرار می‌دهد. البته این نسخه پیچیدن‌ها عموماً در قبال جامعه انجام می‌گیرد و نیتش شکل‌دهی به جامعه و اشخاص می‌باشد. اما زاویه دیگر کماکان به رویکردهای اقتدارمدارانه اختصاص دارد که خطابش طبقه فرادست جامعه و دولت می‌باشد. بعد سیاسی اسلامی نیز وجود دارد که هدفش هشیار نمودن و آگاه نمودن اشخاص و جوامع در قبال رفتارهای حاکمان می‌باشد. سیاسی رفتار نمودن انسان در اینجا مقصود می‌باشد. سیاسی بودن نیز به معنای احساس مسئولیت در قبال زندگی خود و جامعه‌اش می‌باشد که عموماً دولت‌ها در صدد خارج نمودن آن از ذهنیت انسان‌ها و جوامع می‌باشند. رفتار اجتماعی و حاوی مسئولیت انسان در قبال خود و جامعه‌اش در تمامی حوزه‌ها شخصیت سیاسی را می‌آفریند. این شخصیت و انسانی می‌باشد که اسلام در راستای آفریدن و خلق نمودن آن گام برداشت. این سیاسی شدن شخصیت و ذهنیت در واقع نمود پابرجا ماندن جامعه‌ی مدنی در مقابل جامعه‌ی دولتی می‌باشد. جنبه‌ای دیگر از سیاسی بودن به معنای صاحب منش نمودن تمامی افراد جامعه و خود جامعه می‌باشد در ارتباط با کنترل دولت و اجازه ندادن به افراطی عمل نمودن حاکمان. این مسئله به تمامی در دورانی که پیامبر اسلام زنده بود نهادینه می‌گشت. پس از خارج گشتن اسلام از مسیر اجتماعیش این موازین مورد مداخله و سواستفاده دولتها قرار گرفت. دولت و حاکم ظالمی که اسلام عموماً برای مبارزه با آن ظهور نمود، با دماغوژی و وارونه کردن حقایق مبدل به دولتی اسلامی گشت. چنین دماغوژی و وارونه کردنی کماکان از جانب حکومت در قبال دیگر مفاهیم و کارکردهای اسلام همچون اعدام به کار گرفته شد و آنها را به خدمت خود درآوردند. اعدام هم یکی از این مفاهیم بوده است که همینک با دور نمودن آن از هدفهای تاریخی و اجتماعی، موقعیت زمانی و مکانی و در کل فلسفه‌ی وجودی اسلام، آن را به خدمت خود درآورده است. یعنی بهره‌گیری سیاسی از اسلام و مقدمات تاریخی است که اسلام را در جبهه‌ی مقابل اجتماع قرار داده است.

بهره‌گیری سیاسی از اسلام و در راستای تحکیم قدرت که بدون استثمار جامعه و خفه نمودن آن امکان ندارد - همانگونه که در مبحث اعدام واضح است - در تاریخ بی‌سابقه و یا کم سابقه نیست. می‌توان گفت که اولین ابعاد این بهره‌گیری پس از سپری گشتن 40 سال از عمر اسلام آغاز گشت و اشخاص و سران قبیله‌هایی که عمدتاً با اسلام کین و دشمنی می‌نمودند در راستای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خود، اسلام را دستاویز قرار داده و خود را اسلامی و مسلمان و حامی پیامبر معرفی نمودند.

بدون شك زور و ستمی که این افراد به مانند حکومت بنی امیه بر جوامع آن زمان روا داشتند چه در قبال عرب‌ها و چه در قبال خلق‌های خارج از اعراب صورت گرفت، آشکار می‌باشد. البته بهره‌گیری سیاسی از معنویات و آثار دین در جوامع شرقی کماکان استمرار داشته و امروزه نسل جدید بنی‌امیه در قالب سران جمهوری اسلامی ایران به تقلید از آنان به بهره‌گیری سیاسی از اسلام به اجرای سیاست‌های زورمدارانه و استعمارکننده می‌پردازند. در همین چهارچوب یکی از سیاست‌هایی که دولت ایران تحت عنوان اسلامیت و فرمان خدا به آن دست می‌زند اعدام می‌باشد که نقش زیادی در استثمار و کنترل نمودن جامعه دارد. در حقیقت میتوان در قیاس و مقایسه اسلام و سیاست‌هایی که با عنوان سیاست‌های اسلامی به کار گرفته می‌شود عنوان نمود که سیاست‌های امروزی دولتمردان ایرانی نه اسلام راستین بلکه اسلام معاویه و اسلام بنی‌امیه و... می‌باشد .

در ارتباط با به خدمت گرفتن اسلام جهت اقتدار می‌توان یادآور فتوای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران خمینی شد که عنوان نموده که می‌توان در جهت حفاظت از موقعیت دولت به تخریب مساجد و همچنین جلوگیری از عزیمت مردم به حج گردید. البته این فتواها که در کتاب مدارس و دانشگاهها نیز بارها تکرار گردیده به کرات توسط حکومتمداران ایران در مقابله با جنبش‌های دینی و خلقی در ایران بارها به اجرا گذاشته شده است. البته با قیاس همین مواردی که فتوا بر اجرای آن داده شده می‌توان به مشروعیت دیگر اموری که به تمام معنا جنایات بشری می‌باشند در جمهوری اسلامی ایران برای حفاظت حکومت استدلال نمود. البته آن طور که مشهود است همه‌ی این موارد با نام پاسداری از اسلام عملی می‌گردد. از این رو تداوم به کارگیری اعدام تحت نام اسلام از جمله تخریبات تاریخی - اجتماعی می‌باشد که نه تنها جامعه را به نابودی کشانیده‌اند و مبارزان کنونی جامعه را در سطح مرگ باقی گذاشته، بلکه تخریب و انحراف بزرگی در تاریخ مبارزه که اسلام نمونه‌ای عینی و برجسته از مبارزات و جنبش‌های آزادیخواه می‌باشد را نیز سبب گردیده است. از اینرو یکی از وظایف مبارز نیز این است که امانت تاریخی را که از شهدای راه آزادی دریافت نمودند محافظت و آن را بار دیگر در مسیر حقیقیش رواج دهند.

سنگسار! هنگامی که همچون یک واژه بر زبان رانده می‌شود، شاید احساس و تداعی‌اش برای هر کدام از ما متفاوت باشد. در نظر مؤمنی که خویش را مسلمان می‌بیند، قانونی است که به اقتضای اسلام اجرا می‌گردد. چنین مؤمنانی لذت روشن گشتن همه چیز برای خویش از طرف ذهنیتی را می‌بینند که بصورت منجمد و ده‌ها هزار سال قبل تعیین گشته است. نه سعی بر مؤاخذه دارند و نه تصور نمودن جسم‌هایی که سنگسار آن‌ها را خرد می‌نماید. تنها در انجماد قانونی بسر می‌برند که اعتقادات و ادیان‌شان امر بدان می‌نماید. به نظر برخی درس عبرتی است برای کسانی که از قوانین دینی سرپیچی می‌نمایند و چنین انسان‌هایی برای عبرت گرفتن هم آماده‌اند، زیرا هراسان هستند. حتی نمی‌خواهند به احتمال اجرای چنین مجازاتی بر خویش ببیندند. اگر روزی به سبب آزمونی ناشی از یک هوس، اشتیاقی قوی و یا یک غفلت، سنگسار به سراغ‌شان بیاید، شوکه گشته و نخواهند توانست حتی واکنشی نیز نشان دهند. سنگسار به نظر برخی یک توحش است. نه خداوند رحمان و رحیم و نه انسانی که اشرف مخلوقات است، اجازه‌ی اجرای چنین توحشی را نمی‌تواند بدهد و نباید بدهد. از نظر وجدانی نپذیرفته و بر آن‌ها دردناک می‌آید. اما حتی از کنار این مؤاخذه نیز نمی‌گذرند که از دست‌شان چه برمی‌آید؟ برای برخی نیز سنگسار عمل وحشتناکی است که هم به اقتضای محافظت از شرف انسانیت و زنانگی و هم به اقتضای مسئولیتی که عدالت و طرفداری از حق، هم نزد خدا و هم بندگان بر دوش انسان‌ها قرار می‌گیرد، باید بر ضد آن به مبارزه‌ای شدید برخاست. نزد اینان سنگسار مسئله‌ای است که وجدان انسانیت را جریحه‌دار می‌نماید.

علی‌رغم هر نوع تداعی‌ای که از واژه‌ی سنگسار داشته باشیم، ناچاریم که به اقتضای ارج و احترام به خویش و به انسانیت، با نیروی عقل و احساس این پدیده را درک نموده، سرچشمه‌ی آن را جسته و بیابیم. ناچار از تحقیق هستیم. سنگسار چیست؟ چه وقت، کجا و چرا وارد حیات انسان‌ها گردید؟ به دست چه کسانی و با کدام اهداف و چگونه بر پیشانی تقدیر لایتغیر انسانها حک شد؟ این مجازات در قانون حقوقی کدام نظام جای گرفت؟ حقوق همچو بخشی از چه نوع نظام اجتماعی توسعه داده شد؟ برای چه کسی و چرا؟ هنگامی که به هزاران سال قبل برمی‌گردیم - که تاریخ سنگسار نیز چنین قدمتی را داراست - آیا همان دلیل جهت سنگسار نمودن یک زن و یک مرد را خواهیم دید؟ چیزی که مجریان سنگسار را ناراحت می‌نمود، حقیقتاً هم زیر پا گذاشتن یک قانون دینی بود و یا واقعیت منافع عربان؟ نخواهیم توانست با وجدان‌های جریحه‌دارمان تا آخر عمر زندگی کنیم، مگر نه؟ بنابراین به اقتضای ایستادن در برابر سنگسار به جستجوی جواب این سؤالات مان برویم. سعی کنیم درک کرده و هرچه درک می‌نماییم، بازگویم تا از این لکه‌ای که بر پیشانی مان هویدا شده، رهایی یابیم. سنگسار، چهره‌ی حقیقی خاورمیانه نیست و نمی‌تواند باشد. اگر از خاورمیانه‌ی خالق هزاران سال انسانیت و تغذیه‌کننده‌ی آن، بجای آن‌همه زیبایی، نیکی که آفریده با اقدامات وحشیانه‌ای همچون سنگسار یاد شود، این ناحقی است که قبل از هر چیز وجدان انسانیت نمی‌تواند بپذیردش. به همین جهت هم زنان باید بیش از همگان پی‌جویی شوند. سنگسار از کجا پدید آمد و بعنوان قانون وحشی موضع قدرت نرینه چگونه نوشته شد؟ باید با درک سرچشمه‌ی توحش و شناخت آن که امروزه تا به پیشانی ما می‌خواهند آن را بنویسند، درکش نماییم.

هنوز بخش اعظم زنان بی‌خبر از آن هستند که دارای چه گذشته‌ی بزرگ و صاحب چه موفقیت بزرگی هستند. به همین دلیل نمی‌توانند به یک روشنگری برسند که از طریق آن موردی که تحت نام سیاست، آزادی، حقوق و دموکراسی به آنان عرضه می‌گردد را با بزرگی که در گذشته باقی مانده است، مقایسه نمایند. به همین جهت بصورت محسوس تر می‌توان گفت؛ یک زن خاورمیانه‌ای بدون درک اینکه بداند چرا سنگسار در نقطه‌ای از حیاتش و یا اشتباهش چنان به او نزدیک می‌شود که می‌تواند همچون سرنوشتی باشد که بر پیشانی‌اش نوشته شده، به زندگی‌اش ادامه می‌دهد. بدون به چالش کشیدن این امر، عمیقاً احساس می‌نماید که در پس آن ده‌ها نسل زن بسیار مرعوب گشته وجود دارد که یکی از اینان نیز خود وی می‌باشد. بعنوان یک حلقه‌ی مسکوت به این نسل‌های مرعوب گشته‌ی زنان افزوده شده و با یک «داوطلبی اجباری» سنت مذکور را به دختر و نوادگانش انتقال می‌دهد. ریشه‌ی اولین حلقه‌ی نسل‌های مرعوب گشته که با دردهایی بزرگ سرکوب گشته‌اند، تا به کجا می‌رود؟ خویش را ناچار از پرسیدن احساس می‌نماییم. این سنت وحشتناک از کجا آغاز گشت و چگونه به حالت سرنوشت ما درآمد؟ این مجازات سنگسار که بصورت فرمایش خدایش درآورده‌اند، فرمایش کدام خداوند می‌تواند باشد؟ اگر خداوند عادل و رحمان و رحیم باشد، چگونه می‌تواند چنین مجازاتی را به بندگان بدهد؟

در پژوهش در باب سرچشمه‌های سنگسار، شاید برخی حساسیت‌ها ما را تحت فشار قرار دهد. شاید پدیده‌هایی که دست زدن به آن‌ها تابو محسوب می‌شوند، همچون دیوار در برابرمان سر برآورند. شاید ترسی که در ترسیم طولانی مدت تاریخ‌مان، علیه خودمان تعیین‌کننده بوده است، نهادمان را به لرزه درآورد. شاید برخی فریاد برآورند که «به چیزی که برای ما مقدس است، دست نزنید». اما اعتقادی که می‌گوید «جانی که خداوند داده را تنها خداوند می‌تواند بگیرد» ما را علی‌رغم تمامی تفاوت‌ها یکی نموده و آنگاه می‌توانیم به تمامی قوانینی که زنان را همچون گوسفندی قربانی سر بریده، کشته و سنگ‌باران می‌نماید، دست بزنیم. حق زندگی مقدس بوده و حقی جهانی است. انسانیت پس از تاریخی طولانی و خونین، مجدداً به نقطه‌ای باز خواهد گشت که آغاز نموده است. به قداست زندگی! و مجدداً به دستان مقدس مادری خواهد نگرست که این قداست را آفریده است. برای زاییدن، بزرگ کردن، زندگی کردن، دوست داشتن و دوست داشته شدن! آنگاه به هنگام پیگیری سنگسار به مثابه یکی از بی‌رحمانه‌ترین عملی که در برابر زنان زاینده و پرورش دهنده‌ی انسان، نه ترس، نه شرم و نه تابوها نباید ما را به واهمه وادارند.

هدف ما این نیست که مورد نفرت برانگیزی همچون سنگسار را تنها به یک دین، فرهنگ و یا خلق نسبت دهیم. تضعیف نمودن نظام‌های اجتماعی که زنان در آن نقشی مرکزی را ایفا می‌نمودند، سوق دادن آن به فروپاشی، شکست خوردن آن و محو شدن و رو در رو گرداننده شدن تدریجی آن با نابودی، البته که در دورانی طولانی روی داد. زنان همیشه و به شکلی ممکن در برابر این امر ایستادگی نمودند. علی‌رغم میل خویش در نظام اجتماعی که ایجاد و برقرار گشته بود، به حالت برده‌ی وضعیت اجتماعی درآورده شدند که برای‌شان در نظر گرفته شده بود. حتی تنها برده‌ی آن نبودند، به هزار و یک شکل آغاز به قربان شدن برای آن نمودند. سنگسار به عنوان وحشی‌ترین چهره‌ی این امر چگونه ایجاد گردید؟ چگونه بنام ادیان تقدیس گشته و به انسان‌ها قبولانده شد؟ این نیز وضعیتی نگشت که بصورت آتی ایجاد شده باشد. بدون دانستن دلیل این امر، دشوار است درک نماییم که چرا برخی نظام‌ها اینهمه بر سر اجرای این مجازات اصرار می‌نمایند.

از روزگار کنونی به گذشته تاریخی بازگشته و سرچشمه و دلیل پدید آمدن این مسئلهی نفرت برانگیزی که به سرنوشت نوشته شده بر روی پیشانی مان تبدیل گشته را بیابیم. اما نباید فراموش نماییم که باید سرچشمهی لعنت را نیز همانند تمامی قداست‌ها در اجتماعی شدن بجویم. هر صاحب عقل سلیمی می‌داند بدون وجود یک حیات اجتماعی، یکی دو انسان ممکن نیست که بتوانند این را ایجاد نمایند. اگر سعی نمایم درک کنیم که این پدیدهی نفرت‌بار در درون تاریخ اجتماعی چگونه ایجاد گردید، می‌توانیم به داده‌های واقع‌گرایانه تری دست یابیم.

از منظر تاریخ زنان، مرحله‌ی بین 2000 ق.م تا 2000 پ.م، مرحله‌ای است که قدرت سیاسی علیه زنان و به نفع مردان رقم زده شده است. استثمار موجود بر روی زنان، در درون این تاریخ طولانی از طریق خشونت و با نیرنگ بصورت مستمر و با ابزارهای متفاوت صورت گرفت. با نمونه‌هایی معین می‌توانیم ابعاد مرتبط با موضوع خویش را در درون جریان تاریخی نشان دهیم. نمی‌توان سرچشمه‌های سنگسار را به صورت منفک از حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دینی اجتماعی تحلیل نمود. به همین دلیل می‌توان با مقایسه‌ی چند وجهی ماهیت موقعیت اجتماعی به هنگام رواج داشتن اعتقاد الهی‌مادری زنان و موقعیت اجتماعی به هنگامی که خداوند مفرد و مرد جای اعتقاد مذکور را گرفت، چگونگی رواج یافتن استثمار مذکور را بصورت محسوس بیان نمود. نتیجتاً اینکه سنگسار شکلی ویژه از استثماری است که بر زنان روا داشته می‌شود. سنگسار را می‌توان استثمار جسم، استثمار روح و احساسات زنان از راه ایجاد ترس و تصاحبش نامید؛ این سنگسار در عین حال یک ابزار تداوم استثماری است که هزاران سال است بر زنان اجرا می‌گردد. به همین جهت بدون دانستن خطوط اساسی تاریخ برقراری این استثمار علیه زنان، نمی‌توان به ریشه‌های سنگسار رسید. از دوران پیش از 2000 ق.م سلطه‌ی مردانه سعی داشت با محدود نمودن نیروی زنان توسعه یابد. اما چون سنت‌ها، اعتقادات دینی و اخلاق اجتماعی بر محوریت زنان ادامه یافتند، حاکمیت مردانه با نهادینگی قاطعی هنوز نتوانسته بود زنان را از صحنه بزدايد. «سارگون» آکادی (2800 ق.م) که بنیانگذار بابل بود، می‌گوید که مادرش راهبه‌ای باکره و متعالی بوده، پدرش معلوم نبوده و «عشتار» آغاز به دوست داشتنش نموده است و می‌افزاید سال‌ها بر تخت شاهی نشستم؛ بر طبق این گفته موقعیت زنان آنچنان هم عقب رانده نشده بود. یعنی مردی که بر تخت قدرت نشسته هنوز هم به این افتخار می‌نماید که از طریق قدرت مادر و معشوقه‌اش حکم می‌راند. برایش مشکلی نیست که پدرش معلوم نیست. پیدا است که هنوز تبار مادری در جامعه دارای اهمیت می‌باشد. زنان تماماً تضعیف نگشته و زدوده نشده‌اند.

چند عصر قبل از قوانین حمورابی، در قوانین نوشتاری دوران «وړوک آگینا» شاه «لاگاش» که قدیمی‌ترین نمونه‌ی قانون‌هاست (قوانینی که به اصلاحات اوروک آگینا در 2300 ق.م مشهور است)، این‌ها آمده‌اند: «قبلاً زنان دو مرد می‌گرفتند، اما اگر زنان امروزه آنگونه عمل نمایند، سنگ‌باران (سنگ‌های نوشتاری) خواهند شد. سنگ‌هایی که در اینجا انداخته می‌شوند، الواح نوشتاری بوده و به احتمال بسیار هدف از آن‌ها مرگ نبوده و بیشتر شیوه‌ی مجازاتی است که کفه‌ی اجتماعی-روانی آن سنگین تر است. زیرا قوانین «آشنونا» سومری که در سال‌های 2000 ق.م نوشته شده‌اند - سال‌هایی که اعتقاد و فرهنگ الهگی به تدریج قدرتش را از دست داده بود - از مجازاتی جهت روابط زناشویی غیرقانونی بحث نمی‌نماید. گرفتن اجازه‌ی ازدواج هم از مادر و هم پدر را اجباری می‌گرداند. سیصد سال قبل از این و هنگامی که موقعیت زنان قوی تر بود، وجود مجازاتی که به زنان داده شده و به مرگ منتهی شود در میان قوانین چندان محتمل نمی‌نماید. اما در سال‌های 2000 ق.م و در قوانین حمورابی که پس از آن دوران است، قانون مشخصی برای زنا وجود دارد: ماده‌ی 129 - اگر زن یک نفر نزد مرد دیگر (به هنگام جرم) دیده شود، دست و پای هر دو نیز بسته شده و به آب انداخته می‌شوند؛ اما مرد می‌تواند زنش و شاه نیز برده‌اش را ببخشد!

و. بووکاون (W. Bocawen) که قوانین سال 2000 ق.م و قوانین حمورابی را بنیاد تفاسیر خویش قرار می‌دهد، می‌گوید: «آزادی که در بابل به زنان بخشیده شده بود این بود که می‌توانستند دارای ملک خویش بوده و آن را اداره نمایند؛ این وضعیتی بود که بویژه برای زنان دست‌اندرکار مراسم در معبد بوده و در سطحی وسیع مشغول خرید و فروش بودند، مصداق داشت. این مسئله که یکی از ویژگی‌های بسیار جالب و مختص به خود تمدن بابل بود نیز، جایگاه بالایی بود که زنان در آن قرار داشتند. در اینجا مادر با نمادی که به معنای «الهه‌ی خانه» بود نشان داده می‌شد. مجازات تمامی جرم‌هایی که در برابر مادر انجام داده می‌شدند و مخالفت با مادر و عدم به رسمیت شناختنش، اخراج از جمع اجتماع بود. این پدیده، دلیل آشکاری است بر اینکه انسان‌ها در زمانی معین دارای قانون تبار «مادرسالار» بوده‌اند. در دوران حمورابی زنان می‌توانستند درخواست طلاق نمایند. در قوانین بابل آمده است که اگر زنان نمی‌خواهند در برابر دیون شوهر خویش قبل از ازدواج مسئولیتی داشته باشند، باید از شوهرش سندی دایر بر پذیرش این امر را بگیرد. این‌ها نشانه‌هایی هستند که نشان می‌دهند زنان وارد روابط پولی و کاری گشته و در دورانی مسئولیت اقتصادی خانواده را برعهده داشته‌اند.

مطابق قوانین اشونا (نزد سومریان)، در دوران حدود 2000 ق.م اگر مردی پس از اینکه زن اولش فرزندی بدنيا آورد، زنی دیگر بگیرد، بدون اینکه مال و ملکی به او اختصاص یابد، از خانه رانده می‌شد. در قوانین اشونا اگر شوهر زنی در جنگ بوده و آن زن از مردی دیگر صاحب فرزند شود، از مرد انتظار می‌رفت که علی‌رغم این، زن [مذکور] را زن خویش بشمارد. از مجازاتی جهت روابط زناشویی غیرقانونی بحث نمی‌شد. اگر مردی به یک زن تجاوز می‌نمود، کشته می‌شد. در قوانین حمورابی نیز همان مجازات داده می‌شد. در قوانین آشوری (از 1250 الی 1450 ق.م) نوشته شده که اگر مردی به یک زن تجاوز نماید، پدر و یا شوهرش باید به همسر و یا دختر فرد تجاوزکار تجاوز نموده و یا فرد تجاوزکار باید دخترش را به همسری وی درآورد. مطابق قوانین حمورابی، اگر زنی با مردی دیگری نزدیکی نماید، چیزی که از او انتظار می‌رفت این بود که به معبد رفته و پس از سوگند خوردن به خانه و نزد شوهرش بازگردد. اما قوانین آشور و بابل حق کشتن زن و معشوقش را به شوهر می‌داد.

«گوستاو گلوتر (Gustav Glotz) «در اثرش بنام تمدن اژه (Aegean Civilization) در سال 1925 در مورد کارایی زن در «کرت» به تحقیق پرداخته است. می‌گوید که مراسم دینی در ابتدا تحت نظارت زنان اجرا می‌گردیدند. «به مدتی طولانی زنان بعنوان وظیفه‌داران معبد ریاست امورات دینی را برعهده داشتند. زنان، میانجی طبیعی موجودات خدایی بودند؛ متعالی‌ترین اینان، زنی بود که الوهیت می‌بخشید... در عباداتی که همگان در آن مشارکت می‌نمودند، یک زن الهگی را برعهده می‌گرفت. وظیفه‌دار بزرگ معبد همیشه یک زن بود.» در نزد سومر، بابل، آناتولی، یونان، کارتاژ، سیسیل، قبرس و حتی کنعانیان به زنانی که در معابد عشق‌بازی می‌نمودند، به زبان خویش نام «مادران مقدس» و «پاک‌دامنان» داده می‌شد. در زبان آکادی این زنان را «فادیستو» یعنی «زنان مبری از گناه» و یا «زنان مقدس» عنوان می‌نمودند.

این شکوه موقعیت اجتماعی زنان در گذشته که در بالا توسط چند مثال سعی بر بازگویی آن شد؛ همیشه سبب ترس و واهمی ایجاد کنندگان و محافظان نظام مردانه گردید. در دورانی که زنان در اقتصاد، حیات زناشویی و پدیده‌های اجتماعی تعیین‌کننده بوده و نیروی این را از اعتقاد الهگی و یک خدای زن می‌گرفتند، از طرف

سنت‌ها و ادیان و اعتقادات نوین همیشه مورد لعنت قرار گرفتند. با «کافر» و «خدانشناس» عنوان نمودن زنان، خواستند تا قدرت زنان و بویژه دین مؤنت که منشأ قدرت زنان بود را تضعیف نمایند.

بر این اساس، در مورد قوانین مربوط به زنان نیز تغییرات مهمی صورت گرفت. مهم‌ترین‌شان: بر روی مواردی همچون حق مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی، مواردی که می‌توانند به ارث ببرند و یا نبرند، مواردی که می‌توانند برای فرزندان خویش به ارث بگذارند، تجاوز، سقط نمودن کودک، برخورد با مسائلی همچون فریب داده شدن از طرف زن و یا شوهر کار صورت گرفته است. انگار این قوانین چون قبل از هرچیز فعالیت‌های اقتصادی- زناشویی زنان را در بر می‌گرفتند، سنت‌های متمایل به تبار مادری را مورد هدف خویش قرار داده بودند. قوانین بین سال‌های 2300 ق. م و 1250 ق. م و 1000 نوشته شده و تا قوانین عبرانی مستمرا دچار تغییراتی گشته است. بویژه قوانین مربوط به پایبند ماندن زن متأهل به شوهرش به تدریج شدت یافته و اخلاق قاطعی ایجاد گردید که مطابق آن زنان تنها باید از نظر زناشویی تنها مرتبط با یک مرد بوده و زنان را به ملک تبدیل می‌نمود.

زنان پایین آورده شدن از موقعیت قوی اجتماعی را به آسانی نپذیرفتند. «مرلین استون (Merlin Stone)» در کتابش بنام «هنگامی که زنان خداوند بودند» می‌گوید: «زنان چنان مدتی طولانی آزادی را می‌شناختند که قوانین، سخنان و حتی سخن خداوند نیز کافی نبود». هرچه زنان بر سنت‌ها و اعتقاد گذشته‌شان اصرار می‌ورزیدند، آن‌ها که با تکیه بر خداوندان مردانه می‌خواستند نظامی را برقرار سازند، شقاوت بیشتری به خرج می‌دادند. از اجرای نظام و روش‌های بسیاری - و از جمله کشتن زنان نیز - بصورت بی‌رحمانه احتراز نورزیدند.

ممکن نبود زنان از راه فشار وادار شوند که از واقعیتی که بر روی حیات زناشویی، استقلال و اتونوم بودنی دست بردارند که برقرار نموده و هزاران سال خود آن قدرت را به دست داشتند. مرعوب نمودن از راه فشار و فشاری که شاید بعد از مرحله‌ای به مرگ نیز منتهی شود، فوراً نتیجه نمی‌داد. زیرا «زمانی» که می‌خواستند برایشان بصورت «گذشته» درآورند، برایشان هنوز «حال» بود. تأثیر سنت‌ها، اخلاق، خاطرات و نیرویی که به آنان بخشیده بود هنوز هم بسیار تازه و در عین حال آشکار بود. فریب دادن‌شان چندان هم آسان نبود. چیزی که متوجه آن بوده و تا سرحد مرگ از آن دفاع می‌نمودند اعتقاد، فرهنگ، حقوق و اخلاقی بود که هزاران سال به آن‌ها ارزش‌های بسیاری بخشیده بود. به اندازه‌ای که می‌توانستند مقایسه نمایند که دین جدیدالظهور چه چیز به آن‌ها می‌دهد، در زمانی نزدیک و حتی زمانی که در درون آن بودند، رواج داشت. بسیار نیک می‌دانستند که اعتقاد نوین چه چیزی را به انسان‌ها ارائه می‌دهد، اعتقاد قدیمی چه چیزی می‌بخشید و چگونه می‌بخشید. از یک نظر نسبت به انسان‌های امروزی امتیاز بیشتری داشتند، زیرا حافظه‌ی آن‌ها هزاران سال و با قتل عام بی‌رحمانه و شدید هنوز پاک نشده بود. شاید هم به همین سبب بود که شهادت بیشتری داشتند. به سبب وجود اعتقاد، فرهنگ و حقوقی که زن در محور آن قرار داشت، طبیعی بود که زنان در شهادت، عصیان و به چالش کشیدن در صف اول باشند. در قتل‌عام‌ها نیز معروض ماندن‌شان با اقدامات بی‌رحمانه‌تر نیز قابل درک می‌باشد. اولین کسانی که باید دین، فرهنگ، حقوق و کلا نظامی که می‌خواستند آن را به «گذشته» تبدیل نمایند- را باید نفی نموده، فراموش کرده و از حافظه‌اش پاک شود، خالقان آن بودند. همانگونه که در آفرینش آن نقش پیشاهنگی برعهده داشتند، باید در فراموش شدن آن نیز پیشاهنگ می‌گشتند. تاریخ مملو از مثال‌هایی است که نشان می‌دهد زنان این را به خواسته‌ی خویش و با رضای دل قبول نموده، هزاران سال جهت قبول نمودن این مقاومت کرده و از طریق جبر و قتل‌عام‌های چندجانبه در قالب امروزی زن شکل گرفتند. از سومریان گرفته تا بابلیان، آکادی‌ها، مصریان و هیتیت‌ها امر مذکور بدین صورت می‌باشد. اساطیر خاور دور و نزدیک، قاره‌ی آمریکا و آفریقا، خاورمیانه و اروپا بصورت بسیار آشکار و ساده این را باز می‌گویند. به همان شکل نشان می‌دهند که مردان چگونه خویش را از طریق حیل، نیرنگ، توطئه و قتل‌عام بصورت گام به گام جایگزین زنان نموده و پس از موفقیت در این کار نیز چگونه از راه بکار بردن فناوری و معلوماتی که زنان آفریده بودند علیه زنان و باژگون نمودن آن ابزارها، وسایل به بردگی کشاندن زنان را ایجاد نمودند. یعنی در هیچ نقطه‌ای از جهان هیچگاه زنان، توحش و فشار در برابر خویش را بدون اعتراض نپذیرفتند. اما هنگامی که زنان، عظمت تاریخی زنان را همراه با امپراطوری‌های بزرگ زیر خاک مدفون کرده و منقرض کنندگان این امپراطوری‌ها بعنوان قهرمانان تاریخی در جایگاه رفیع نشستند، اساساً آنگاه بود که روایت رو به مفقود شدن نهاد.

هنگامی که به تاریخ 1400 الی 1600 رسیدیم، همانگونه که در داستان «انومالیس» و یا داستان آفرینش بابل بازگو شده است، علی‌رغم اینکه الهی‌مادر «تیامات» و «ماردوک» به تنهایی مبارزه می‌کنند، این جنگ منتهی به پیروزی ماردوک یعنی شکست زنان می‌گردد. در زمان‌های نه چندان دور و در کشورهای متفاوت، اساطیری مشابه این وجود دارند. مثلاً کشتن «دانو» و پسرش «ویترا» به دست «بندرا» در اسطوره‌های هندی.... این مسئله در عین حال به معنی قدرت یافتن جهانی است که نظام مردسالارانه‌ی نهادینه گشته و تقویت شده با راندن زنان به خارج از حیات آن را بصورت یک‌رنگ و با استفاده از به استثمار کشیدن زنان برقرار نموده است.

رهبر خلق کرد، رهبر آبو این رویداد را بدین صورت ارزیابی می‌نماید: «یک مقطع جنسی پیش آمده که شاید هم راهگشای بزرگ‌ترین تغییر در حیات جامعه در طول تاریخ شود. می‌توانیم این اولین تغییری که در رابطه با زنان در خاورمیانه صورت گرفته را اولین مقطع شکست و یا ضد انقلاب جنسی بنامیم. آن را ضد انقلاب می‌نامیم، زیرا نقشی بر روی توسعه‌ی مثبت جامعه ندارد. برعکس با آوردن حاکمیت قاطعانه‌ی جامعه‌ی مردسالارانه و طرد نمودن زنان، راهگشای یک فقیرشدگی عظیم در زندگی گشته است. بجای جامعه‌ی دو صدایی، راهگشای جامعه‌ی یک‌صدای مردانه گشته است. این شکستی که در تمدن خاورمیانه روی داد شاید هم اولین گام سیر نزولی باشد. نتایج آن هر روز بیش از پیش تاریکی بیشتری را با خود آورده است. به دوران فرهنگ اجتماعی تک‌بعدی و مردانه‌ی افراطی وارد شده‌ایم. هوش عاطفی زنده، تا حد غائی انسانی و خالق عجایب از بین رفته؛ هوش تحلیل‌گر منفور - خود آن‌ها عکس آن را عنوان می‌نمایند- فرهنگی ظالمانه پدید آمده که خویش را به دگماتیسم سپرده، از طبیعت گسسته، جنگ را عالی‌ترین شرافت محسوب نموده، از جاری نمودن شدید خون انسان لذت برده، همه نوع برخورد دلخواه خویش را در برابر زنان و مردان به بردگی کشیده شده را حق می‌داند. خلاصه اینکه طرد شدن زنان بصورت مختلط با ارزش‌دهی بزرگ به اتوریت‌های دارای ساختار مردانه‌ی فاتح- جنگجو پیش رفته است... فعالیت اجتماعی مردانه که متکی بر جنگ و غنایم است جایگزین فعالیت اجتماعی متکی بر تولید زنان گشته است.»

همانگونه که در این سخن رهبر آبو دیده می‌شود، اولین شکست جنسی، رویدادی نیست که تنها علیه زنان بلکه علیه تمامی جامعه روی داده است. موقعیت اجتماعی زنان پس از این شکست هیچگاه نتوانست مجدداً تقویت شود. زنان به تدریج قدرت از دست داده و سعی شده است تا جسم و روحش تحت نظارت مردان قرار گیرد. تمامی فعالیت‌هایی که در گذشته با آزادی و استقلالی بزرگ انجام می‌داد، با شدت هرچه بیشتر ممنوع گشت. هرگاه زنان خواهان گذار از این ممنوعیت‌ها می‌شوند نیز با مجازاتی بی‌رحمانه و از جمله مرگ روبرو می‌گردند. اما علی‌رغم این زنان دورانی بسیار پس از پایین آورده شدن از تخت‌شان (الهیگی، شاه‌بانویی، راهبگی) نیز تأثیرشان در حیات را به تناسبی بسیار ادامه دادند. این‌ها را وارد قوانین نیز نمودند اما این موقعیت در طول زمان دچار ضعف گردید. چنان آغاز به «گناه بزرگ» شمردن و نشان

دادن اقدامات بسیاری - که زنان در گذشته آزادانه انجام می‌دادند - کردند که با مرگ مجازات می‌شدند، آنهم تحت نام دین! همانگونه که رهبری نیز می‌گوید، همگام با اولین شکست جنسی، موقعیت اجتماعی ایجاد شده برای زنان دیگر بعنوان اوامر مقدس آسمانی درآمده و مخالفان با آن نیز خدانشناس بودند: «در تاریخ ادیان تک‌خدایی، فرهنگ دومین شکست بزرگ جنسیتی پیرامون زنان پیشرفت می‌نماید. فرهنگ موجود در شکست دوران متولوژیک، این بار تحت عنوان اوامر خداوندی به صورت قوانین درمی‌آیند. اقدامات مربوط به زنان تحت فرمایشات مقدس خداوند قرار می‌گیرند». زنانی که در تمامی کارایی‌های دینی موجود در جامعه در طول هزاران سال مدیر و تعیین‌کننده بودند، به تدریج تحت نام دین بعنوان «گناهکار»، «فاحشه»، «عشوه‌گر»، «کافر» نامیده و تحقیر شده و آغاز به مجازات آن‌ها نمودند. این سخن تایلور (G.R. Taylor) که می‌گوید: «اولین گامی که در راستای محدود نمودن موقعیت اجتماعی زنان برداشته شد این بود که کارایی دینی‌شان را از انحصارشان درآوردند» در اینجاست که اهمیت می‌یابد. زیرا از نظر زنان در سرچشمه‌ی تراژدی که در دوران پس از این خواهند دید و امروزه نیز بدان ادامه می‌دهند، کارایی‌های دینی که زنان از آن طرد گشته و مردان بر آن تسلط یافتند، تعیین‌کننده بوده است. این واقعیت در ادیان تک‌خدایی هرچه بیشتر تقویت گشته و به جامه‌ی مصونیت درآمده و ممنوعیت بحث بر روی آنان اعمال گشته است. بویژه این برای موسویت مصداق دارد. به سبب اینکه یک واقعیت مردانه را به نام خداوند تقدیس کرده و نهادینه نموده و برای ادیان پس از خویش بصورت سرچشمه درآمده است، تأثیرش تا به امروز هم تعیین‌کننده می‌باشد.

همگام با گذار از دین الهه‌ها، به خدایان مرد و یگانه بعنوان برترین موجودات، موقعیت اجتماعی زنان از تغییراتی بسیار مهم عبور نمود. نمایندگان خدای واحد بر روی زمین دیگر تماماً از مردان تشکیل شده و دیگر آنان بودند که قوانین مربوط به تنظیم مناسبات اجتماعی را تدوین می‌کردند. بدین ترتیب موقعیت زنان در جامعه دیگر در دست خدایی یگانه و مردانه در آسمان و مردانی بر روی زمین بود که مدیران نظام دولتی و قدرت‌گرا بودند. یعنی تمامی اتوریته‌ی مادی و معنوی دیگر در دستانی مردانه بود. همانگونه که در گذشته دین الهگی و زنجیره‌ی خویشاوندی مبتنی بر مادر-زن بصورت مختلط وجود داشت، در مرحله‌ی گذار به ادیان تک‌خدایی و نهادینه شدن آن دسته از ادیان (می‌توان آن را مرحله‌ای نیز نامید که از اسطوره‌های سومری آغاز گشته و با موسویت کامل گشتند) نیز زنجیره‌ی خویشاوندی متکی بر خداوند و پدر-مرد همگام با همدیگر ایجاد گردیدند. یعنی فرزندان دیگر نه از طریق مادر بلکه از طریق پدر بشمار می‌رفتند. این بدان معنی بود که بسیاری از حقوق حیاتی زنان و از جمله حق میراث آنان به تصرف مردان درآمده و قابل استثمار برای آنان گردید. به همین دلیل اگر تعالی یافتن الهه، حق نام، مال و تکیه زدن بر تخت را با انتقال از طریق جنبه‌ی مادری (به ارث رسیدن برای فرزندان مادر) را درک نماییم، دلیل سرکوب دین الهه را درک خواهیم کرد. عکس آن نیز صحیح است. اگر بخواهیم چگونگی حق نام، مال و به ارث بردن تخت از طریق جنبه‌ی پدری را علی‌رغم سنتی هزاران ساله درک نماییم، باید به خوبی در باب چگونگی و سبب تعالی یافتن خدایان مردانه و یگانه نیز تحقیق نماییم. یک دلیل اساسی قوانین اجتماعی، اقتصادی و زناشویی مربوط به زنان در ادیان تک‌خدایی؛ ایجاد تبار و خانواده‌ی متکی بر مردان می‌باشد. دلیل نظارت جسمی که با شدت هرچه بیشتری بر روی زنان اجرا می‌گردید نیز به تناسب مهمی همین امر می‌باشد. نظارت جسمی سازماندهی شده از طریق قاموس و خرد مردانه، بر روی زنانی که دارای مکانیسمی هزاران ساله بودند؛ طی هزاران سال در برقراری نظام مردسالارانه اهمیتی یافته که غیرقابل چشم‌پوشی بوده و به هیچ وجه سستی در آن ایجاد نمی‌گردد. یکی از مهم‌ترین اهدافش، تحقق برقراری نظام خویشاوندی است که وابسته به تبار مردانه یعنی پدری می‌باشد. مشخص بودن پدر فرزند، نیازمند ایجاد ممنوعیت برای استقلال و خودمدریتی زناشویی زن‌محور در آن دوران در دین جدید (از نظر موسویت بعنوان اولین دین تک‌خدایی و ادیان پس از آن) بود. زیرا سنت‌های زناشویی که در ادیان گذشته بعنوان عبادتی مقدس تلقی‌اش می‌نمودند، متناسب با این اهدافشان نبود. به همین جهت باید سنت‌های زناشویی ایجاد می‌گردیدند که در آن هیچ شک و شبهه‌ای بر مشخص بودن پدر فرزندان باقی نماند. یعنی سنت‌هایی که در آن هر زن تنها از آن یک مرد بوده ولی مردان می‌توانند صاحب چندین زن باشند. با توجه به اینکه دیگر قدرت در دست مردان بود، اهمیتی برای سنت‌های مؤنث باقی نمانده بود، سنت‌هایی که در آن فرزندان با توجه به مادران‌شان تداعی گشته و مشخص بودن مادران‌شان کافی بود، البته به غیر از کفر، لعنت و گناه شمرده شدن! این سنت‌های نوین البته که حقوق مادرمحور، نظامی مادرمحور و موقعیت اجتماعی زنان را از بیخ و بن تغییر می‌داد. در طی صدها سال تغییراتی صورت گرفت که تاکنون نیز بازگشت از آن صورت نگرفته است. زنان اثر، برده و قربانی این تغییرات گشتند. این ادیان نوین که در سرآغاز از طرف دین الهه‌ی مادر محاصره شده بودند، در طول زمان این محاصره را در هم شکسته و فرهنگ و دین الهه‌ی مادری را در زیر خاک و شقاوت هزاران ساله مدفون نمودند. اینکه فرسوده نمودن نصف انسانیت به معنی فرسوده نمودن انسانیت است را به مثابه انتقام همان زمان و همان سرزمین‌ها همچون یک راز نگه داشته شد و چنان کردند که این مسئله به دست فراموشی سپرده شود....

در این نابودسازی در مرحله‌ی تقریبی بین 1300 الی 1250 ق.م دوران موسی علی‌رغم اینکه حلقه‌ای از مرحله‌ای است که آغاز شده است نیز، دارای جایگاهی ویژه می‌باشد. مردسالاری را تحت ضمانت قاطعانه و غیر قابل بحث فرمان‌های خداوندی درآورده است. موسی و به تبع آن موسویت و ادیان تک‌خدایی با زنان به نزاعی شدید پرداختند، این را در نمونه‌ی «هریم» (علی‌رغم اینکه خواهرش می‌باشد) می‌بینیم. هرچند زنان در این نزاع به آسانی تسلیم نگشتند اما عاقبت به یک موقعیت اجتماعی منجر گشت که زنان در آن دچار تضعیف گشتند. دیگر به دین و اوامر مقدس خداوندی گذار صورت گرفت که در آن مردان از زنان برتر بوده و زنان بعد از خداوند باید در صورتی که ازدواج نکرده باشند پدرشان و اگر ازدواج کرده باشند نیز شوهران‌شان را بپرستند. قیام و ایستادگی زنان در برابر مردان پس از این دوران، مستقیماً بعنوان شورش در برابر خداوند تلقی گشته و مجازات‌ها نیز بعنوان فرمایشات خداوند و اجرای سنت‌های دینی اعمال گردیدند. در ادیان زنانه‌ی قدیمی، سنت‌های زناشویی، بصورت آزادی زناشویی و چند شوهری زنان بوده و در ادیان تک‌خدایی، این مسئله برای مردان مصداق یافته است. بر این اساس حرمسرا، جاریه‌گی و ازدواج با چند زن برقرار گردیده است.

حق زنان در میراث از میان برداشته شده، زنان دست‌اندرکار در مراسم دینی از صحنه خارج شده و در جامعه‌ی دوران حضرت موسی که تماماً جامعه‌ای مردانه می‌باشد، هیچ کاری به دست زنان سپرده نشده و به موقعیت کالایی تنزل داده شده‌اند که مورد خرید و فروش قرار گرفته و بر روی آن همه‌نوع اختیاری اعمال گردیده است. زن ایده‌آل دیگر از صورت آن زن باشکوه گذشته خارج شده و زنی گشته که به مرد و خدایش اعتقاد یافته است. زنانی که در مقابل این تیپ ایده‌آل زنان ایستادگی می‌نمودند نیز با روایت‌های متفاوت دینی، پیرامون سمبل‌های ساختگی زنان نامطلوب مورد لعنت قرار گرفته و گناهکار محسوب گشته‌اند. «حوا» و «لیلیت» بصورت پدر زنان درآورده شده‌اند. روایتی که در خور اینان دیده شده، روایات زن گناهکاری است که در نمونه‌ی لیلیت در برابر مردی که خداوند آفریده شورش نموده و حوا نیز سبب شده تا مردی که خداوند آفریده به همکاری با شیطان برخاسته و از بهشت رانده شود. پیرامون این سمبل‌ها نیز خصلت گناهکار و مزدور شیطانی به زنان نسبت داده شده که از همان بدو تولد با خود به همراه داشته و پتانسیل آن را با خود حمل می‌نمایند. آزادی اقتصادی، زناشویی، اجتماعی و شکوهی که زنان زمانی آن را دارا بودند،

از حافظه‌ها زدوده شدند. زنانی که این را در ژن‌های خویش حمل می‌نمودند، هرگاه که خواستند مطابق این ژن‌ها باشند، تحت نظارت قرار داده شده و از طریق جبر و خشونت مورد سرکوب قرار گرفتند. می‌بینیم که امکان ندارد انتزاعی بین مجازات سنگسار و این روایت تاریخ زنان ایجاد نماییم. زیرا سنگسار مجازاتی است که نظام مردانه برای زنانی ایجاد نموده که تیپ شخصیتی ایده‌آلی که ادیان تک‌خدایی ایجاد نموده‌اند را در شخصیت خویش مستقر نمی‌کنند.

«مردان شهر او را سنگسار کردند، تا مُرد»

می‌دانیم که سه دین بزرگ از اساطیر سومری و سرچشمه‌های آن تغذیه می‌نمایند. «ساموئل رینچ (Samuel Reinach)» در کتابش بنام «کروپوس (Qrpehus)» اینچنین می‌گوید: «قوانین حمورابی، هفتصد سال قبل از تاریخی وضع شده‌اند که در آن قوانین موسوی بصورت سنت ارائه گشته‌اند. اگر اینکه قوانین موسوی به فرمان خداوند از طرف موسی نوشته شده‌اند، صحیح باشد، بدان معنی است که از اثر حمورابی اقتباس نموده است. غیر از این سخن، بسیاری از تحقیقات نیز ثابت می‌نمایند که اساطیر سومری سرچشمه‌ی سه دین بزرگ بوده است. اما علی‌رغم این، موقعیت اجتماعی زنان تماماً از این قوانین اقتباس نگردیده است. زیرا موقعیت زنان در دوران سومری بسیار قوی‌تر بود. اما در دوران ظهور ادیان ابراهیمی، قدرت بسیار بیشتری را از دست داده بودند. زنان از واقعیتی که قوانین را تعیین می‌نمودند به واقعیتی تحول یافتند که قوانین‌شان تعیین می‌گشتند. اسطوره‌های سومری نیز اساطیری هستند که در آن دوران برتری زنان پشت سر گذاشته شده و بجای برابری و یا دست یافتن مجدد به برتری گذشته، سعی بر ممانعت از عقب‌تر رفتن آن می‌نمودند. اما بازهم اسطوره‌ای است که مرد تجاوزکار را علی‌رغم اینکه خدا نیز باشد، مشمول مجازات می‌گرداند. «خدای انلیل، علی‌رغم اینکه بزرگ‌ترین خدا بود، به سبب اینکه قبل از ازدواج زنش را فریب داده و به زور به او تجاوز نمود، در مجلس خدایان به جهان زیر زمین رانده شد. انلیل به الهه‌ی «تینلیل» دختر زیبای الهه‌ی «تیسور» تجاوز می‌نماید. مجلس خدایان که از این مسئله به خشم آمدند، انلیل را دستگیر کرده و می‌گویند: «انلیل یک بی‌اخلاق است، از شهر ما گم شو». بدین ترتیب خدای انلیل به جهان زیر زمین فرو رفته و نینلیل نیز از پی او می‌رود. در این میان حامله شده و خدای ماه در شکمش قرار می‌گیرد. تنها پس از بسیاری از ماجراها به روی زمین بازمی‌گردد.» بازتاب این بازگویی اسطوره‌ای را در حقوق نیز می‌توان دید. در قوانین حمورابی که 700 سال قبل از موسویت می‌زیسته است، باز هم کشتن متجاوز را می‌بینیم: ماده‌ی 130: اگر یک فرد به زن (نامزد و یا مادر فرزند) فرد دیگری که هنوز مردش محسوب نگشته، هنوز در خانه‌ی پدری‌اش بسر برده و با او می‌خواهد تجاوز نماید، آن مرد کشته می‌شود؛ اما زن معصوم می‌باشد. اما قانونی که مطابق آن مجرمی که تجاوز می‌نماید یافته شده و به همان مجازات دچار می‌شود، از یهودیان آغاز می‌گردد. حتی در قوانین حمورابی که به عنوان قوانین بی‌رحمانه در تاریخ ثبت گردیده‌اند، نیز امید بخشیده شدن و یافتن شانس حیات برای زنان وجود داشت. برای زنانی که در حالت زنا دیده می‌شدند، مجالی برای بخشیدن شوهران‌شان و شاه وجود داشت. اما در یهودیت حتی این امید نیز باقی نمی‌ماند. زیرا کشتن چنین زنانی، فرمان مستقیم «یهوا» بوده و شوهری که این امر را اجرا ننماید، همان این زن متهم به فریب دادن «اسرائیل» می‌گردد. یعنی یهودیت کار را چنان سخت می‌گیرد که مجازات احتمالی در مورد زنان را حتی به وجدان شوهران‌شان - که احتمال سست برخورد کردن‌شان وجود داشت - نیز نمی‌سپارد. سرنوشت زنان، تحت فرمان خداوند یعنی گروه قدرتی که به نام دین حق تصمیم‌گیری را داشتند (کاهنان لویلی) قرار می‌دهد. حق حیات برای زنانی که سلطه‌ی زینه را قبول ندارند، قطعاً وجود ندارد. تنها یک تقابل برای فریب دادن خدای حسود، یهوه وجود دارد: مرگ از راه سنگسار!

مجازات لعنت‌بار سنگسار که بعنوان نتیجه و یا شاید هم بدیل شکست تاریخ طولانی و تراژیک زنان، بر زنان اجرا می‌گردد، در اولین دین از ادیان تک‌خدایی یعنی یهودیت بعنوان فرمان خداوند وجود دارد. در «تلموت»، کتاب شریعت یهودیان، این مجازات به صورت آشکار وجود دارد. احکام مربوط به موضوع در تورات به شکل زیر است:

22 : 22 - اگر کسی به هنگام همخوابگی با زن کس دیگری دیده شود، هم مردی که با زن خوابیده، هم زن، هر دو نیز کشته خواهند شد. باید بدی را از میان اسرائیل دور بیندازید.

22 : 23 - اگر کسی در شهر همراه با کسی دیگر، با دختری بالغ که نامزد است روبرو شده و با او همخوابه گردد،

22 : 24 - هر دو را بر دروازه‌های شهر نشانده و با سنگسار خواهید کشت. زیرا دختر علی‌رغم اینکه در شهر بود، فریاد نکرده و طلب کمک نکرده؛ مرد نیز با زن همسایه‌اش رابطه برقرار نمود. بدی موجود در میان خویش را از میان خواهید برداشت.

احکامی مشابه در بخش‌های جداگانه‌ی تورات نیز آمده است:

22 : 20- 22 ... اگر نشانه‌ی باکره‌گی در دختران جوان دیده نشود؛ آنگاه دختر جوان به در خانه‌ی پدرش برده شده و مردان شهر او را سنگسار کرده و می‌کشند، زیرا این دختر در خانه‌ی پدرش عشوهری نموده و اسرائیل را فریب داده است. به همین جهت ناچار هستید که بدی را از میان خویش دور بیندازید.

22 : 28- 29 اگر مردی یک دختر نامزد شده‌ی باکره را یافته و معلوم شود که او را تصاحب نموده است، مرد باید پنجاه سکه‌ی نقره به پدر دختر داده و آن دختر نیز زن او می‌گردد.

لویلی‌ها 21 : 9- اگر دختر یک خاخم با عشوهری دامنش را آلوده نماید، چنان محسوب می‌گردد که حیثیت پدرش را نیز لکه‌دار نموده و باید سوزانده شود.

چرا موسویت مجازات سنگسار را اینچنین بی‌رحمانه و با زبانی قاطع در تورات آورده است؟ قوانین لویلی‌ها، در واقع بیانگر سرکوب نمودن شیوه‌ی پرستش مادر-پدر که بر اساس اعتقاد الهه ایجاد گشته و نابود نمودن سلسله‌ی تبار مادری به چنان شیوه‌ای است که باری دیگر زنده نشود. یهودیت که می‌خواهد بعنوان نظام، دین و اقتصاد نوینی می‌خواست شکل بگیرد دین، اقتصاد، حقوق، نظام اجتماعی، سیاسی و محصولات و نظام‌های ایدئولوژیکی که ریشه‌ای زنانه دارند را مورد هدف قرار داده بود. این‌ها نیروهایی بودند که باید نابود - و نه تسلیم - شوند. زیرا آن‌ها افراد خدایان و یا الهه‌های دیگری بودند. افراد نظام اقتصادی، اعتقاد و نظام اجتماعی و حقوقی و سیاسی دیگری بوده و به سبب اینکه در اعتقادشان قوی بودند، فکر کردند که تسلیم گرفته نخواهند شد. ممکن است اندیشه این بوده باشد که نظامی قدیمی‌تر و ریشه‌ای‌تر (دین قدیمی زنانه)؛ در برابر دین نوینی که ایجاد گردیده (دین تک‌خدایی مردانه) خطرناک خواهد بود، آن را ضمیمه‌ی خویش کرده و دین قدیمی‌تر مهرش برجسته‌تر خواهد بود. به همین دلیل یک تجرید کامل در جریان بود. این نیز تنها با مرگ و نابودسازی تحت نام اعتقاد جدیدی که همانند جزیره‌ای در میان دریا باقی مانده بود، میسر می‌گردید. 90 الی 95 درصد سرزمینی که در صدد اشغال و تصاحب آن بودند، اعتقاد و اقتصاد زن محور، همچنین خویشاوندی تبار مادری در آن جریان داشت. اما یهودیت نیز خویش را مجبور می‌دید که گشایشی انجام داده و با فرمایشات خدای جدید حوزه‌های جدیدی را باز نماید. جالب‌ترین مورد نیز این بود که چون خدای خویش را بالاتر از هر خدایی و یگانه می‌دید، رقیبی برای خویش نمی‌شناخت. به هیچ وجه به مشارکت دادن و قبول شریک رضا نمی‌داد. انتظار نمی‌رفت که اعتقادات

چند خدایی و یا به عبارت صحیح‌تر چند الهه‌ای که از هزاران سال قبل بدینسو بعنوان مبارزه‌ای شدید و تلاشی بی‌نهایت در این سرزمین‌ها و در درون تکامل تدریجی شکل گرفته بودند و در صلح بسر می‌بردند، جایشان را به «دینی تازه به دوران رسیده» بدهد. زیرا در نظر آن، دین جدید «ساختگی» بوده و در برابرش شانس نداشت. شاید هم غفلت دین کهن، ناشی از اندیشیدن اینچنین او بود. علی‌رغم آن همه حمله‌ی شدت‌آمیزی که با خود مردسالاری را به همراه آوردند، اعتقاد و الهه‌هایشان سر پا ایستاده بودند. تنها ناچار از شریک نمودن یک شوهر، معشوق و یا برادر در اربک‌های قدرت گشته بودند. شاید در برخی جاها (همانند نمونه‌ی ماردوک- تیمات) تماما تخت و بخت الهه را از دست داده بود. اما در سرزمین‌های بسیار وسیعی که انسان‌ها در آن زندگی می‌کردند، هنوز الهه‌ی مادر و حیات اجتماعی مادرمحور بود که حکمرانی می‌نمود. شاید هم غفلت در این تصور بود که این امر همیشه بدینگونه ادامه خواهد داشت و حملات حاکمیت‌خواهی کاراگر مردانه در جایی متوقف خواهد شد.

امروزه در نتیجه‌ی حفاری‌های علم باستان‌شناسی این واقعیت ثابت گشته است که تا سال‌های 7000 ق.م در سرزمین‌هایی که یهودیت و مسیحیت در آن ظهور نمود، یک اعتقاد الهگی در جریان بوده است. یعنی بالذاته به هنگامی که موسویت بعنوان یک دین «جدید» سربرآورد و حتی بسیار قبل از آن نیز ادیانی وجود داشتند که این سرزمین‌ها شاهد و یا به عبارت صحیح‌تر آفریننده‌ی آن بود، ادیانی که ایجاد کرده و بصورت اعتقاد، و فرهنگی ریشه‌ای درآورده بود. موسویت در یک اقلیم دینی اینچنین ریشه‌ای و در میان عادات چند جانبه‌ی حیاتی آن ظهور نمود. در چنین اتمسفری، جهت توسعه و ایجاد تسلط، مبارزه نمود. به هنگام مبارزه برای برقراری تسلط خویش، موردی که تعیین‌کننده بود، درگیری میان اصول اجتماعی، اقتصادی، سیاسی- حقوقی که خدایش آورده و ادعایش را داشت، با اصولی بود که تا آن زمان در این حوزه‌ها و در جامعه جریان داشت. برخی شیوه‌ها و یا عادات زندگی که در نظر موسویت مساوی با روبرو گشتن با خداوند بود، فرهنگ زندگی و به عبارتی آشکارتر خود زندگی‌ای بود که تا آن زمان و در این سرزمین‌ها دارای قدمتی هزاران ساله بود. کاهنان «لوی» که در پی ایجاد موسویت بودند، پیداست متوجه این مقاومتی - که براساس اعتقاد دینی قدیمی متکی بر سنت‌های خویش بود- بوده‌اند که در پی آن برآمده‌اند تا قوانین خویش را به اقوامی غیر از قوم خویش به جبر تحمیل کرده و یا قبولانده و متقاعد نموده و ناچار از ایمان آوردنشان نمایند. در تعریف یهودیت بعنوان دین یک قوم و ملت، این روانشناسی «محاصره‌شدگی» که دچارش شده بود نیز ممکن است تعیین‌کننده بوده باشد. یعنی متوجه دشواری و امکان شکست در مقابل دین الهه‌ای بوده‌اند که قدمت بسیار بیشتری از آن‌ها داشته، ریشه‌ای بوده و در سرزمینی وسیع گسترش یافته است. به همین جهت و با توجه به شرایط زمانی آن دوران، خدایی که بالاتر از این اعتقاد و تمامی اعتقاداتی که تا آن روزگار شناخته شده بودند و داشتن موقعیت خلقی که از طرف خداوند «برگزیده» شده‌اند، قابل درک می‌باشد. نمی‌دانیم که آیا امکان رویدادی متفاوت نیز وجود داشت یا نه. اما این یک واقعیت است که فقدان گزینه‌ی دیگر نیز سبب شقاوت وافر یهودیت در مقابل سنت‌ها، فرهنگ‌های پیرامون خویش و خلق‌های خالق آن گشت. حتی این بی‌رحمی تنها متوجه خلق‌های خارج از خویش نبوده، بلکه اگر خواهر، همسر، والدین و برادرش و کسی از خون او بوده و از این سنت‌ها ریشه‌ای و فرهنگ حیات دست بر ندارد، این شقاوت متوجه او نیز خواهد شد. این امر بصورت بسیار آشکار در تورات آمده است.

«آسا» شاه، شاه‌بانویی مادرش «معکا» را از دستش گرفت. زیرا او دستور داده بود بتی کره‌المنظر از الهه «عاشرا» بسازند. آسا این بت کره‌المنظر را شکسته و در دره‌ی «کیدرون» سوزاند. (حدود 910 ق.م). خلق یهودی نیز که دین الهه‌ی مادر را همچون دین پدری خویش می‌دیدند، با مقاومتی بزرگ و مدتی زمانی بسیار طولانی با دین جدید برخورد نمودند. این مقاومت در بخش «یارمای» تورات در بخش 44: 15-19 اینگونه آمده است: «آنگاه تمامی مردانی که زنان‌شان می‌دانند چگونه برای خدایان بخور آتش بزنند و تمامی زنانی که در آنجا هستند، جمع متشکل از تمامی انسانی‌هایی که در «پاتروس» واقع در سرزمین مصر، به «یرامایا» این جواب را دادند: سخنانی که به نام یهوا برایمان بازگفته‌ایم را گوش نخواهیم داد و مواردی که سوگند بجای آوردن‌شان را کرده‌ایم، انجام خواهیم داد، همانند کاری که ما، پدران، اجداد، شاهان و رهبران‌مان در شهر «جودیت» و خیابان‌های «قدس» انجام داده‌ایم، در راه بهشت بخورها آتش داده و به سلامتی آن شراب‌ها جاری خواهیم ساخت. در روزهایی که این کارها را انجام می‌دادیم، خوراک‌مان وافر بود، نیک زندگی می‌کردیم و دچار خسران نمی‌گشتیم. اما از زمانی که آتش زدن بخور در راه بهشت و جاری نمودن شراب‌ها به سلامتی او را متوقف نموده‌ایم، دچار فقر گشتیم، یا ما را از شمشیر گذرانندند و یا در پنجه‌ی خشک‌سالی گرفتار آمدیم. زنان نیز زبان به سخن گشودند که: آیا تصور می‌کنید که هنگامی که بر درگاه بهشت بخور آتش زده و به سلامتی او شراب جاری می‌نمودیم، شوهران‌مان نمی‌دانستند که نان روغنی می‌پختیم که بر روی آن چهره‌ی او وجود داشت؟»

هر پدیده‌ی اجتماعی، یک داستان تاریخی را داراست. سنگسار نیز... هر مسئله و پدیده‌ای؛ در واقع نماد ایستار و مبارزه‌ای قوی‌تر می‌باشد. در طول زمان این جنگ بصورت پوشیده و غیرمستقیم انجام داده شده است. به یک سایه و اثر طیف‌های گذشته تبدیل می‌شود. سنگسار نیز بیان نمادین جناح‌هایی اجتماعی است: زنی که سنگ‌باران می‌شود و جامعه‌ای که سنگ می‌اندازد. چیزی که مورد سنگ‌باران قرار می‌گیرد، سمبل نظام زنانه‌ای است که کاهنان «لوی» در یک دوران آن را بسیار خطرناک دیده و در برابر آن بسیار ناتوان بودند. کشتن نمادین نظامی است که همیشه از تقویت آن در هراس بودند. جهت زنده نشدن آن، ترس باید همیشه زنده نگه داشته می‌شد. اگر ترس ادامه داشته باشد، نظارت موجود بر جسم زن نیز ادامه خواهد یافت. اگر نظارت ادامه داشته باشد، قدرت مردانه استمرار می‌یابد. سمبلی که سنگ‌باران می‌شود، در گذشته چنان قوی و سازماندهی شده و مؤمنانش چنان افزون بودند که کاهنان لوی تنها در چارچوب دینی خویش و در سخن بنام یهوا (خدای جدید) می‌توانستند انجام دهند. زمانی طولانی، این نیز بصورت پنهان و غیرمستقیم انجام داده می‌شد. در بازگویی‌های عهد قدیم، بخش‌های بسیاری، از دین الهه زهر چشم می‌گرفت. این گاهی بصورت سمبلی، پوشیده و به شکلی پنهان انجام داده می‌شد. الهه‌ها تنها می‌توانستند به سخنان یهوه باور می‌نمودند، تا زمانی که شهرها، اعتقاد، ارواح‌شان دچار خشونت ایده‌آل سرزمین موعود یهودیان گردید. بعد از آن شهرها به آتش کشیده شدند، مردان، کودکان و زنان از تیغ گذرانده شدند. در دوران پس از این، تهدیداتی که در برابر اعتقاد الهه‌ها انجام داده می‌شود، بصورت آشکار در همه‌جا پراکنده شدند. بویژه کسانی مورد هدف قرار گرفتند که اعمال دینی گذشته را ادامه می‌دادند. داستان کشتن کسانی که به «خدایانی دیگر» ایمان داشتند، بصورت آشکار در بازگویی‌های کتاب مقدس آمده است.

شمار: 13 : 28 - امروزه به دستوری که به شما می‌دهم توجه کنید. بنگرید و ببینید که قبل از شما آموزی‌ها، هیتیت‌ها، پریزی‌ها و هیوی‌ها و ژبوسی‌ها را از این سرزمین‌ها رانده و دور انداختم. از سازش با افراد کشوری که به آن می‌روید، پرهیزید، از دام‌هایی که جهت درگیر نمودن شما با همدیگر گسترده‌اند پرهیزید؛ شما مسلخ‌های آنان را با خاک یکسان نمایید، بت‌هایشان را بشکنید، درختان‌شان را ببرید، زیرا نمی‌توانید خدای دیگری را عبادت نمایید، زیرا رب شما، خدایی حسود است.»

یهودیت تنها به نام ادیان تک‌خدایی و با یک نوع آفرینندگی همخوان با اعتقاد «خلق بر گزیده» در این حسادت مردانه که سالیان طولانی قبل از توسعه‌ی یهودیت ایجاد گردید، مشارکت نمودند. یهوه که حلقه‌ای سالم در زنجیره‌ی خدایان حسود بود؛ هنگامی که الهه‌ای را شکست داد که در سرآغاز نمی‌توانست سنگ‌بارانش نماید؛ جهت آنکه زنی دارای اعتقاد بیشتر به این مسئله را به مالکیت یک مرد و مردانگی درآورد، خشونت را شدت بخشیده و فردی نمود. در سرآغاز شدت جمعی در برابر زنان و یا اعتقاد زنان؛ به شکل زهر چشم به زنان بود. بعدها در برابر کسانی که به این خشونت و زهرچشم اعتنا نشان ندادند، به سنگسار و اگر دختر کاهن باشد، زنده زنده سوزانده شدن در آتش تحول و ادامه یافت. هرچه اعتقاد الهه‌ی مادر محو و تضعیف شد، زنانی که بر اعتقاد مذکور پافشاری نمودند، معروض مجازات سنگین تری شدند. در دورانی که مجازات سنگسار برای اولین بار وارد دین یهودیت گردید، استقلال زناشویی زنان و تحمیل‌های شان در جهت عدم ملکیت برای یک مرد، پدیده‌هایی نبودند که با اصطلاحات جافاده‌ی ناموس-اخلاق امروزی بررسی گشته و آنگونه تلقی گردند. بنابراین این ایستار از منظر زنانی که خواهان زندگی مستقل بوده و نافی وابستگی به یک مرد بودند، اقتضاهای اعتقاد دینی کهن بودند. این شکلی از بیان خود اعتمادی و احترامی بود که اعتقاد مذکور هزاران سال به زنان بخشیده بود. از نظر کسانی که بنام دین جدید این موارد را ممنوع نموده بودند نیز حمله‌ای معطوف به آنان بود. اگر چه از نظر معنای امروزی به شکلی بسیار آشکارتر و محسوس‌تر سیاسی و ایدئولوژیک بود. امروزه با پیچیده نمودن وجه ایدئولوژیک و سیاسی این حمله در قفسی بنام ناموس محبوس کرده و خصوصی کرده باشند نیز؛ سنگسار نیز همانند تمامی مسائل اجتماعی و پدیده‌های ایدئولوژیک به حکم منابع تاریخی و اسباب ظهورش هنوز هم پدیده‌ای است که تا حد غائی سیاسی و ایدئولوژیک می‌باشد. جناح‌هایی داشته و نماینده‌ی چیزهایی بودند. همانند حوزه‌ی خود نشان دادن اولین نظام و ذهنیت می‌باشد. مراسم است که با نشان دادن نیروی مردانگی در برابر زنانگی که شکست خورده است؛ خویش را مستمرا باز تولید نموده و جاوید می‌نماید.

این واقعیتی که یهودیان در قوانین دینی بازتاب داده‌اند، مستقیماً بر حیات اجتماعی نیز بازتاب می‌یافت. «رولاند د. وائوکس (Roland de Vaux)» که باستان‌شناس و کشیش است، در باب انجیل پژوهش نموده و تفکراتش در باب زنان عبرانی در سال 1965 بنام «اسرائیل کهن (Ancient Israel)» منتشر نموده است: «موقعیت قانونی و اجتماعی یک زن اسرائیلی در مقایسه با زنانی که در کشورهای بزرگ زندگی می‌نمودند، نازل می‌نمود.» تمامی قوانین نشان می‌دهند که خانواده‌های اسرائیلی جهت تداوم تبار و موجودیت خویش و حفظ میراث پدری خویش، عموماً خواهان داشتن فرزندی پسر بودند. شوهر می‌تواند زنش را طلاق دهد اما زنان نمی‌توانند خواهان طلاق باشند... زن شوهرش را «بعل» یا «ارباب» صدا می‌کند. می‌تواند وی را «آدون» (به معنی ارباب است) و یا «صاحب» نیز بگوید. در واقع زن با شوهرش همانند سخن گفتن برده با شاه سخن می‌گوید. «ده فرمان» زن را جزء اموال شوهر می‌شمارد. تمامی حیات زنان همیشه در درجه‌ی دوم باقی می‌ماند. زن از شوهرش و فرزند دختر از پدرشان تا زمانی که وارث مرد نداشته باشد، نمی‌تواند میراث ببرد. برای اینکه سخن یک دختر و یا یک زن متأهل مصداق داشته باشد، این امر به تصدیق پدر و یا شوهر بستگی دارد. اگر این تصدیق نباشد، سخن بی‌جهت و بی‌معنی محسوب می‌گردد. مرد حق فروش دخترش را دارد. زنان خارج از تبار به شمار می‌روند.»

«آنکه از میان شما بی‌گناه است، ابتدا او سنگ بیندازد»

به سبب اینکه یهودیت به خلقی برگزیده وعده داده است، انتساب به یک خلق و ملیت را نیز مقتضی می‌گرداند. این نیز بسته به حفظ خصلت خالص یک ملیت بود. یعنی قطعاً باید پدر فرزندان مشخص می‌بود. معنی آشکار این امر برای زنان این بود که جسم‌شان از طرف شوهر و پدر تحت نظارتی قاطع قرار می‌گیرد. بدون اینکه جسم زنان و به عبارتی آشکارتر جنسیت آنان را تحت نظارت قرار دهند، بدون اینکه حق این امر بصورت مطلق در دستان اتوریته‌ی شوهر و یا پدر یعنی مردان نباشد، نمی‌توانستند خالص بودن ملت را حفظ نمایند. اتوریته‌ی سیاسی و ایدئولوژیک که به دست یهودیت خواهان حفظ آن بودند، در دست هر کسی باشد، نظارت جسم زنان نیز باید در دست همان‌ها می‌بود. از این نظر عیسی مسیح، بعد از صدها سال همانند مجالی برای زنان و جوامعی بود که این سنت‌ها آن‌ها را فاقد مجال نموده بود. در واقع به سبب اینکه یهودیت دینی بود که می‌خواستند آن را پیرامون ملت توسعه دهند، اقشار وسیعی را خارج از خویش نگه داشته بود. این امر به سبب اینکه همانند بسیاری از زمان‌ها به معنی ایجاد مخالفت با خویش است، هنگامی که مسیحیت ظهور نمود، اقشاری بسیار وسیع و بنابراین کسانی که خارج از جهان قاطع مردانه‌ی یهودیت را مورد خطاب قرار داد. در جمع شدن زنان پیرامون حضرت عیسی، این سخن عیسی که «آنکه از میان شما بی‌گناه است، ابتدا او سنگ بیندازد» و خود تورات تأثیر بزرگی دارد. علی‌رغم اینکه این سخن و برخورد یک قیام پاسیف در برابر سنت سنگسار یهودی - که سالیان درازی به طول انجامید- باشد نیز دعوت به بازخواست و شورش وجدانی است، بازخواست و شورشی چنان قوی که انسان‌ها را از سنگسار باز می‌دارد. با طرح فرمولی بدین شکل که سنگ انداختن به گناه، بی‌گناه بودن را مقتضی می‌گرداند، شاید نیز عیسی خواست تا حداقل این تأمل را ایجاد نماید که جامعه نمی‌تواند گناهی که زنان مرتکب شده و یا تحمیل ارتکاب آن وجود دارد را نمی‌توان بصورت منفک از آنان تلقی نمود. با گفتن اینکه «قبل از اینکه سنگ بیندازید، ببینید که همان گناه چقدر در شما وجود دارد»، خواست تا آنان را به تفکر وادارد. می‌توان گفت که به تناسب مهمی نیز مؤثر واقع گشت. مسیحیت در دوران حضرت عیسی همانند یهودیت زنان را بعنوان منشأ گناهان نمی‌شناسد. بعنوان نمونه در یهودیت زنان بعنوان منشأ مسئله‌ی زنا معرفی می‌شود اما عیسی که می‌گفت زنان به تنهایی مسبب زنایی نیستند، با گفتن اینکه «تباید زنا کنید اما من به شما می‌گویم که هر مردی که با شهوت به یک زن بنگرد، بالذاته در دل خویش مرتکب زنا می‌شود.» و بدین ترتیب مردان را نیز مسبب می‌شمارد.

بلند کردن صدای اعتراض از طرف مردی در سطح پیامبری نسبت به سنتی که زنان را بی‌رحمانه می‌کشت، در شرایط آن دوران نمی‌توانست موردی اندک باشد. اگر دینی که پیامبری آورده باشد صاحبان دین قدیمی را چنان خشمگین نموده باشد که آورنده‌اش را مصلوب نماید، انعطاف، مقاومت پاسیف و اعتراضی که عیسی می‌خواست جهت سنت‌های مربوط به زنان ابداع نماید، سهم مهمی داشت. زیرا آن‌ها که می‌خواستند قدرت‌شان را ادامه دهند، رابطه‌ی برقراری قدرت با برقراری کنترل بر روی جسم زنان که بسیار تحقیرش نموده بودند را سال‌های طولانی قبل از این کشف نموده بودند. به همین دلیل می‌دانستند که یک انعطاف به چه معنی است. به همین دلیل اگرچه مسیحیت سیصد سال مقاومت نمود نیز، عاقبت نیروی صاحبان قدرت سنتی توانست در آن نیز نفوذ نماید و پس از آن همانند موسویت روشن نمود که موقعیت زنان چه چیز باید باشد:

سنت پل می‌گوید: «او یک تقابل ناکامل مرد، کپی تقلبی مرد و موجودی اتفاقی است. تنها مرد از صورت خداوند آفریده شده است. همانگونه که عیسی سرور مردان است، مرد نیز سرور زنان است. همانند روز روشن است که زن بدان جهت پرورش داده شده که تحت امپراطوری مردان زندگی نماید و او نمی‌تواند هیچ نوع اختیاری از رهبرش کسب نماید. زنی که به سخن شوهرش گوش نکند، به اندازه‌ی مردی که در مقابل عیسی به عصیان برخیزد، مجرم می‌باشد.» و با این سخن به نگرش موجود در تورات یعنی «این دختر در خانه‌ی پدری‌اش عشوهرگری نموده و اسرائیل را فریب داده است، به همین سبب باید بدی را از میان خویش دور بیندازید.» شباهت یافته و

تفاوتی بین آن‌ها باقی نمی‌ماند. تورتولیونوس می‌گوید که «ای زن تو دروازه‌ی شیطان هستی. آئی که شیطان جسارت ضربه زدن به او پشت را نداشت، تو از مقابل بر او ضربه زدی. پسر خداوند به خاطر تو ناچار از مرگ گردید؛ تو همیشه باید با لباس عزا و البسه‌ی پاره و ژنده بگردی» و بدین ترتیب نشان می‌دهد که موضع قاطع و بی‌رحمانه‌ی تورات در برابر زنان در طول زمان چگونه در مسیحیت جای باز کرد. به لطف پوشش‌های ایدئولوژیک که با بیانات [دینی] ایجاد گشتند؛ رفتارهای زنان که ممنوعیت‌های وضع شده و به حالت قوانین و اوامر دینی درآمده از طرف مردان را رعایت نمی‌نمودند، همانند یهودیت به صورت برخوردی نشان داده شد که اسرائیل و خداوند را فریب می‌دهد. مخالفت با مردان و مخالفت با خداوند در یک کفه قرار داده شد. شاید این سخن عیسی که «آئی که بی‌گناه است، اولین سنگ را بیندازد» می‌توانست در دوران خویش و پس از آن، سال‌های طولانی سنگسار را متوقف نماید اما مسیحیت به دینی تبدیل گردید که هزاران زن را تحت عنوان ساحره سوزاند .

«هر زن و مردی که مرتکب زنا گردید را صد شلاق بزند»

واژه‌ی رجم (سنگسار) که کلمه‌ای عربی است، به معنی کشتن از طریق سنگسار می‌باشد. «ترجم» که حالت فعلی واژه‌ی رجم می‌باشد نیز به معنی «رد نمودن اموراتی در برابر خداوند نیز می‌آید». در اسلام نیز عموماً به معنی سنگسار شیطان به کار می‌رود. در برخی تفاسیر نیز آمده است که کلمه‌ی «رجم» در قرآن نه مترادف «سنگسار» بلکه عموماً در معانی نظیر «حقیر شمردن» و «تجرید نمودن» بکار می‌رود. ولی رجم در حقوق اسلام، بصورت مترادف فعل سنگسار بکار رفته است. در موضوع این مجازات‌ها در اسلام، تفاوتی بین مرد و زن قائل نیست. اعمال آن برای هر دو نیز یکی است .

امروزه مجازات سنگسار دیگر نه از طرف یهودیان و نه مسیحیان اجرا نمی‌گردد. اما امروزه سنگسار در بسیار از کشورهای معتقد به اسلام نظیر عربستان سعودی، ایران، پاکستان، افغانستان، سودان، سومالی و نیجریه اجرا می‌گردد. در آموزه‌ی دینی پشتیبان این مجازات و کتاب مقدس آن قرآن، چنین مجازاتی وجود ندارد. مسلمانان سنگساری را اجرا می‌کنند که در کتاب مقدس آنان وجود نداشته و در تورات فرمانی مقدس محسوب می‌گردد، در عین حال ادعا می‌نمایند که در برابر یهودیت مبارزه می‌نمایند. اما یهودیان علی‌رغم اینکه در کتاب مقدس آنان آمده است، دیگر سنگسار را اجرا نمی‌نمایند. آیا امروزه حتی یک خانواده‌ی یهودی هم در جهان وجود دارد که مجازات سنگسار را اجرا نماید؟ به چنین چیزی برخوردیم. اما جهان اسلام که ادعای مبارزه در مقابل یهودیت را دارند، زانی که آنان جهت برقراری حاکمیت خویش اساس کار قرار می‌دهند را با سنگسار و خشونت مرعوب نموده و با روش وابسته نمودن به مردان و از بین بردن همه‌چیزی که بنام آزادی وجود دارد، به مسیر خویش ادامه می‌دهند. آیا این چالشی عجیب نیست؟ عجیب‌تر اینکه در اسلام چنان ریز بر روی آن کار کرده‌اند که تمامی جزئیات مربوط به اجرای این مجازات را حساب کرده‌اند. مثلاً این تفسیر در اجرای رجم صورت می‌گیرد که به سبب اینکه به هنگام رابطه، تمدن سلول‌های جسم لذت می‌برند، کشتن از راه سنگسار، مجازات نمودن این لذت می‌باشد. بنابراین در اجرای رجم مسئله‌ی مهم، درد کشیدن از راه سنگسار می‌باشد. همچنین قاطعیت در چنان حدی است که تا تعیین بزرگی سنگ‌های کاربردی در سنگسار، قوانین استعمالی در مسئله را تعیین نموده‌اند. گفته شده که باید با سنگ‌های با بزرگی معمولی سنگسار صورت گیرد، این فرد سنگسار شونده را دچار درد و رنج می‌نماید. حتی در قوانین آمده که سنگ‌ها نباید چنان بزرگ باشد که فرد رجم شونده را یکباره بکشد. نه چنان کوچک خواهد بود که درد آور نباشد و نه چنان بزرگ که او را بدون درد و عذاب بکشد. با ظرافت تمام مجازاتی که هدفش عذاب دادن است را جایگزین عبادتی دینی می‌کنند. علی‌رغم اینکه نگرش‌های متفاوتی در مورد مجازات سنگسار در اسلام وجود داشته و مباحث مطروحه در این مورد سبب تفرقه بین مذاهب و طریقت‌ها شده باشد نیز، از اجرای آن چشم‌پوشیده‌اند .

در قرآن کریم، هیچ آیه و سوره‌ای در مورد سنگسار وجود ندارد. همچنین در برابر حکم لزوم سنگسار نمودن دختری که هنگام ازدواج باکره نباشد و یا سوزاندن دختر کاهنان و کشتنش، در اسلام، هیچ آیه‌ای در مورد باکرگی وجود ندارد. مطابق نظر اسلام، کتمان مسئله‌ای که در قرآن کریم آمده باشد، به معنی خارج شدن از دین می‌باشد اما انکار حدیث، انسان را بصورت گناهکار و منافق درمی‌آورد. در اینجا سبب است که باید پرسید اجرای مصرانه‌ی مجازاتی که در قرآن کریم بدان اشاره نشده، از طریق استدلال به احادیثی که روشن نیستند، چه مجازاتی را در پی دارد؟ پیوند دادن مصرانه‌ی مجازاتی که در قرآن نیز بدان اشاره نشده، به حقوق اسلام، یعنی افترا زدن به دین نیز آیا انسان را به گناهکار در پیشگاه خدا و یا مخالف دین و کافر نمی‌نماید؟

اینکه در قرآن کریم، رجم وجود ندارد، یک تفسیر نیست. در قرآن کریم در مورد «زنا» چهار آیه وجود دارد :

سوره‌ی نساء، آیه‌ی 15 و 16 :

«چهار شاهد را در برابر زانی از شما که زنا کرده‌اند، حاضر نمایید. اگر شهادت بدهند، آن زن را تا زمان مرگ و یا تا زمانی که خداوند به آنان راهی نشان دهد، در خانه محبوس نمایید. هر دو طرفی از میان شما که زنا نموده‌اند را کیفر دهید! اگر توبه کرده و به راه راست برگردد، دیگر از کیفر دادن به آنان و اذیت‌شان دست بردارید. زیرا خداوند توبه‌پذیر و رحیم است.»

سوره‌ی نساء، آیه‌ی 25 :

«در صورتی که (جاریه‌ها) پس از ازدواج دچار فحشا شوند، در آن صورت نصف کیفری که مشمول زنان آزاد است، بر آنان لازم می‌آید.»

سوره‌ی نور، آیه‌ی 20 :

«هر یک از زنان و مردانی که دچار زنا می‌شوند را صد ضربه شلاق زنید. گروهی از مؤمنان نیز باید شاهد آنان باشند.»

سوره‌ی نور، آیه‌ی 3 :

«مرد زناکار تنها با زن زناکار و یا بت‌پرست، زن زناکار نیز تنها با مرد زناکار و یا بت‌پرست می‌تواند ازدواج نماید.»

علی‌رغم اینکه رجم در قرآن نیامده، ولی احادیثی در مورد آن روایت شده، اما این احادیث انسجامی را در خویش نپورانده و با احکام قرآنی در چالش می‌باشند. در مورد اینکه اینان سخنان پیامبر باشند، گمان بیش از حدی وجود دارد. مطابق برخی روایت‌ها، حضرت عمر به سبب اینکه آیه‌ی رجم قابل تحمل نبوده و یا طرفدار آن وجود نداشته را نتوانسته در نوشتن قرآن بیاورد. با توجه به قدرت حضرت عمر در آن دوران، اگر چنین آیه‌ای در قرآن می‌آمد نیز، به احتمال بسیار به هنگام نوشتنش، قدرت به نگارش درآوردنش را داشت. قرآن، اولین منبعی است که یک مسلمان جهت روشن شدن یک مسئله بدان مراجعه می‌نماید. اگر در قرآن وجود نداشته باشد، به احادیث مراجعه می‌نماید، اگر در آنجا نباشد نیز، اجتهاد می‌نماید، یعنی فرد مطابق عقیده‌ی خویش تفسیر نموده و اجرا می‌نماید. علی‌رغم اینکه تصمیم به رجم بسیار دشوار می‌باشد نیز، این امر مدتی طولانی است که مطابق تفاسیر شخصی اجرا می‌گردد. علی‌رغم اینکه مطابق برخی روایت‌ها، حضرت محمد در دوران خویش رجم را

اجرا نموده است نیز، ولی روشن بودن این مورد قابل بحث است. روایت‌های بسیاری نیز می‌گویند که حضرت محمد تا جایی که از دستش برمی‌آمده این را دچار سختی نموده و طرفدار اجرای آن نبوده است.

آیا چند نفری که به صورت جدی اقدام به مطالعه‌ی قرآن کریم نموده‌اند، می‌توانند ادعا نمایند که رجم، امر قرآن است؟ چند نفر حقیقتاً اولین مکان بوجود آمدن رجم، زمان، دلیل، تأثیر اجتماعی و زیربنای اقتصادی آن را مورد تحقیق قرار داده و خواست تا در پی درک عامل و دلیل ایجاد آن برآید. چند نفر از خویش پرسیدند که «در حالیکه موجدان این سنت، خود از آن دست شسته‌اند، ما مطابق کدام سنت و ارزش‌مان، ابداعی را ادامه می‌دهیم که از آن ما نیست؟» چه کسی می‌تواند ادعا کند که خداوند فرمان رجم را به حضرت محمد و ایشان نیز به مسلمانان داد؟ و این ادعایش را با تکیه بر کدام آیه، سوره و یا حدیث مطرح خواهد کرد؟ آنان که زنان را تحت عنوان ناموس جهت قتل نمودن آماده می‌کنند، آیا خویش را بجای یهوه، خدای حسود یهودی نمی‌گذارند؟

رهبر خلق کرد، عبدالله او جالان، می‌گوید «موقعیت اجتماعی زنان در خاورمیانه، در رأس ظالم‌ترین اعمال می‌آید. واقعیت و حقوق زنان که در واقع مردان تحت نام به دسیسه‌بازترین، خائنانه‌ترین و ظالمانه‌ترین شکل غضب نموده‌اند، پنهان می‌باشد.» مقصود از این گفته در واقع اشاره به آن دسته از گناه خاورمیانه است که دیگر باید از ریشه خویش را از آن پاک نموده و جدا کنند. اجرای بسیار طولانی مدت مجازات وحشتناکی که نه در دین مان، نه در گذشته و نه فرهنگ‌مان وجود دارد، آیا یکی از بزرگ‌ترین گناهان خاورمیانه نمی‌باشد؟ علی‌رغم همه‌چیز، آیا هنگام آن فرا نرسیده که خویش را از این گناه رهایی بخشیده، توبه نموده، مشمول بخشایش نموده و از شر کسانی برهانیم که خویش را بجای خدایی گذاشته‌اند که رحمان بودنش را باز می‌گویند؟

منطقه‌ی جنوبی شرق کردستان (مهنه‌تفه‌ی خوارگ روژه‌لالت کوردستان) منطقه‌ای است که از لحاظ گویش‌های مختلف گردی و آیین‌های گردی بسیار متنوع است. تقریباً تمامی گویش‌ها و آیین‌های گردی در منطقه‌ی کرماشان به چشم می‌خورند. به همین دلیل سیاست‌های ضد گردی دولت در کرماشان به‌واقع سیاستی در جهت به تسلیمیت‌کشاندن تمامی کردستان بوده است. در طول تاریخ، منطقه‌ی قلعخانی که مکان اشاعه‌ی آیین یارسان است، خلق در برابر هجوم و یورش دشمنانی که از خارج بر کردستان تاخته‌اند مقاومت کرده است. به همین دلیل نام آن قلعخانی (قلخان=سپر) است. بسیاری از ویژگی‌های اصیل جامعه‌ی کرد در میان یارسان‌ها حفظ شده است. اما چون این منطقه با سیاست انکار و تحقیر روبه‌روست، بایستی خط‌مشی مبارزاتی نوینی در جهت ارادندسازی خلق منطقه و حفظ موجودیت فرهنگی-آیینی آنان شکل می‌گرفت. با درک این مهم، دامنه‌ی فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی خود را به این منطقه کشانیده است PJAK. در این جهت هدفمند است تا در تمامی شرق کردستان هر گویش، هر بخش از خلق و آیین‌هایشان بر بنیانی دموکراتیک و اراده‌مند شدن خلق آن منطقه سازماندهی شوند. به همین دلیل چون در منطقه‌ی کرماشان موزائیک و تنوع موجود در شرق کردستان به چشم می‌خورد، اهمیت خاصی برای جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد داراست. به‌ویژه در منطقه‌ی دالاهو که اهل حق و آیین یاری در آن وجود دارد، PJAK در آن به فعالیت می‌پردازد. گریلاهای PJAK بر اساس خط‌مشی حزب و جوابگویی به خواسته‌های خلق در جهت ایجاد سازماندهی مختص به خود، به آنجا رفته و در آن به فعالیت پرداختند. اما در تاریخ 5-5-2010 توطئه‌ای شوم صورت گرفت. در نتیجه‌ی آن توطئه پنج تن از رفقایمان به نام‌های شاهین دالاهو، نوپلدا، حکیم، زوزان و خوشمهر سنه در آن منطقه با زهر مسموم گشتند و به شهادت رسیدند. آن رفقا به‌ویژه پیام‌آور آزادی و اراده‌مندشدن جامعه‌ی اهل حق بودند. زیرا فشار و سرکوب شدیدی علیه آن منطقه وجود دارد. دولت، آیین آنها را ممنوع خوانده و بهانه‌های مختلف نظیر برپایی مراسمات دینی خود، پیروان این آیین را دستگیر و روانه‌ی زندان می‌سازد، آنها را شکنجه و برخی را نیز اعدام می‌کند. به همین دلیل چون PJAK مدافع مطالبات خلق خویش است و برای حفظ خلق خود فعالیت می‌کند لازم دیده شد که در آن منطقه نیز فعالیت سازماندهی دموکراتیک و گریلابی صورت بگیرد. گریلاهای PJAK جهت مقابله با این فشار و سرکوب دولتی در دالاهو فعالیت می‌نمایند.

اهل حق، اهل حقیقت‌اند و PJAK نیز حقیقت را در آزادی خلق خویش می‌داند و در راه آن مبارزه می‌کند. شهدای دالاهو نیز شهدای حقیقت‌اند زیرا تنها هدف آنان خدمت به مردم اهل حق و رسیدن به آزادی بود. بنابراین مسموم کردن رفقا با شیوه‌ای ناجوانمردانه، نانسانی و شهادتشان به معنای مسموم کردن همه‌ی خلق گرد، زبان گردی، تاریخ و سنن گردیست.

بایستی بدانیم اگر امروز معلم مبارز گرد شهید فرزاد که اسوه‌ی ایثار است در اوین اعدام می‌گردد، فردا نوبت تمامی کودکان گرد و بلکه تمامی کودکان ایرانی است. اگر امروز دختر جوان گریلا، شیرین، که الگوی زن آزاد است به چوبه‌ی دار آویخته می‌شود فردا نوبت تمامی مادران ایرانی است. اگر امروز گریلاهای ما را به وحشیانه‌ترین شیوه به شهادت می‌رسانند، فردا نوبت تمام خلق‌هاست تا به جرم حق‌خواهی توسط دیکتاتوری به نام احمدی‌نژاد و ولایت نامشروع فقیه یعنی خامنه‌ای، قتل‌عام گردند.

اما خلق کرد تاریخی از رویارویی با قتل‌عام را از سر گذرانده و همواره مقاومت خویش را به دژخیمان نشان داده است. به‌عنوان نمونه اگرچه قتل‌عام آیینی و فرهنگی در کرماشان شدید است اما امروزه شهید شاهین دالاهو به سمبل آزادی‌خواهی یارسان‌ها مبدل گشته است. او حقیقت رهبر آپو را درک نمود و جوهره‌ی اهل حق را در فلسفه‌ی آپوئیستی دید و بدان پیوست. در مکتب رهبر آپو درس مقاومت آموخت و به میان خلق خویش رفت تا دانایی‌اش را بدانان بخشد. او درک کرد که عظمت انسان در اجتماعی بودن است نه زندگی دون‌ماهی فردی و مادی‌گرایانه. این برخورد او به معنای نوسازی جوهره‌ی یارسان طبق اندیشه‌های رهبر آپوست. از همین رو تمام جوانان گرد کلهر، گوران، فیلی و لک و لر لازم است به تقاض و خون‌خواهی شهید شاهین به‌پا خیزند. به‌جای گرفتن سلاح مزدوری کردن برای جمهوری اسلامی و فروختن شرافت و سرزمین خویش، باید سلاح دفاع از کردستان و ارزش‌های انسانی و آیین یارسانی را بر دوش گرفت.

خلق منطقه‌ی دالاهو باید بدانند که PJAK در پی اراده‌بخشی و حفظ عزت خلق است. تمامی تبلیغات منفی دشمن تنها و تنها در راستای دور کردن خلق و گریلا از همدیگر است. باید متوجه بود که این دولت ایران و سپاه پاسداران است که از هیچ نوع تحقیر، سرکوب، بی‌احترامی، تبعیض دینی، قتل‌عام و نابودی فرهنگی علیه خلق گرد و به‌ویژه کردهای یارسان رویگردان نشده‌اند PJAK. صدای اعتراض خلق گرد در برابر این سیاست‌های ضد انسانی و ضد اسلامی است. ما همواره رژیم جمهوری اسلامی را دعوت به در پی گرفتن راه‌حل‌های دموکراتیک و انسانی نموده‌ایم. همواره بر اهمیت رعایت حقوق خلق‌ها، اقلیت‌های مذهبی و همه‌ی ایرانیان تأکید نموده‌ایم. اما دولت ایران تاکنون به سیاست‌های ضد مردمی خود ادامه داده و حتی به اسلام نیز خیانت کرده است. دولت دینی جمهوری اسلامی همه‌ی ارزش‌های مذهبی تشیع را به معامله با ترکیه و آمریکا و دیگر دشمنان خلق کرد گذاشته است. هم اسلام را به فروش رسانده و هم همه‌نوع بی‌احترامی و درنده‌خویی را در حق دیگر آیین‌ها نظیر بهایی، اهل حق، سنی و سایرین روا داشته است PJAK. این بی‌حرمتی و اعمال وحشیانه را نمی‌پذیرد PJAK. با اسلام دولتی‌شده فاشیستی مخالف است و از اسلام خلق، اسلام فرهنگی، تشیع راستین مردمی، آیین یارسان، بهاییان، سنی‌ها و همه‌وهمه‌ی ادیان و مذاهبی که خود را به دولت نفروخته‌اند حمایت می‌کند و حتی برای احیای این ادیان و آیین‌ها مبارزه می‌کند و شهیدان بسیاری تقدیم نموده است. بنابراین مزدوری کردن برای جمهوری اسلامی و سلاح در دست گرفتن برای جنگ با PJAK در حقیقت به معنای سلاح در دست گرفتن برای جنگ با اسلام راستین، جنگ با ارزش‌های حضرت محمد، جنگ با حقیقت‌طلبی حضرت علی و به معنای جنگ با امام حسین است. سلاح دولت را قبول کردن و در صف جنگ با گریلاهای PJAK قرار گرفتن به معنای جنگ با حقیقت آیین یارسان است؛ به معنای ستیز با پیران طریقت و پشت کردن به آموزه‌های یارسان است. زیرا این PJAK است که سیاست‌های دورویانه‌ی دولت را آشکار کرده و خواهان آزادکردن پیروان این ادیان از چنگ سیاست‌های عوام‌فریبانه و سرکوب‌گرانه است. مزدوری کردن برای جمهوری اسلامی و اقدامی نظیر زهر خوراندن به گریلا، شرکت در عملیات‌های سپاه و به شهادت رسانیدن رفقای ما در دالاهو پیش از هر چیز به معنای خیانت به آیین یارسان، خیانت به باوه‌یادگار، خیانت به شاخه‌شین و پیر دالاهو است؛ خیانت به سنت، جغرافیا، زبان و فرهنگ گردی است.

در برابر خط‌مشی خیانت، خط‌مشی مقاومت قرار دارد. شهادت رفقا اوج این مقاومت‌طلبی است. شهادت رفقای ما در دالاهو معنای ژرفی دارد. نشانگر خنثی شدن تمامی سیاست‌های ضد‌گُرد در قرن اخیر است. همواره دولت‌های حاکم بر کردستان خواسته‌اند تا یکپارچگی کردستان را از میان بردارند. دولت‌های حاکم ایران نیز در صدد بوده‌اند مناطق ایلام، کرمانشاه و لرستان را از مسئله‌ی گُرد و سیاست دور نگه داشته و به منطقه‌ای گوش‌به‌فرمان و مزدور برای خود مبدل کنند. اما رسیدن اندیشه و فلسفه‌ی رهبر آپو به دوردست‌ترین نقاط کردستان، حمایت خلق از رهبر آپو و پیوستن جوانان همه‌ی مناطق به صفوف گریلا نشان می‌دهد که سیاست‌های دشمن همه نقش بر آب شده‌اند و حنای آن‌ها دیگر برای انسان گُردی که می‌خواهد آزاد زندگی کند، رنگی ندارد. شهید شاهین به سمبل آزادی‌خواهی یارسان‌ها مبدل شد. او فدایی آزادی دالاهو از لوٹ مزدوران سرسپرده‌ی دولت است. او با خون خود می‌خواهد نوای تنبور اهل حق همواره باقی بماند. او انتقام‌گیرنده‌ی خون هم‌آیین‌های مظلوم خویش همچون سید خلیل عالی نژاد است. شهید شاهین نمی‌پذیرد که با سری افکنده در برابر ستم، آیین خود را انکار کند و مدام تحقیر شود؛ او سلاح رزم بر دوش می‌گیرد و با فلسفه‌ی انسان آزاد که رهبر آپو ارائه کرده و در واقع منطق با جوهره‌ی آیین یارسان است، خود را آموزش می‌دهد و می‌خواهد با حضور در میان هم‌آیین‌های خود به مبارزه علیه سیاست‌های سرکوب‌گرانه بپردازد. او فرزند شایسته‌ی دالاهوست که زندگی شخصی را بر خود حرام کرده تا به مردم خود و آیین مقدس یارسان خدمت کند. او در پی آزادی است بنابراین مسموم کردن این فرزند شایسته‌ی اهل حق به معنای مسموم کردن تمام خلق اهل حق است؛ به معنای مسموم کردن همه‌ی گُردهای شرافتمند است.

دیگر شهدای دالاهو، نوپلدا، حکیم، زوزان و خوشمهر پیام‌آور اتحاد خلق گُرد می‌باشند. آن‌ها از دیگر بخش‌های کردستان، شرق و شمال کردستان آمده‌اند تا به منطقه‌ی کرمانشاه و به‌ویژه گُردهای یارسان این پیام را برسانند که برای رسیدن به کرامت انسانی خود، برای حفظ هویت و موجودیت فرهنگی خود باید همه‌ی گُردها اعم از شیعه، سنی، یارسان، ایزدی، مسیحی و... دست اتحاد به هم دهند. زیرا هر کدام از اینان با سیاست ویژه‌ی از سوی دولت‌های سرکوب‌گر مواجهند. همه‌ی گُردهای کلهر، سوران، کرمانج، فیلی، لر و لک تنها در چارچوب یک سیستم دموکراتیک که بتواند موجودیت آنان را حفظ کند می‌توانند از خطر قتل‌عام فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و جسمانی‌هایی یابند. بنابراین گردآمدن گریلاها از هر چهار بخش کردستان در دالاهو، نوید این اتحاد است و آفریدن این نظام زندگی شرافتمندانه و آزاد. به‌ویژه حضور دو گریلای زن شهید نوپلدا و شهید زوزان در واقع پیام‌آور رسیدن ایدئولوژی‌ی رهایی زن از ستم تاریخی مردسالاری به همه‌ی نقاط کردستان است. جامعه‌ی یارسان چه اندازه تحت ستم دولت ضد اسلامی ایران باشد، زن دو برابر تحت ستم و سرکوب بوده است. این زنان مبارز شهید، در پی آن بودند تا در جهت رسیدن به هویت زن آزاد همچون حقیقتی روشن‌تر از آفتاب، زنان اهل حق را آگاهی بخشند. آرزوی آنان رسانیدن خود به این بخش از کردستان بود تا این هدف زیبا و انسانی خود را عملی‌سازند. توطئه علیه گریلاهایی که در منطقه‌ی دالاهو فعالیت می‌کردند، و به‌ویژه به شهادت رساندن این دو گریلای زن در واقع نشان می‌دهد که رژیم واپس‌گرای جمهوری ضد اسلامی چقدر از زن آزاد و اراده‌مندی که تن به تسلیمت نمی‌سپارد، در هراس است.

عدم تحویل جنازه‌ی شهدای ما در دالاهو به خانواده‌هایشان نشان می‌دهد که دولت بی‌دادگر تا چه حد به وضعیت بزدلانه دچار شده که حتی از جنازه‌ی شهدا نیز واهمه دارد. دولت اعدام‌احمدی نژاد حتی از جنازه‌ی یک گُرد آزاد نیز در ترس و وحشت به سر می‌برد؛ زیرا گُرد آزاد هویت نوین ماست. هویت انسان تازه‌ای است که تحقیر و تبعیض جنسیتی، دینی، قومی و فرهنگی را نمی‌پذیرد. جام شوکران می‌نوشد اما تسلیم دیکتاتورهای ضدحقیقت نمی‌شود PJAK. بر این مصرّ است تا تمام خلق گُرد به این هویت نوین دست یابد. گُرد آزاد، گُردی است که کسی نمی‌تواند به بهانه‌ی یارسان بودن، سنی بودن و شیعه‌ی غیردولتی بودن او را مورد توهین، تحقیر و ستم قرار دهند. سیاست‌های جمهوری ضد اسلامی ایران، سیاستی ضد مردمی و ضد اخلاقی‌اند. دژخیمان سرسپرده‌ی نظام، از هیچ نوع عمل ضد انسانی و ضد اسلامی نظیر شکنجه، قتل، تجاوز جنسی، اعدام، سنگسار و غیره رویگردان نیستند. یعنی این دولت‌مردانی که ادعای دینداری و ایمان می‌کنند، خود نابودکننده‌ی اخلاق و دین می‌باشند. دولت در صدد است این بی‌اخلاقی را در جامعه نیز بسط و گسترش دهد. شیوع مواد مخدر، فساد اخلاقی و فاحشه‌گری تلاش‌هایی برای به تسلیم کشانیدن جامعه‌اند. بنابراین بخشی از مبارزه‌ی PJAK مبارزه با این سیاست‌های ضد اخلاقی است PJAK. بر اعتلای ارزش‌های اخلاقی که ادیان راستینی نظیر یارسان نیز به آن باور دارد، تأکید می‌ورزد. این پنج تن شهید دالاهو در واقع نشان‌گر عصیان خلق گُرد در برابر این سیاست‌های ضد اخلاقی است. نشانگر آن است که فریاد «دیگر بس است!» در برابر حاکمان دولتی برآمده است.

PJAK، حزب شهادت است. حزب تداوم راه شاهین و نوپلداست. حزب انتقام‌گیرنده از تمام ستم‌هایی است که در حق مردم یارسان روا داشته شده. لذا PJAK دارای خطوط قرمزی است. خطوط قرمزی که اگر شخص، گروه، دولت، یا هر کس دیگری آن خطوط قرمز را مورد توجه قرار ندهد و از آن گذار کند و به ارزش‌های خلق گُرد، به آیین‌های مردمی نظیر یارسان، زبان و فرهنگ گُردی بی‌احترامی و حمله نماید آن یورش را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. زیرا PJAK خط‌مشی دفاع مشروع را شالوده‌ی کار خود قرار می‌دهد. همچنان که خلق یارسان هجوم بیگانگان را پاسخ گفته و حاضر نشده که دین و آیین خود را از دست دهد، PJAK نیز که برخاسته از همان هویت گُردی است حاضر به تسلیمت در برابر هیچ نوع زورگویی، توطئه و حمله‌ای نمی‌باشد. ما نه دوست‌دار جنگیم و نه راضی به تسلیمت. لذا هرگاه موجودیت خلق گُرد به خطر بیافتد در برابر هیچ نوع سیاست انکارگرا و مهاجمی سر تسلیم خم نمی‌کنیم. به اندازه‌ای که نمی‌خواهیم به هیچ کس ظلمی روا بداریم به همان اندازه نیز از مورد ظلم واقع شدن و سکوت در برابر آن بیزاریم. این معیار و مبدأ ماست. لذا خون شهدای ما به هدر نخواهد رفت. ما مبارزه‌ی دموکراتیک و آزادی‌خواهانه‌ی خود را به یاد شهید شاهین و دیگر رفقا تا رسیدن به پیروزی ادامه خواهیم داد. این پیمانی است که ما با روح فدایی بر آن اصرار خواهیم ورزید. بنابراین شهادت آن رفقا با وحشیانه‌ترین و بزدلانه‌ترین شیوه توسط مزدوران رژیم اعدام، تنها بر اصرار ما بر مبارزه خواهد افزود.

مزدوری کردن برای جمهوری اسلامی، خیانت به اهل حق است؛ خیانت به حقیقت است؛ خیانت به کردستان است. حمایت از نهادهای سپاه و بسیج به معنای فروش شرافت و حیثیت خویش است. لذا اهالی منطقه‌ی دالاهو و دیگر مناطق کرمانشاه و ایلام بایستی فریب سیاست‌های دولت را نخورند. بر هر جوان گُرد و به‌ویژه جوانان یارسان است تا در برابر سیاست‌های ددمشانه‌ی دولت ایران به پا خیزند و شهدایی نظیر شاهین، زوزان، خوشمهر، حکیم و نوپلدا را سرمشق خود قرار دهند و سلاح دفاع از خلق و شرافت خود را بر دوش گیرند. پیوستن به صفوف گریلاهای HRK جواب دندان‌شکنی به دولت اعدام و خشونت‌آمیز خواهد داد. با پیوستن به گریلا، آیین یارسان، زبان و هویت گُردی، جغرافیای کردستان و خون شهیدانش را پاس بداریم و با برگزیدن راه شهدای دالاهو که شهدای راه حقیقت‌اند در جهت رسیدن به حقیقت انسان آزاد گام برداریم.

از منظر تمامی ادیان، فلاسفه و سایر مکاتب آزدیخواه شهادت در راه میهن از شرافتمندانه ترین و شیرینترین وداعهاست. آنچه بر شهد این شیرینی می‌افزاید، همگام شهادت است در راه ترویج کیان و اندیشه‌ای که سرافرازی و آزادی انسانیت در گرو آن می‌باشد. اندیشه‌ای که معمار آن رهبر آپو در عصر معاصر پرومته‌وار آتش آزادی را از چنگال خداوندان بی‌نقاب و شاهان عریان جلوس نموده بر تخت و تاج مدرنیته کاپیتالیستی که با فجیعترین و مشقت‌بارترین شیوه‌ها هر آنچه را که هست، اعم از طبیعت، انسانیت، اخلاق و ... را در خدمت سود و سرمایه فاقد معنی ساخته‌اند و زالوار به جان زحمتکشان افتاده‌اند، روده و تقدیم به جوامع ستم‌دیده از جمله خلق کرد نموده است. اندیشمندی که تنها دغدغه‌اش انسانیت است و بس. شخصیتی که در عصر ما بزرگترین هراسها را در دل خداوندان سود و سرمایه ایجاد کرده و ابراهیم‌وار که هر دو زاده یک زادگاهند در حال دهم شکستن بنهای نظام سرمایه‌داری می‌باشد. سرداری که تمام نیروهای مدرنیته دموکراتیک را که در یرز ما نیست به دلیل عدم انسجام موجود در میانشان، عدم درک به وجود نیروی ذاتی خویش و همچنین عدم تحلیلی جامع از نظام 5 هزار ساله در برابر هژمونی مدرنیته حاکم و مرکزی تضعیف گذشته‌اند، بسیج نموده و به آنها تجدید قوا بخشیده است. نظام حاکم را که قریب به 5 هزار سال است جز انحصار، تصاحب، تخریب و ... برای انسانیت دستاوردی به همراه نداشته و در 400 سال اخیر یعنی عصر سرمایه‌داری بحران زده از آن به اوج خود رسیده است به چالش کشیده است.

امروزه جهت رساندن این نوای دلنشین آزادی تعداد بیشماری از حواریون این فلسفه در شهرها، روستاها، کوه‌ها و سایر نقاط کردستان و اقسانات جهان با سروری وافر و اراده راسخ مشغول فعالیتند و زندگی آزاد در کوه‌های کردستان را بر بردگی موجود در سیستم ترجیح داده‌اند. از آنجا که ماندگاری این مبارزین که نقش مؤمنان معاصر را ایفا می‌نمایند و عصیانگران راستین عدالت و مهرورزی می‌باشند در راستای منفعت طلبان و اهریمنان تاریک پرست نمی‌باشد، جهت به شهادت رساندن آنها از هیچ مکر و پلیدی دریغ نمی‌ورزند. این قهرمانان با ایمان به اینکه ماندگاری فیزیکی انسان در این عالم فانی است و آنچه در بقای حقیقت می‌ماند یاد و خاطره آزادی طلبانه می‌باشد بدون هیچ تردید و واهمه‌ای به آغوش مرگی با شرف که گونه راستین زنده‌ماندن می‌باشد می‌روند. به شرف شهادت نایل و به افق سربلندی می‌رسند. شهید بهنام مرتضایی با کد سازمانی «چیا روناھی» یکی از این پیکارگران عشق و حقیقت می‌باشد که در روز 2010/4/19 برابر با 1 اردیبهشت 1389 در یکی از روستاهای مجاور شاهر بنام روار از توابع هورامان تخت به کمین استیلاگران سپاه پاسداران و مزدوران خودفروخته کرد افتاد و در نتیجه اقدام غیرانسانی آنها جان خود را فداری میهن و فلسفه آزادی کرد که در این نوشتار تأملی بر شخصیت، زندگی و ویژگیهای ایشان خواهیم داشت.

هرچند که نوشتن در باب شهید دشوار می‌باشد و با کمال صمیمیت اقرار می‌کنم که در تاب و توانایی قلم من نمی‌باشد، اما بر تداوم راه شهیدان اصرار داریم و خود را مستلزم می‌دانیم که یاد و خاطره‌شان را در نهایت افتخار زنده نگاه داریم. بنابراین وظیفه انقلابی می‌خواهم در این نوشتار در حد توان شهید چیا روناھی را به شما خواننده عزیز بشناسانم تا ذره‌الی از دین انقلابی را در قبال این دقیق بزرگوار ادا نمایم.

آنچه کار را دشوارتر می‌کند، نوشتن در مورد شهیدی است که با هم بزرگ شده‌اید، او را بزرگ کرده باشی، با همدیگر فعالیت مشترک داشته باشید، با همدیگر به صفوف گریلا پیوسته باشید و دوران آموزش مقدماتی گریلایی که از ماندگارترین خاطره‌های دوران گریلایی می‌باشد را با هم پشت سر گذاشته باشید.

براستی در چنین وضعیتی انسان نمی‌داند از کجا شروع کند و از چه بگوید. موضوعها زیاد هستند و قدرت بیان و نوشتار در آن حد نمی‌باشد. لازم است که بخاطر خوانندگان محترم برسانم. آنچه من را ملزم ساخته که در مورد شخصیت و ویژگی‌های شهید چیا روناھی بنویسم، صرفا عواطف برادری و خانوادگی نمی‌باشد. بلکه پیوندی انقلابی می‌باشد که در مکتب آپیستی در رابطه بین دو رفیق انقلابی ایجاد می‌شود.

همانطور که ذکر شد از کجا شروع کردن و از چه نوشتن و از چه گفتن در میان آن همه دشوار است. اما ترجیح می‌دهم که از تولد زیستن آغاز نمایم تا به تولد ماندگاری برسیم.

شهید چیا روناھی در یک صبح دم بهاری 1367 خورشیدی برابر با 1988 میلادی هنگامی که خورشید بر فراز شاهر در حال طلوع بود و گلکهای خوشبوی شاهر بر بلندیا و صحراهای مجاور عطرافشانی می‌کردند و کبک‌های خوشخوان و صدای دلنشین چشمه‌سارهای جاری کوهسارهای هورامان این پارچه کم نظیر کردستان دل و جان سختگوشان سرزمین اهورایی را نوازش می‌داد و هنگامی که شعله‌های فروزان خورشید در زادگاه زرتشت طلوع می‌کرد تا پیکر غدار اهریمن را بسوزاند، در یکی از روستاهای مجاور شاهر بنام دیوزناو از توابع هورامان که فاصله آن از جهت شمال با مکان شهادتش کمتر از دو کیلومتر می‌باشد، در خانواده‌ای پرجمعیت از لحاظ جایگاه اجتماعی فئودال- مذهبی و از لحاظ موقعیت طبقه میانی دیده به جهان گشود. در میان 11 فرزند خانواده عضو دهم و در میان 4 برادر برادر کوچک بود. بعد از تولد با توافق اعضای خانواده نام چیاکو که در کودری هورامی به معنی «کوه یخی» می‌باشد جهت نامگذاری این نوزاد دوست داشتی انتخاب شد. اما اداره ثبت احوال رژیم شوونیسم جمهوری بدلیل غالبیت ویژگی‌های منطبق دولت- ملت و ناهمخوانی این نام با ادبیات رسمی و حاکم و همچنین بدلیل ممنوعیت اسمهای کردی از درج این نام در شناسنامه شهید چیا خودداری نمود و بجای آن بهنام را درج کردند. که این به وضوح از پلیدترین عملکردهای دولت- ملت می‌باشد که به اجبار زبان و فرهنگ ملت و یا اتنیسیته حاکم بر ملتها و یا اتنیسیته‌های زیردست تحمیل می‌گردد و حتی اجازه انتخاب نام را هم از خانواده صلب می‌نماید. که حوزه مبارزه شهید چیا هم در برابر این بی‌عدالتیها بود که از بدو تولد متحمل آن گشته بود. البته اسمی که در شناسنامه درج شد تنها در اماکن رسمی دولتی یعنی در مدارس و ادارات کاربرد داشت. فارق از این در خانواده، میان فامیله‌ها و محله و دیگر نقاط اسم چیا کو کاربرد داشت. شهید چیا مقاطع ابتدایی و راهنمایی را در مدارس شهرستان کامیاران پشت سر گذاشت. اما ناهمخوانی نظام آموزشی رژیم با روحیه و اتویپهایش دلیل عدم تداوم تحصیل او در مقاطع بالاتر شد و در مقطع راهنمایی تحصیل در مدارس رژیم را ترک کرد. اما علاقه وافر به مطالعه کردن داشت. بویژه در باب کتابهایی که مربوط به تاریخ و وضعیت کرد و کردستان بودند. بعد از ترک تحصیل به مدت 5 سال در شهرهای تهران، کرمانشاه، پاره، سنندج و کامیاران در حوزه‌های متعددی مانند کار ساختمانی، دستگاه شن و ماسه، مغازه‌داری و ... اشتغال داشت. یهنی از همان اوایل نوجوانی و جوانی با رنج و زحمت آشنا شده بود و به هیچ وجه راحت‌طلبی را در خود نهادینه نکرده بود که در فعالیت‌های انقلابی هم این جنبه به وضوح نمایان بود. در واقع زندگی

معمولی و خودمحمور با ویژگی‌های انتقالی شهید چیا در تناقض بود و همیشه خویش را در جمع و جمع را در خویش می‌دید. به همین دلیل هم با وجود بالا نبودن سطح تحصیل، با مطالعه کردن خود را به سطح آگاهی چشمگیری رسانده بود و همیشه جویای راه و روشی بود که به خلق خدمت کند.

علاوه بر اینکه اختلاف سنی ما به حدود 8 الی 9 سال می‌رسید، اما صمیمیت زیادی میان ما ایجاد شده بود. رابطه ما بیشتر رابطه دوستانه بود تا رابطه برادری. در واقع وجود این صمیمیت و رابطه بود که هر دو ما را به یک مسیر سوق داد که او به نهایت رسید و امیدوارم من لایق تداوم راهش باشم.

در رابطه صمیمیت موجود در شهید چیا که همگام جسارت نهفته شهید چیا را نمایانگر می‌باشد ذکر چند خاطره را ترجیح می‌دهم.

در اعتراضات 3 اسفند 1377 خلقمان در شرق کردستان جهت محکوم کردن توطئه بین‌دولی 15 فوریه 1999 که در برابر خلق کرد و رهبر آپو صورت گرفت، من در شهرستان کامیاران به جرم سازماندهی اعتراض کنندگان دستگیر شدم. آن موقع سن شهید 11 سال بیشتر نبود. وقتی که بعد از دستگیری من را به اطلاعات بردند، در طول روز تعداد بسیاری اعتراضی دستگیر شده را نیز نزد من آوردند. در میان این دستگیر شده‌ها یکی از بچه محل‌های ما هم وجود داشت. از او خبر بیرون را بعد از دستگیریم پرسیدم. گفت: شهر هنوز ناآرام است و درگیری خلق با نیروهای دولتی ادامه دارد. همچنین گفت: بعد از دستگیری شما در محله شما بودم. برادر کوچکت چیا کو بسوی نیروهای بسیجی و گارد ویژه سنگ پرتاب می‌کرد. مادرت او را صدا زد و گفت: چیا کو بیا خونه برادرت را گرفتند بزار تو را هم بگیرند و شهید چیا جواب داد: وقتی که این بی‌شرفها برادر من را گرفته‌اند و اینجوری هم خلق را می‌زنند، چگونه بیایم خانه بشینم. من می‌روم انتقام بگیرم. بدن تردید این مورد نشانگر جسارت شهید چیا در همان سن کم می‌باشد.

خاطره‌ای دیگر که دال بر جسور بودن شهید چیا بود و بعد از وقوع آن سعی کردم شهید چیا را با جنبش آپوئیستی آشنا کنم مربوط به یکی از روزهای تابستانی سال 1384 می‌باشد.

جهت مداوا پدرم را به تهران برده بودم. در بازگشت وقتی که به کرمانشاه رسیدیم با وجود اینکه فاصله زیادی تا کامیاران نمانده بود، بدلیل خستگی زیاد پدر که از وضع سلامتی نشأت می‌گرفت، جهت استراحت به خانه یکی از فامیلهای رفقیم. به محض رسیدن مادرم تلفن کرد و گفت: چیا کو از صبح تا حالا ناپیدا است و من نگرانم. اما بهتر است که پدرت نفهمد چون بدلیل علاقه زیادی که به چیا کو دارد در وضعیتش تأثیر منفی می‌گذارد. بعد از آن به کامیاران برگشتمف نزدیک غروب بود که شهید چیا به خانه زنگ زد و گفت: نگران نباشید من در جنوب کردستان در اردوگاه یکی از احزاب کردی می‌باشم. اما هنوز بصورت رسمی به حزب ملحق نشده‌ام. من که تا آنروز جز گاه‌گذاری بحث کردن در مورد آپوئیسم بدلیل اینکه فکر می‌کردم هنوز زود است، جهت داخل کردن شهید چیا به کارهای عملی اقدام نکرده بودم، متأسف شدم و سعی کردم که به هر طریقی که هست شهید چیا را برگردانم و ضعف خود را جبران کنم. به همین دلیل همان شب از طریق تماس تلفنی با دادن این قول که من کانال بهتری را برای مبارزه سراغ دارم، از او خواستم که در اولین فرصت برگردد. او هم با باوری به صمیمیت موجود در بین ما، حرقم را به زمین نزد و فردای همان روز موقع غروب به کامیاران برگشت. دلیل از بازگو کردن این خاطره دو مورد می‌باشد. یکی برجسته کردن ذکاوت شهید چیا بود که در آن سن کم با وجود ناآشنایی به مرز ساخته بین شرق و جنوب کردستان. چون کامیاران شهر مرزی‌ای نیست و فاصله زیادی با مرز دارد و همچنین با وجود تدابیر مرزی از سوی نیروهای رژیم، یک روز از کامیاران به جنوب کردستان می‌رود و فردای آن روز هم برمی‌گردد. مورد دوم هم سرآغاز پیوستن شهید چیا به مبارزات آزادیخواهانه خط‌مشی آپوئیسم بعد از این جریان می‌باشد.

در واقع بعد از جریان مذکور دیگر جهت آماده کردن او برای کارهای عملی اهتمام بیشتری به بحث تئوری با شهید چیا کردم. بعد از آن همیشه به مطالعه تحلیلات رهبر آپو مشغول بودم. با وجود پایین بودن سن و سطح تحصیل از درک و تحلیل عمیقی بر روی مسایل سیاسی، اجتماعی و ... داشت. روز به روز شور و انگیزه‌اش جهت ورود به مرحله عمل بیشتر می‌شد. در مباحثش جز به مبحث گذاشتن موارد تازه‌ای که از کتابهای رهبر آپو فرا گرفته بود، چارچوب دیگری را اساس کار قرار نمی‌داد.

از قدرت توجه بالایی برخوردار بود. در مناقشه بسیار صمیمی بود. البته بعضی مواقع هم با کسانی که تمایل به درک گفته‌هایش نداشتند، بدلیل وجود انرژی وافر جوانی و تا حدودی کمی تجربه گاه‌ها به شیوه‌ای سکنار یا تند موضع می‌گرفت و عصبانی می‌شد که همیشه از این لحاظ او را انتقاد می‌کردیم و می‌گفتیم حسن نیت بدون شیوه‌ای سالم نتیجه مناسب را همراه نخواهد داشت. او هم در برابر انتقادهای ما و خود انتقادی بسیار متواضع بود. به همین دلیل هم روز به روز بیشتر از این ویژگی گذار می‌کرد.

سال 85 به رفقای شاهو جهت مبارزات عملی معرفی شد و تا سال 87 یعنی قبل از دیشفراسیونی که صورت گرفت و منجر به پیوستنش به صفوف گریلا شد بصورت مداوم و فعال با رفقای شاهو در ارتباط بود. در مورد ایستار انقلابی شهید چیا در این دوره مبارزاتی و همچنین همخوانی تئوری و عمل او که روز به روز تعمیق می‌یافت موارد و خاطرات زیادی وجود دارد که بازگو کردن آنها جذاب می‌باشد. اما بدلیل اینکه گونجایش این نوشتار اجازه بازگویی موارد بیشتر را نمی‌دهد به ذکر مورد ذیل بسنده می‌کنم.

سال 86 خورشیدی سالروز تأسیس پکک یعنی 2007/11/27 با حضور شمار زیادی از گریلاهای نیروهای شرق کردستان هر که که در میان آنها شهیدانی چون شهید رونی، سرخوبون، شاهو جوانرو، نودم و شهید روناهی (شیرین علم‌هولی) که همواره یاد و خاطره‌شان زنده باد، حضور داشتند، در شاهو پیروز شد. برگزاری چنین جشنی در شاهو نشانگر حاکمیت گریلا در منطقه را نشان می‌داد که حاوی خوشحالی عمیقی بود. من و شهید چیا هم بعنوان کادر محلی در این جشن حضور داشتیم. در واقع در روزهای ابتدایی زمستان قرار داشتیم و رفقا در حال ورود به کمپ زمستان جهت آموزشها و آماده‌سازی برای بهار بودند. پیش‌بینی می‌شد طی یکی دو روز آینده برف تمام گذرگاه‌های مسیر شاهو را مسدود کند. بعد از پایان جشن، فرماندهی شاهو اعلام کرد که در جنوب کردستان مقداری کتاب وجود دارند که برای آموزش زمستان بسیار لازم و مفید بودند که متأسفانه بدلیل اطلاع دیر هنگام فرصت نشد کتابها به دستمان برسد و دیگر دیر شد. هرچند که فرماندهی انتظار نداشت داوطلب آوردن کتاب را بطلبد و این مسئله تنها تصادفا در چارچوب سخنانش جای گرفت. شهید چیا داوطلبانه گفت من می‌روم و کتابها را می‌آورم. رفقا گفتند تا برگشتن شما برف زیادی می‌بارد و شما نمی‌توانی کتابها را به ما برسانی. به این دلیل نمی‌توانیم داوطلبی شما را بپذیریم. اما شهید چیا بر آوردن کتابها اصرار ورزید و با اصرار رفقا قانع کرد. راستش من هم این داوطلبی را دشوار دیدم. چرا که که در حین نشستن برف بر بلندای شاهو تردد آنجا کاری بیش از حد دشوار می‌باشد. در نهایت رفقا و شهید چیا مکانی را جهت آوردن کتابها تعیین کردند. به محض رسیدن من و شهید چیا به کامیاران، شهید چیا بدون آنکه خستگی راه از تنش خارج شود، بسوی جنوب کردستان حرکت کرد. فردای آنروز شهید چیا همراه با کتابها که حدودا 20 جلدی می‌شدند و آنها را در یک کابشن جاسازی کرده بود و پوشیده بود به کامیاران برگشت. هنوز یک

ساعت از آمدنش نگذشته بود، در حالیکه برف شدیداً شروع به باریدن کرده بود، بلافاصله بسوی شاهو راهی شد تا کتابها را در مکان تعیین شده بدست رفقاً برساند. طبع تعریف خود هنگام رسیدن به بلندای شاهو هوا رو به تاریکی می‌رود و طوفان شدیدی شروع به وزیدن می‌کند. به سبب شدت طوفان و تاریکی هوا مسیر را گم می‌کند. وقتی که هوا کاملاً تاریک می‌شود دیگر از پیدا کردن مسیر در تاریکی شب ناامید می‌شود. از شدت گرسنگی و سرمای شدید تا حدودی از زنده ماندن هم ناامید می‌شود. به همین دلیل کتابها را که در کابشن جاسازی شده‌اند برای جلوگیری از خیش شدنشان داخل یک پلاستیک می‌گذارد و آنها را در یک جایی که از هر طرف قابل رؤیت باشد. از غروب تا سپیده دم با گرسنگی شدید در زیر برف و سرمای شدید شاهو که قابل تصور نیست را بدون لباس گرم و آتش چون به هیچ وجه امکان روشن کردن آتش نیست می‌ماند.

هنگام روشن شدن هوا وقتی که برف زیادی رویش باریده بود با رمقی که در بدنش باقی مانده کتابها را برمی‌دارد و با دشواری خودش را به مکان تعیین شده می‌رساند. از طرفی دیگر رفقای شاهو از یک طرف امکان آمدن کسی را در چنین شرایطی با وجود این همه برف با شاهو تا حدودی ناممکن می‌دانند و از طرفی دیگر با آشنایی به اصرار و عملکردهای قبلی شهید چیا امکان آمدن شهید چیا را در این شرایط سخت هم تا حدودی می‌دهند. بعداً که با آمدن بهار در شاهو با رفقا ملاقات کردم، رفیق هارون و آزاد کسانی که برای گرفتن کتابها به مکان تعیین شده آمده بودند جریان را چنین تعریف کردند.

از سوئی می‌گفتم آمدن در چنین شرایطی ناممکن است و از سوئی هم می‌گفتم که چیا قول داده حتما می‌آید. به همین دلیل با امکان اینکه شاید نیاید به مکان تعیین شده نرفتم ولی به روبروی آن رفتم و با دوربین آن را زیر نظر گرفتم. وقتی که با دوربین نقطه تعیین شده را نگاه می‌کردیم، متوجه شدیم که یک نفر بی‌رمق و آهسته به نقطه نزدیک می‌شود. مطمئن شدیم که غیر از چیا کسی دیگر نمی‌باشد. به همین دلیل بسوی نقطه که فاصله حدود یک ساعت بود حرکت کردیم اما با شلیک یک گلوله چیا را متوجه کردیم که نزدیک او هستیم. وقتی که به او رسیدیم از شدت سرمای دیشب و گرسنگی شدید توان حرف زدن و راه رفتن را نداشت. تنها با اشاره دست به ما فهماند که بسیار گرسنه و خسته می‌باشد. برای اینکه بتواند راه برود مجبور شدیم که یکی از ما به نقطه برگردد و مقداری نان بیاورد تا بخورد و نیروی راه رفتن بگیرد چون به زحمت گام برمی‌داشت. رفیق آزاد به نقطه برگشت و مقاری نان با خودش آورد. که بعد از خوردن نان تا حدودی نیرو گرفت. او را به نقطه نزدیکی بردیم و بعد از 48 ساعت استراحت و سرحال شدن به خانه برگشت. لازم به ذکر می‌باشد که هنگام رفتن شهید چیا به شاهو قرار بود که یک شب بیشتر در آنجا نماند اما بدلیل مشکل پیش آمده حدوداً سه شب در آنجا ماند، که این مورد برای من نگرانی زیادی ایجاد کرده بود. تا آمدنش من دو احتمال بیشتر نمی‌دادم: یا دستگیر شده یا در شدت سرما شهید شده. که هر دو صورت نگرانی را بروز می‌داد. بدین طریق شهید چیا کتابها را جهت آموزش ایدئولوژی به دست رفقای شاهو رساند. البته گرسنگی، خستگی بویژه سرمای که شهید چیا در این فعالیت متحمل شده بود را نمی‌توان به آسانی تصور کرد. چون شبی زمستانی بوده و شاهو و سرمای استخوان‌سوزش البته در برابر او هم کوهی یخسی بوده که مگر تنها او و امسال او بتوانند به نبرد چنین مشکلاتی برونند. بازگویی این خاطره هم دو مورد اساسی را نمایانگر است. یک همخوانی تئوری و عمل شهید که در تمام فعالیت‌های انقلابی آن را به اثبات می‌رساند و دوم هم که بسیار قابل تأمل می‌باشد، اندیشه و روحی است که تا این حد به انسان بدون چشمداشت منافع محدود شخصی اراده فداکاری می‌دهد و انسان را آماده هرگونه از خودگذشتگی و جانگذشتگی می‌سازد که این اندیشه و روح آ坡یستی می‌باشد.

همراه با شهید چیا در تاریخ 2008/5/27 بدلیل دیشفراسیونی که بیشتر به آن اشاره شد با هدف پیوستن به صفوف گریلا از کامیاران بسوی شاهو فرار کردیم. بعد از 4 روز رفقا را پیدا کردیم چون بدلیل اپراسیون نقطه‌های قبلی را ترک کرده بودند. در تاریخ 2008/6/1 در پیرخدر شاهو به رفقا ملحق شدیم. شهید کد چیا رونااهی را برای خودش انتخاب کرد. در زبان کردی چیا به معنی کوه می‌باشد و رونااهی به معنی تابش یا روشنایی. انتخاب رونااهی برای خود بیشتر به دلیل جسارتی بود که در شخصیت شهید رونااهی (شیرین علم‌هولی) در چند فعالیت مشترک بویژه فعالیتی که شهید رونااهی بعد از انجام موفقیت‌آمیزش دستگیر شد و قهرمانانه 20 روز بعد از شهادت شهید چیا یعنی 2010/5/9 همراه با سه آپویست دیگر به نامهای ماموستا فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد و کیلی و دیگر زندانی سیاسی مهدی اسلامیان به دار غدار آویخته شدند. که بازتاب گسترده‌ای در سطح جهان داشت.

من و شهید چیا به همراه چند نفر از رفقای دیگر در تاریخ 2008/6/7 از شاهو به مقصد قندیل به راه افتادیم. بعد از 25 روز راهپیمایی به سرمرز رسیدیم در طول این راهپیمایی شهید حکیم که 15 روز بعد از شهادت شهید چیا در نتیجه یک توطئه در مناطق دالاهو به دست خود فروخته‌های کرد همراه با 4 رفیق دیگر به نام‌های شهید خوشمهر سنه، شاهین دالاهو، شهیدالن روزان و نوپلدا مسموم و به شهادت رسیدند ما را همراهی می‌کرد.

در اواخر ماه 6 ما به قندیل رسیدیم و به شعبه «نومبارزان» یعنی اردوگاه آموزشی مقدماتی به صفوف گریلا جهت آموزش‌های مقدماتی گریلابی رفتم که شهید لوند مدیریت آن را به عهده داشت. بعد از پایان دوره که به 2 ماه انجامید و این دوره مقدماتی از پرخاطره‌ترین دوران گریلابی هر گریلا می‌باشد، در روز 2008/9/5 تقسیمان ما درست شد. من به فرارگاه مرکزی پزاک و شهید چیا به تابور دولی کوکی اعزام شدیم. در واقع روز مزبور آخرین روزی بود که همدیگر را دیدیم. بعد از آن بدلیل مسافت طولانی تنها به وسیله رفقا از حال همدیگر جوای می‌شدیم. البته روزی که از هم جدا شدیم تا حدودی تخمین نداشتیم دوباره همدیگر را می‌کردیم. چون در شرایط جنگی هرروز امکان شهادت وجود دارد. اما در هنگام وداع بجای عاطفی برخورد کردن صرف، بیشتر به همدیگر توصیه هوشیاری، آموزش، وفاداری به رهبری، شهدا و خلق را می‌کردیم. البته امید دیدار مجدد را هم داشتیم اما انتظار شهادت را هم.

بعد از اتمام زمستان 2009 شهید چیا به شاهو اعزام شد که تا روز شهادتش در آنجا مشغول فعالیت گریلابی بود. یک بار به وسیله بیسیم با همدیگر حرف زدیم. از وضعیت پراکتیکی و سازمانی بسیار رضایت داشت. می‌گفت: الان دیگر وضعیت مثل قبل نیست. دیگر خلق گریلا را می‌شناسد و تبلیغات منفی دشمن پیش خلق پیشیزی ارزش ندارد.

گاه‌ها رفقای که از شاهو به قندیل برمی‌گشتند. سلام و احوال‌پرسی او را به همراه داشتند. از روحیه، استعداد و خلاقیتش در مبارزه و سازماندهی حرف می‌زدند. رفیقی می‌گفت: یکی از فامیل‌های نزدیکمان که خودفروخته و جاش شناخته شده‌ای رد منطقه می‌باشد، فردی را به نزد شهید چیا در شاهو فرستاده بود. به شهید چیا می‌گوید: فلانی می‌گوید اگر چیا و اهون تسلیم شوند من نزد دولت آنها را ضمانت می‌کنم تا دولت چیزی به آنها نگوید. شهید چیا هم در جواب می‌گوید برو به او بگو اگر او هم دست از خیانت بکشد و به آغوش خلق برگردد، من هم نزد پزاک او را ضمانت می‌کنم تا پزاک به او چیزی نگوید. این مورد پیشاپیش خلاقیت در جواب و روحیه تسلیم‌ناپذیری شهید چیا را نشان می‌دهد.

شهید چیا دارای ویژگی‌های بارزی بود. به همین دلیل چه قبل از پیوستن به گریلا در میان فامیل و اطرافیان چه بعد از پیوستن به صفوف گریلا در میان رفقا از طرف هر کس پذیرفته و هرکسی را مجذوب خود می‌کرد. یکی از ویژگی‌های شهید چیا شخصیت و اندیشه ملی او بود. او کردستان را با تمام مناطق، خرده‌فرهنگ‌ها، لهجه‌ها و سایر جنبه‌ها دوست داشت. اما در کنار ارزش‌های کلی خلق کرد احترام و آفری هم به ارزش‌های انتیکلی خود قایل بود و به آنها افتخار می‌کرد. علاقه زیادی به خواندن دیوان مولوی، بیسارانی، سیدی و سایر شعرای کرد هورامی داشت. سیاجمانه را که از نواهای سنتی هورامان است و شیوه خواندن گاتاهای زرتش بود، بسیار گوش می‌داد و شفته صدای ماموستا عثمان هورامی، جمیل نوسودی، صباح و سایر خوانندگان کلاسیک هورامی بود. همگام علاقه فراوانی به مارشهای انقلابی کرمانجی و سورانی بویژه سرودهای پکک داشت و همیشه آنها را زمزمه می‌کرد. علاقه زیادی به فعالیت در مناطق کرمانشاه و ایلام داشت و همیشه می‌گفت لازم است به سازماندهی خلقمان در این مناطق اهمیت بیش از حدی را قایل شویم. می‌گرفت باید سعی کنیم ادبیات حزب مخصوصا تحلیلات و دفاعیات رهبری را به کلهری و هورامی هم ترجمه کنیم. از سرهلدانهای خلقمان در شمال کردستان هیجان بسیاری می‌گرفت. از داستانهایی که شهدا آفریده بودند بویژه از حماسه قهرمانی شهید بریتان بسیار متأثر شده بود تا جایی که بارها به نگاه کردن فیلم شهید بریتان می‌نشست. از سیاست‌هایی که سرمایه جهانی بر روی خلقمان در جنوب کردستان جهت مارژینال کردن این بخش از کردستان پیروی می‌کرد بسیار نگران بود و می‌گرفت ما باید قبل از هر چیز جنوب را از خطر دشمن رها سازیم که در این خصوص روشنگری خلق را مناسب‌ترین راه می‌دانست.

ویژگی‌های موجود در شهید چیا باعث شدند که هم خلق مخصوصا خلقمان در ایالت هورامان بویژه اطراف شاهو و هم تمامی رفقا از شهادتش نهایت تأسف را ابراز نمایند. البته به اندازه این تأسف هم دشمن از شهید شدن شهید چیا شادمان شد. چراکه شهید چیا با پراکتیک خودش ضربات محکمی را به دشمن وارد آورده بود. خوشحالی دشمن تا حدی بود که در مطبوعات خودش با سریتتر یکی از فرماندهان ارشد پزاک را کشتیم که فارق از مطبوعات ایران رسانه ترکی هم به آن تأکید کرد و این نشأت گرفته از بازتاب شهادت شهید چیا در منطقه و ابراز نارضایتی خلق از شهادتش بدلیل محبوبیتی که در بین مردم بویژه جوانان داشت خبر شهادت شهید چیا را پوشش دادند. اما اگر دشمن اندکی خرد بکار بگیرد و بر صاحب‌داری جنبش آزادیخواه از شهدا اندکی تأمل کند، باید شادمانی خود را به اندوه تبدیل کند. چراکه ما با تقدیم کردن هر شهیدی گامی به پیش می‌رویم و گامی او را به عقب خواهیم راند.

از طرفی دیگر شهادت شهید چیا هم از لحاظ مکانی و هم از لحاظ زمانی حاوی مواردی می‌باشد که بحث کردن از آن حایز اهمیت می‌باشد. همانطور که در ابتدای نوشتار ذکر شد، شهید چیا اهل هورامان بود. دیاری که هزاران سال است به نحو احسن از ارزشهای خلق کرد پاسداری نموده و امروزه دشمن می‌خواهد موضع مردمان این دیار را مغایر با مبارزات آزادی‌بخش جنبش خلق کرد جلوه دهد و چنان نشان دهد که جوانان آنجا به مبارزات جنبش گرایش ندارند. البته این عملکرد رژیم موردی تازه نیست و ریشه‌اش به بدو موجودیت آن برمی‌گردد. اما در طول اتحاد این سیاست، فارق از گروه اندکی فریب خورده و مزدور هیچ وقت موفقیتی را کسب ننموده. به همین دلیل از آنجا که شهید چیا به جغرافیای منطقه حاکم بود و در میان خلقمان در هورامان محبوبیت داشت از طرف رژیم هدف بود. جهت صحت این موضوع سال گذشته تعداد زیادی از نیروهای سپاه با همکاری جمعی از مزدوران محلی به مناطق شاهو آمده و علنا نزد مردم آنجا شایع کرده بودند که هدف ما کشتن چیا می‌باشد. دشمن با به شهادت رساندن شهید چیا در زادگاهش با همکاری مزدوران محلی می‌خواهد شایع کند که خلق رغبتی به گریلا ندارند و ساکنان همان منطقه در صدد به شهادت رساندنشان برمی‌آیند. همچنین می‌خواهد در دل خلقمان در منطقه بویژه جوانان هراسی بیندازد و در میان روستاهای مجاور کین و نفرت بتند و تنش ایجاد کند. اما شرکت چشمگیر خلق منطقه در مراسم تعدیه شهید چیا با وجود تدابیر امنیتی در اطراف خانه در شهر کامیاران شهر ماموستا فرزند و شهید هورام و شهید سالار ابراهیمی که به ندرت جای سپاگذاری از خلقمان را دارد، همگام پیوستن شماری از جوانان هورامان به صفوف گریلا بدلیل متأثر شدن از شهادت شهید چیا و همکاری بیشتر ساکنان منطقه با گریلا دلیلی است بر نقش بر آب شدن تصورات رژیم. همچنین نشانگر آن است که ساکنان هورامان نه تنها نهراسیده‌اند، بلکه این شهادت را نقطه عطفی برای گرایش هرچه بیشتر به پزاک مبدل نموده‌اند. باید خاطر نشان شد که اگر در یک روستا و یا منطقه‌ای تعدادی فریب‌خورده جهت پیشبرد سیاست‌های دشمن آب به آسیاب دشمن می‌ریزند و سبب شهادت انقلابیونی چون شهید چیا می‌شوند، دلیل بر آن نمی‌باشد که مردم میهن‌دوست آن روستا و یا منطقه را در خط خیانت محسوب کرد. هر کس براینکه حساب خائنین با عموم خلق جداست فارق می‌باشد. دشمن با پروراندن این فکر خام که می‌تواند با به شهادت رساندن گریلاهایی که بر جغرافیا حاکمند و در میان خلق سرشناس هستند، می‌تواند عدم پیشروی گریلا را در شرق کردستان ایجاد کند در اشتباه محض است. چون بیچاره نیست و هر روز در حال پیشروی و وسعت بخشیدن به دامنه مبارزاتش می‌باشد. مردم میهن‌دوست هورامان هم باید روز به روز بیشتر به حس میهن‌دوستی خود تعمیق و به ادامه راه فرزندشان چیا و تمام شهدای راه آزادی به وفاداری خود تحکیم بخشند.

از منظر زمانی هم شهید چیا اولین شهید سال 2010 بود و شهادتش مصادف بود با آخرین روز یکمین کنفرانس پزاک که با رسیدن خبر این شهادت به گوش اعضای کنفرانس تمام اعضای پزاک را جهت عملی کردن تصمیمات و قراردادهای اتخاذ شده در کنفرانس مصمم کرد. از سویی دیگر شهادتهایی که اخیرا در یک مقطع زمانی کوتاه صورت گرفتند مانند اعدام رفقای زندان و مسموم کردن 5 تن از رفقایمان در دالاهو که شهادت شهید چیا هم شامل این مقطع می‌شودف مارزه جنبش آزادیخواه خلقمان را به مرحله‌ای تازه از مبارزه جهت رسیدن به آزادی سوق داد که در این خصوص مدیون خون پاک این شهدایم.

هرچند که شهادت شهید چیا بی‌موقع و زود بود و با توانایی‌هایی که داشت در حال کسب بجزبه بود تا بیشتر به خلق خدمت بکنند و روزبه‌روز بر هوشیاری ایدئولوژیک و معنی دادن به مبارزه تعمیق بشد و با ایمان به جنگ با دشمن در چارچوب دفاع مشروع دامنه عملی خود را گسترش دهد. اگر مجال می‌بود و در آینده بیشتر می‌توانستیم به خلق خدمت کند. کماکان که تا تاریخ شهادتش به نحو احسن این کار را کرده بود، اما جای هیچگونه تردیدی نیست که شهید با شهادتش معنی می‌بخشد، سازماندهی می‌کند، اراده می‌آفریند و این شهدایند که ما را به سربلندی سوق می‌دهند. هرچند که شهادت شهید چیا خسراتی بود بر مبارزات ما در شرق کردستان، اما روح شهدا است که به مبارزان خلقمان در شرق کردستان وسعت می‌بخشد. هرچه من همیشه در حین حیات شهید هم به وجود چنین رفیقی افتخار کرده‌ام و بالیده‌ام بعد از شهادتش مفتخر شدم. چراکه با شهادتش تا نهایت وفاداری خود را به رهبر آپو، شهدا، خلقمان و جنبش خلق به اثبات رساند.

شهید چیا در سنگر آرمانی شهید شد که با ایمان راسخ به اینکه تنها جوابگوی تمام نابسامانیهای ایجاد شده در طبیعت یکم یعنی کیهان و طبیعت دوم یعنی جامعه بشری می‌باشد که نظام 5 هزار ساله توازن آن‌ها را به هم زده است. شهید چیا برای نهادینه کردن سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک مبارزه می‌کرد با باور به اینکه تنها سیستمی است

که تمام خلق‌های ستم‌دیده در جهان، خاورمیانه، ایران و تمامی اتنیسیته‌های موجود در کردستان می‌توانند به حقوق سیاسی، فرهنگی، زبانی، اقتصادی، اجتماعی و ... خود برسند.

شهید چیا با درک این سه اصول انقلابی که برای چه آمده، می‌خواهد چه چیزی را بردارد و چه چیزی را جایگزین آن کند با شور و شوق وافر در عرصه مبارزه تا شرف شهادت پیش رفت و تولد راستین ماندگاری را نسیب خود کرد. شهید چیا بارها می‌گفت من افتخار می‌کنم در راه آزادی انسانیت و خلق مبارزه می‌کنم و در شهادت از این راه هیچ هراسی در دل ندارم.

جنبش آپوئیستی از بدو خود تا کنون به اثبات رسانده که به هیچ طریقی راه شهدا را گم نخواهد کرد و در انتقام خون شهدا مصر است. همیشه با عملیات گریلایی در چارچوب خط‌مشی دفاع مشروع در کوتاه مدت به دشمن جواب لازم را داده است. در جواب شهادت شهید چیا هم گریلاهای نیروهای شرق کردستان هر که در مابین شهرهای مریوان و سقز در نزدیکی روستاهای آگژه و بوستان و کاعمت با یک عملیات گریلایی که منجر به کشته شدن 3 تن از پاسداران جمهوری اسلامی، سوزاندن اتومبیل آنها و به غنیمت گرفتن 3 قبضه اسلحه و یک دستگاه بیسیم شد. این اصول گریلایی را بجای آوردند. اصول دیگر که جنبش آپوئیستی همیشه در قالب شهدا به آن پایبند بوده ادامه راه شهدا، گسترش دامنه مبارزه‌ف‌تسلیم‌ناپذیری، سازماندهی خلق، استحکام اراده، گسترش فلسفه آزادی و ... می‌باشد. که همواره با آرمانهای شهدا همسویی دارد و این مبدأ از شهادت شهید حقی قرار در سال 1977 آغاز شد و مسیر آن تارسیدن به مقصد آزادی ادامه دارد.

زنده باد یاد و خاطره شهید چیا روناھی و همه شهدای راه آزادی

نظام تمدن مادی در طول تاریخ، در پی بلعیدن تمام ارزش‌هایی بوده است که محصول رنج هزاران ساله‌ی جامعه‌ی طبیعی‌اند. جنگ‌ها، چپاول‌ها، کشتارها، زندان‌ها، سیاهچاله‌ها، شکنجه‌ها، چوبه‌های دار، صلیب، زنجیر و یوغ و تازیانه دستاورد تمدن مادی و اقشار قدرت‌مدار فرادست برای بشریت‌اند. این‌ها همه ابزارهایی برای به سکوت کشاندن، بی‌اراده‌سازی و تسلیم‌گیری جامعه و هدایت آن بر اساس منافع قشر حاکم بوده‌اند. اما در مصاف با همه‌ی این بیدادگری‌ها، پیشاهنگان راه آزادی و حقیقت قرار دارند. اگرچه ظلم و استبداد حاکمان بسیار فراتر از تحمل بشریت و روحیه‌ی لطیف وی بوده و تصاویری دلخراش و دردناک از توحش و فساد در پیش چشمانمان آفریده‌اند، اما حماسه‌ی قهرمانان آزادی‌خواه نیز حکایتی بی‌انتهاست که اندیشه، عاطفه و روح انسانی را اعتلا بخشیده است. این مبارزه‌ی نفسگیر و نابرابر، عمری به اندازه‌ی پنج هزار سال دارد. پنج هزار سال نبرد آهن و اندیشه‌ی آزاد؛ پیکار پولاد و خون! و این حکایت همچنان باقی‌ست تا آنگاه که نیکی بر پلشتی فایق آید، بشریت بساط سلطه‌خواهان را برچیند و نظام تمدن دموکراتیک را برپاسازد و به جوهره‌ی گمشده‌ی خویش بازگردد.

زرتشت، مانی، حلاج، مظلوم، کمال، خیری، زیلان، بریتان، ویان، نودا و هزاران تن مبارز راه حقیقت که در پیکار عظیم انسانی همه‌ی هستی خویش را پاکبازانه به میدان آورده‌اند، می‌توانند موضوع هزاران چکامه، سرود، رمان و مقاله باشند. زیرا اینان میراث عظیم مقاومت و ایثار را برای انسانیت تاکنونی به ارمغان آورده‌اند. داستان یورش بی‌اخلاقانه و ضدانسانی نظام‌های دولتی و مقاومت مقدس جوامع همچنان تداوم دارد. بی‌شک مقاومت کادرهای PJAK در زندان‌های ایران بخشی از این تاریخ پرکشاکش است و می‌تواند دست‌مایه‌ی نوشته‌های بسیار باشد. شهدای مقاومت‌گر زندان اوین، «فرزاد، شیرین، علی، فرهاد و مهدی» جایگاهی ویژه در این پیکار انسانی یافته‌اند؛ عظمت شخصیت تسلیم‌ناپذیر آنان نقل از این سو تا آن سوی کوه‌ی خاکی گشته است. زیرا اینان از نسل همانانی هستند که تاریخ خلق‌های ستم‌دیده اما تسلیم‌ناپذیر را رقم زده‌اند؛ آنان میراث‌داران راه حقیقت و آزادی‌اند. در این میان می‌خواهم اندکی از فرزاد بنویسم. انقلابی شاعر آپوئستی که سرگذشت مقاومت‌اش، خود زمان‌شعریست.

فرزاد را می‌توان به حق، بشارت تازه‌ای دانست. بشارت اینکه نسل نو با وجود یورش همه‌جانبه‌ی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری توان آفریدن شخصیت‌های مبارز و انقلابی را دارد. به‌ویژه در ایران پس از صمد بهرنگی و خسرو گل‌سرخ‌ی و آنان دیگر، نوعی مرگ معنوی بر جامعه سایه افکنده بود. اما جنبش آپوئستی برای سیستم سرمایه‌داری یک موجودیت نامنتظره است که روز به روز در اقصی نقاط جهان گسترش می‌یابد. فرزاد، از نسل انقلابیون آپوئستی است که با ادبیات خود، با قلم و شعر خود با دژخیمان پنجه در پنجه می‌افکند و از پایشان می‌افکند. همان دژخیمانی که شاگردانش را گرسنه نگاه می‌دارند، به انتحار وادار می‌سازند یا در مرزها به جرم تلاش برای کسب چند لقمه نانی به گلوله می‌بندند. او که اشعارش یکسره عصبان و آزادی‌خواهی بود، تا لحظه‌ی سر به دار سپردن صادقانه بر راه خویش اصرار ورزید. فرزاد معلم که خود در مکتب فلسفه‌ی رهبر آپو درس «شدن» در مسیر آزادی را آموخته، اوین را به مدرسه‌ای برای یاددادن درس آزادی مبدل کرده است. او سلول خود را از کلمات تازه‌ای آکنده است: آزادی، امید، مبارزه، انسان‌بودن، سرزمین آزاد، مقاومت و پیروزی! اینان کلماتی‌اند که نسل نو چونان راه‌گم کرده‌ای عطش شنیدن و رسیدن به آن‌ها را دارد. و الحق فرزاد وظیفه‌ی معلم‌بودنش را صادقانه ادا کرد؛ ولو با خون خود.

فرزاد در مسیر مبارزه، یکپارچه شور و هیجان و امید است. نامه‌های اوین سرشار از امیدند. او که حتی در پای چوبه‌ی دار شیرینی پخش می‌کند، دارای چنان روحیه‌ی آپوئستی است که هیچ شکنجه‌ای نتوانسته ذره‌ای از امیدش به پیروزی را بکاهد. او برای آیندگان میهنش نوشته است. برای آینده‌ای روشن؛ چنان که می‌گوید:

«زندان داستان تن است و تازیانه، مشت و دندان، طناب و گردن، آتش و پوست، سرب و قلب
زندان سرودی است برای زنده نگهداشتن امید، زندان دریچه‌ای است به آینده‌ی روشن»

و پایان هر استبداد به‌واسطه‌ی فداکاری‌ای از همان دست که فرزاد و دیگر یاران بدان جسارت نمودند، رقم می‌خورد چنان که در شعر آورده است:
... «- ساتیاگو، شیلی

شکنجه‌گری در حال خرد کردن دستان زندانی‌اش می‌باشد، تا گیتار نژند و

ترانه و لالایی برای کودکان شیلی نسراید، اما او بی‌وقفه می‌خواند، بیا

بیا بیا، بیا جاده‌ی پهناور را درمی‌نوردیم، آینده‌ی دیگری در حال تکوین است..

سال‌ها بعد، تیترو روزنامه‌های شیلی: آسوده بخوابید، دیکتاتور مُرد.

و نوازنده‌ی گیتار زینت‌بخش دیوان شاعری می‌شود و مردم به شاه‌بیت دیوان شاعرشان می‌نازند...»

فرزاد با ایستار انقلابی خود، مرگ دیکتاتور را رقم زد. شخصیت سراپا شور و عصبان او خلق‌ها را به خیزشی دوباره واداشت. چنان که خود خواسته بود، به قلب تپنده‌ای در سینه‌ی کودکان گُرد مبدل گشت. او به اجتماعی‌بودن آزاد، چنان ایمان داشت که حتی خواستار آن بود تا اندام‌های تن خویش را نیز به جامعه ببخشد. مادر سلطنه صادقانه گفته بود که فرزندش را تقدیم جامعه نموده است؛ به‌راستی نیز چنین بود. فرزاد از آن خلق خود بود و در وظیفه‌ای که در قبال خلق مظلوم میهنش داشت هیچ کوتاهی نکرد. روح سوسیالیسم حقیقی در او بود و او را وادار می‌کرد تا هم‌درد مردمان دیارش باشد. این روح سرکش همچنان ما را به خود می‌خواند. چنانکه روح مظلوم، کمال و خیری پس از قریب سی سال هنوز هم خلق‌گُرد را در مسیر روشن آزادی، به پیش می‌برد.

فرزاد، کوله‌باری بر دوش دارد که پر از زخم و دردهای خلق‌گُرد است. اما او در نبرد برای رسیدن به آزادی خاک و خلقتش هیچ خمی به ابرو نمی‌آورد. چنانکه مقاومت‌گران PKK ای در زندان دیاربکر - آن‌هم در دورانی که جنبش هنوز بدین سطح گسترش نیافته بود - با همه‌ی وجود به پیروزی خط‌مشی رهبر آپو ایمان داشتند و حاضر به تسلیمیت نگشتند. زیرا آنان نیز درد عظیم خلق‌گُرد را درک کرده و عزم بر رسیدن به پیروزی حتمی داشتند. مظلوم، در زندان با پیکر خود آتش‌نوروز رانده نگه می‌دارد و فرزاد آموزه‌ی منصور حلاج را پس از قرن‌ها، این‌بار در تهران و از میان دیوارهای اوین در گوش جهان زمزمه می‌کند. قلم فرزاد، صدای قلب و وجدان اوست. دانایی او از قلم و زبان انقلابی‌اش پیداست. و صدا البته از ایستار نستوهانه‌اش در برابر دژخیم. او داناست زیرا در مکتب رهبر آپو آموخته است؛ لذا هراسی در دل

ندارد و حقیقت را پاس می‌دارد ولو با بذل جان خود. سلول‌های زندان اوین، هرگز از یاد نخواهند برد که یک معلم مبارز آپوئیست حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. حرف‌هایی تازه و به‌دور از دورویی و نفاق که جهان سرمایه‌زبان انسان‌های ازخودبیگانه را بدان‌ها گشوده است. فرزند، معلمی است که نه تنها دانایی‌اش بلکه احساس، اندیشه و حتی کلماتش را نیز از آن خلق می‌کند. او خلقتش را به امیدی بزرگ نوید می‌دهد: «مرگ ستاره، نویدگر تولد خورشید است!»

علی‌رغم اختناق شدید سیاسی در ایران و به‌ویژه شرق کردستان، PJAK مجالی برای تنفسی دوباره و خیزشی نوین آفریده است. زیرا PJAK محصول به‌پاخیزی فرزندان همین خلق در برابر سرکوب و بیداد است. فرزند و همراهان او، صدای نسلی است که آینده و موجودیت خویش را در PJAK جستجو می‌کند؛ نسلی که نه جزمیت خشک دین‌سالاری دولتی و نه بی‌اخلاقی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نمی‌تواند روح تشنه‌اش را سیراب سازد. این نسل که پیشاهنگانش فرزند، شیرین، علی و فرهادند، رنج و عذاب ناشی از حیات در درون نظام کنونی را چنان عمیق لمس کرده‌اند که برای لحظه‌ای آزادزیستن حاضرند سر به دار بسپارند اما تسلیم نگردند. مقاومت رفقای ما در زندان اوین، نشان داد که این نسل قادر به چه کار عظیمی است. فرزند، فرماندهی راستین این نسل است و ارزشی که با خون خود آفرید سرلوحه‌ی زندگی همه‌ی جوانان مبارز ایرانی و به‌ویژه کُرد خواهد بود. این حکایت نسلی است که نمی‌تواند اندیشه‌ی پایان‌ایدئولوژی، پایان ادبیات مقاومت، پایان تاریخ و پایان انسان را بپذیرد. این نسل جستجوگر و مبارزی است که سخن رهبر آپو را همچون درمانی بر آلام خود می‌یابد و به هیأت فدایی راه آفریدن حیاتی آزاد درمی‌آید.

شهید فرزند، با بینشی بسیار انسان‌دوستانه به جامعه می‌نگرد. او عمیقاً تباهی نهفته در فردگرایی را تحلیل کرده است که این‌گونه در راه آرمان خلق خویش، از هر چه مادیات و حتی تن خود می‌گذرد. او، اسوه‌ی حقیقی‌ایثار است؛ پیشاهنگی راستین نیز همین است. بی‌چشمداشت و از خود گذشته به نبرد با دشواری‌ها می‌شتابد. حقیقتاً نیز فرزند برای ساختن شخصیتی آزاد، از تمامی غل‌وغش‌های مدرن و دگم، گذشته است و آزاد می‌اندیشد. این واقعیت از ورای نوشته‌های او به گونه‌ای آشکار نمایان است. دیدگاه او در مورد زندگی همان دیدگاه کمال‌پیر، مظلوم دوغان و خیری دورموش است. یعنی برای رسیدن به معنای زندگی، حیات آزاد و حقیقت می‌توان جان خود را نیز در کف اخلاص نهاد. به همین دلیل است که فرزند در مرگ سرفرازانه‌ی خود، آینده‌ی روشن خلقتش را می‌بیند. بنابراین بی‌هیچ هراسی با خصم رویارو می‌شود و در پای چوبه‌ی دار به همراه دیگر یارانش سرود ای رقیب می‌خواند. در واقع PJAK در شخصیت فرزند، شیرین، فرهاد و علی سیاست تصفیه‌گری، تسلیمیت و خیانت را درهم می‌کوبد. فرزند، حقانیت خلق و فلسفه‌ای است که بدان ایمان دارد. به همین دلیل PJAK حزب این شهداست؛ حزبی است که در راه فلسفه‌ی حیات آزاد تن به هیچ سیاست تحمیلی نمی‌سپارد. زیرا کادرها و پیشاهنگان PJAK رفیق و پایبند راه فرزند و امثال اویند. جوهره‌ی PJAK فرزند و دیگر شهدایی است که برای آزادی خلق کُرد با تمام توان پای به عرصه‌ی مبارزه می‌نهند و حتی مرگ خویش را نیز به عامل شکست، انزوا و رسوایی دشمنان خلق مبدل می‌سازند. زیرا مقاومت باشکوه آنان، مرگ سیاست ضدخلقی، ضدانسانی و ضداسلامی دولت را برای همیشه رقم زد. آنان اگرچه شهید شدند و حتی پیکر پاکشان را پنهانی دفن نمودند اما چنانکه فرزند می‌گوید:

«بگذار در هر جای دنیا بی‌سنگ و صلیب در گوری گمنام بمانند، بگذار با خاک یکی شوند،
بگذار نشانان سروی آزاده باشد که ریشه در قلب آنها دارد و سر به آسمان می‌ساید،
بگذار بی‌نشان بمانند، آینده از آن بی‌کفن خفتگان است!»

در روند شکل‌گیری جامعه‌ی طبقاتی، بدون شک حاکمیت بدون آفرینش‌های ایدئولوژیک که توان و ظرفیت تقبل نهادها و کارکردهای نوین اجتماعی را داشته باشد میسر نمی‌گردد. از این رو در مرحله‌ی آفرینش و خلق نمودن دولت نیاز و وابستگی به وجهه‌های مادی که قابلیت تعریف نوینی از جامعه و انسان و قابلیت جایگزینی آن در اذهان و امیال را داشته باشد احساس گردید. در نتیجه و در راستای چنین تحركات و برنامه‌ریزی‌هایی دو جامعه، دو ذهنیت، دو مادیت و دو معنویات و ... در تقابل هم قرار گرفتند که موجب آغاز جنگ و کارزاری گشت که تا به عصر ما نیز تداوم دارد. بروز این جنگ و مقابله در ذات خود از ماهیتی برخوردار است که به نحو بارزی در اساطیر و ادیان و نیز در اخلاقیات دنیوی و امروز ما به انحاء گوناگونی بازتاب یافته است. آغاز دولت و طبقه‌گرایی در جامعه اولین حمله گسترده به جوامع انسانی بود. بدون شک در مقابل تهاجم مذکور هر چند با بکارگیری و ابداع نهادها و ابزارهای ایدئولوژیک و همچنین تحت کنترل در آوردن ابزارهای مادی روند سقوط جامعه را فراهم نمودند اما کماکان می‌توان به زنده بودن و زنده ماندن جامعه‌ی دموکراتیک و ذهنیت اخلاقی انسان توجه نموده که تا به امروز به محافظت از خود و تلاش در بقا اصرار ورزیده‌اند. این امر بیانگر وضعیت پرچالشی است که به درازای تاریخ دو جبهه را در مقابل هم قرار داده است. دسته‌ای در همان طبقه‌ی سردست جامعه که با قدرتی که در اختیار دارند و بر دستگاه‌های مادی و ذهنیتی جامعه حاکمیت خود را برقرار نموده‌اند، می‌باشند و جبهه‌ای دیگر که می‌توان آن را در حیطه‌ی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی گنجانند می‌باشد که مشتمل بر عالمان، مبارزان و اندیشمندان و هر آنکس که در جامعه‌ی فوق به گونه‌ای احاطه نگشته است نام برد، که بر ضد جامعه‌ی طبقاتی و طبقه‌ی فرادست (دولت) در بیکار و قیام بوده‌اند. در کش و قوس ساختاربندی طبقه‌ای جوامع بر اثر بکارگیری ابزارهای ایدئولوژیک و مادی هر چند تفوق طبقه‌ی فرادست در کنترل نسبی جامعه برقرار گشته اما تاکنون نتوانسته به حاکمیت کامل بر ذهنیت آزادگرایی و جمع‌پروری غلبه یابد. در بازتاب همین قاعده می‌باشد که تاریخ مکرراً شاهد طلعت پیامبران، فیلسوفان، اندیشمندان و عالمان و ... و جنبش‌های خلقی، طبقه‌ای و آزادپندار بوده است.

همچمه‌ی همه‌جانبه به تمامی عرصه‌های جامعه از جانب طبقه‌ی سردست کفایت و کفاف سیر نمودن اشتهاست را ننموده و از اینرو با ابداع نهادهای نوینی با ماهیت جزا و مکافات، با مجازات نمودن و از میان برداشتن در صدد کامل نمودن خصوصیت هژمونی خود برآمده است. همسوی ابداعات نوین ساختاری جامعه‌ی طبقاتی، مفاهیم و نهادهای نوینی وارد عرصه‌های جامعه گردانیده شدند که وظیفه‌شان از میان برداشتن صداهایی است که مغلوب ساختار ذهنیتی و مادیاتی نوظهور نگشته‌اند. یکی از این مفاهیم و نهادهای نوین زندان می‌باشد. ترویج اصطلاح "زندان" در معنای کلمه‌ی اصطلاحی به ایام تاسیس طبقه‌ی فرادست و طبقات دولتی بازمی‌گردد. در پیوند و ارتباط نزدیک با شکل‌گیری نهاد دولت که با تکیه و حاکمیت بر نیروی دسترنج انسان تاسیس گردید، قرار دارد. همانگونه که از سابقه و تاریخش نمایان می‌باشد کارویژه و وظیفه‌ای که تاکنون برعهده گرفته؛ از میان برداشتن و از بین بردن رهبران، پیشاهنگان و اشخاصی بوده است که حامل مفاهیم و ذهنیت دیگری خارج از این سیستم ابداعی و ساختگی بوده‌اند. زندان به گفته‌ی خود ابداع‌گران مکان اخفا و از میان بردن ذهنیت‌های مخالف و نمایندگان آن می‌باشد. از اینرو زندان جایگاه همیشگی و ثابت در کنار کاخ شاهان و حاکمان بوده است. در کنار دستگاه ایدئولوژی و ابزارهای مادی بعنوان ضامن دولت در کنترل جامعه، بخصوص در کنترل رهبران و پیشاهنگان جامعه‌ی آزاد و غیررسمی عمل نموده است.

روبرو گشتن با رهبران و پیشاهنگان یک جامعه مبحث حساسی می‌باشد که تمرکز بر روی آن از سوی کاخ‌ها و حاکمان با تخصص و پیچیدگی حساسی دنبال گشته است. شمار گسترده‌ی مبارزینی که در تاریخ پنج هزار ساله‌ی تمدن به ستاندن ذهن و جانشان در زندان‌ها منجر گشت، مطرح‌کننده‌ی اهمیت این نهاد در نزد حاکمان جامعه می‌باشد. نمونه‌های نوشته و نانوشته‌ی بسیاری وجود دارند که هر یک به نوعی بازگوی وحشت و وقاحت دستگاه‌های حاکم می‌باشد. زندان که از همان اوان تاسیس در بردارنده‌ی چهره‌ای سیاسی بود، از منظر اقتدار به جامعه و تحولات در آن می‌نگریست. هیچ گونه عطفی به هیچ قشری روا نداشت و از پیامبران گرفته تا فیلسوفان و اندیشمندان از قدیم‌الایام تمدن گرفته تا عصر کنونی را در مضبقه‌ی وجودیابی و هستی قرار داده است. شمار قابل توجهی از اندیشمندان همچون سقراط در زندان‌ها محکوم به مرگ گشتند.

قرارگیری در جایگاه توصیف نمودن زندان که به کرات از سوی مبارزین و جنبش‌ها انجام گرفته است، تکیه بر مشخصاتی دارد که قدرمداران فورمولیزه نموده‌اند، متاسفانه در تمامی حالات در ارزیابی‌ها مبنای قرار گرفته است. این ارزیابی‌ها تاکنون نتوانسته گذاری از این مفاهیم و کارکردها که جزء از تئوری حاکمیت می‌باشد را صورت دهد. می‌توان گفت به نوعی نیز تایید کننده و اعتراف بر موفقیت اقتدار در آفرینش و خلق مفاهیم نوین نابودگر جامعه، انسان، روح، ذهنیت و شخصیت بوده است. زندان را با پوسیدگی، مردن و ... همسو دانسته‌اند. بدون شک اهدافی که زندان عموماً در پی دستیابی به آن است، فراتر از شخص و جسم، از بین بردن اندیشه، اراده، باوری، شخصیت و مبارزه می‌باشد تا از این طریق با ممانعت از هر گونه تحولی در راستای پابرجا ماندن سیستم کنونی گام نهند. ماهیت و ذات آن را نه فرد و شخص، بلکه مفهومی با هدف اضمحلال دنیای فلسفه، اندیشه و مقاومت تشکیل می‌دهد. با قصد مقابله و سرکوب جامعه‌ی اخلاقی و غیررسمی که خارج از دولت و طبقه‌ی سردست به ابراز وجود و ارگانیزه نمودن مجدد خود اقدام نموده تاسیس گردیده است. رویکرد مذکور بیانگر این می‌باشد که زندان خود یکی از میادین و عرصه‌های طبقه‌ی فرادست در کنترل و چیرگی بر جامعه می‌باشد. متاسفانه در رویکردهای کنونی مبارز و پیشاهنگ جامعه که مرگ و هر گونه سختی و شکنجه را به جان خویش خریده است به گونه‌ای حرکت می‌نماید که زندان مرحله‌ای است که وی در دستان اقتدار محبوس گردیده و در این اثنا باید چشم‌انتظار سرنوشتی باشد که از جانب دستگاهی که سالها به مبارزه با آن پرداخته است تعیین گردد. این رویکرد در مناسب‌ترین حالت گردن نهادن به خواست زندان است. واضح‌ترین معنای آن تسلیمیتی است که خود را به دور از هر گونه اراده و اختیاری دانسته و در نتیجه آزادی یا مرگ خود را به دست جلاان زندان می‌سپارد. حالت دیگرش امکان تقبل هر گونه خفت و خواری است که سبب رهایی از زندان و یا رهایی از شکنجه می‌باشد. در چنین موقعیتی است که نه تنها مقاومت و مبارزه بلکه حرمت و ارزش جامعه، جنبش و حرکت در برابر مفهوم زندان ریزش نموده و بر زمین گذاشته می‌شود. خطرات مذکور نه به این دلیل است که «شخص مبارز نیست»، بلکه موضوع بحث ما در اینجا حالت و مورد "شخص مبارز" و پیشاهنگ جامعه می‌باشد. سبب شکست، فقدان وجود رویکردی جداگانه‌تر از رویکردی می‌باشد که از جانب اقتدار به جامعه

قبولانده شده است. رویکرد حاکم و رسمی بیانگر این است که زندان اختتامی است بر مبارز بودن. شخص در زندان مرحله‌ای دیگری را آغاز می‌نماید که شخص از مبارز بودن خارج گشته و مرزی میان امروز و دیروز او کشیده می‌شود. وجود چنین ذهنیتی منشاء اعتراف، تصفیه و یا در بهترین حالت سکوت و چشم انتظار آینده‌ای مبهم می‌باشد که به دست دشمنانش تعیین خواهد گشت. واقعیت این است که دولت در جهت استثمار جامعه پیرو سیاست‌هایی خاص می‌باشد. اما زمانی که از زندان سخن به میان می‌آید، به این دلیل که در زندان دایره‌ی متمرکزتری از مبارزان و روشنفکران موضوع نظر می‌باشند که با سیاست‌های عمومی و همیشگی به اصطلاح «دم به تله نداده‌اند»، طبیعتاً سیاست‌های فشرده‌تر و تخصصی‌تری به اجرا گذاشته می‌شود.

در اتخاذ موضع و نحوه‌ی عملکرد شخص زندانی می‌باید هم واقعیت خود و واقعیت دولت و هم واقعیت مفاهیمی که مابین آنان ایجاد گشته در نظر گرفته شوند. منشاء حس و یا تصور مبارز بودن رویارو گشتن با سیاست‌های دولت در قبال جامعه می‌باشد. تا این سطح در تثبیت جایگاه خود و جایگاه دولت مثبت عمل نموده است. اما زمانی که همین شخص با زندان مواجه می‌گردد نباید منشاء مبارز بودنش ولو موقتا و تاکتیکی نیز باشد به دست فراموشی بسپارد. شخص مدعی بر مبارز باید در برابر زندان که اعمال سیاست‌های نابودگرانه به صورت متمرکزتر و فشرده‌تر می‌باشد، باید به شیوه‌ای آگاهانه‌تر و اراده‌مندتر وارد عمل گردد. باید در این نکته تعمق نمود که زندان مرحله‌ای دیگر از مبارزه می‌باشد که لزوم اراده‌ای رسوخ‌تر و روحیه‌ای عظیم‌تر از مراحل قبلی مبارزه می‌طلبد. نه تنها هیچ گونه تغییر و دگرگونی نه در خود شخص و نه در دشمنش ایجاد نگردیده، بلکه بهانه‌ی مبارزه و مقاومت نیز عینی‌تر گشته است.

از اینرو برای گریز از موارد مذکور نیاز به فلسفه و رویکردی نوین احساس می‌گردد. در تاریخ هر چند مقاومت‌گری‌ها و قهرمانی‌های زیادی در زندان‌ها به وقوع پیوسته‌اند، اما خصوصیت فردی و شخصی بودن آنها سبب گشته جدا از موفقیت دولتها در رسیدن نسبی به اهداف شومشان، منفعت قابل توجهی عاید جامعه نگردد. از اینرو حرکت آپوئیستی با تحقیق در تاریخ و جستجوی راههای مقاومت و پیروزی به اهمیت مبارزه زندان پی‌برده است. با جدیت می‌توان عنوان کرد که مبارزه در زندان یا فعالیت زندان برای اولین بار توسط جنبش آپوئیستی به شیوه‌ای سیستماتیک و سازماندهی شده مطرح گردیده است. اینک به یکی از مبادی و میادین مبارزه جنبش آپوئیستی در جهت درهم شکستن سیاست دشمنان خلق و انسانیت تبدیل گشته است. در تاریخ مبارزاتی pkk و دیگر احزاب پیرو ایدئولوژی رهبر خلق کرد "عبدالله اوجالان" این موارد به وفور هویدا می‌باشد. بخصوص در مقاطع حساس که حملات متوجه خلق و یا جنبش گشته نقشی حساس و پراهمیت را بر عهده گرفته‌اند.

در ماهیت مبارزه زندان: تداوم بخشی به اراده و روح مبارزاتی و انقلابی‌گری مبارز به صورتی که این روح در هر زمان و مکانی ولو زندان، با شخص مبارز همراه بوده و هیچ شکنجه و فشاری توان تاثیر در جدا نمودن و دور گشتن مبارز از شخصیت راستینش را نداشته باشد. در واقع استمراری در ایستار مبارز قبل از زندان و زمان قرارگیری در زندان می‌باشد.

ویژگی دومین این است که با ایستاری مقاومت‌گرانه و اراده‌ای استوار، منفعت و بهره‌ای که دستگاه حاکمیت از زندان برده، بالعکس نموده و زندان که معمولا جای پوسیدن، تنبیه نمودن و جزا دادن است، مبدل به مکان و میدان مبارزه گشته و سیاست تعقیبی دولت در زندان با شکست مواجه گردد. کماکان به تداوم مبارزه خود دست زده و در راستای پیروزی بر دشمنان خلق و جامعه‌اش - زندان نیز یکی از اهرم‌های نابودسازی جامعه می‌باشد - همواره نقش آفرین باشد. سومین ویژگی آن به حفظ ارتباط با جامعه می‌باشد که حوزه‌ی اقتدار در صدد محروم نمودن جامعه از وجود هر گونه پیشاهنگ و مبارزی می‌باشد که به رهبری و روشنگری جامعه و انسان‌ها می‌پردازد. از اینرو مبارزه‌ی زندان با کردار و گفتار خود این نقشه را نیز بی‌ثمر می‌سازد.

چهارمین نیز را باید تقابل با کارکرد نوینی که جلادان بر کارکرد زندان افزوده‌اند، دانست. فراتر از کارویژه‌هایی گذشته زندان، کارکردی نوین دیگری در جهت مقابله با جنبش‌های آزادی خواهانه در زندان اضافه نمودند که توسط رژیم‌ها پیرو می‌گردد. تخمین و انتظار نقش تصفیه‌گری جنبش‌ها را نیز بر آن افزوده‌اند. از این رو از دیگر اهداف مبارز زندان، ایستادگی در مقابل همین کارکرد نوینی است که توسط زندان اعمال می‌گردد. یعنی لازم است در مقابل خط تصفیه و از میان برداشتن جنبش، قیام و مقاومت نموده و چهره‌ی راستین حزب و خلقش را محافظت نموده و گردن به برنامه‌ها و توطئه‌های دشمن نهد.

اولین اصلی که باید در نظر گرفته شود این مورد می‌باشد که زندان مکانی است که طبقه‌ی فرادست جامعه در صدد مارژینال نمودن و خفه نمودن صدای رهبران جامعه است. خود بیان‌کننده‌ی این واقعیت می‌باشد که زندان یک میدان مبارزه هر چند یک طرفه برای دولت و اقتدار می‌باشد. بشکلی که دشمنان جامعه به مانند میدان و کارزاری برای هجوم بر جامعه تعبیر نموده‌اند، فرد مبارز نیز توان ارزیابی آن به مانند میدان و کارزاری را دارد که در آنجا نیز به تداوم مبارزه‌اش اقدام نماید. باید بتوان میدان یک طرفه را به میدان دو طرفه تبدیل نمود. این مسئله‌ای است که هر چند در گستره‌ی تاریخ شاهد مقاومت‌گریها و مبارزاتی بوده‌ایم اما چهره‌ی معدود و شخصی ماندن آنها کماکان نتوانسته از مفاهیم و تصوراتی که در برخورد با زندان در فکر و ذکر جامعه کاشته‌اند گذاری صورت دهد. البته که همین شمار اندک، آزمون و تجارب بزرگ تاریخی را با خود به همراه داشته است که امروز آن مقاومت‌گریها و مبارزات که در زندان جلادان عملی گشته است ورد زبان هر انسان مبارز و آزادی خواهی گشته است. میزان توحش و گستردگی به زندان در عصر کنونی به وسیله‌ی میراث‌داران طبقه‌ی فرادست آن افزوده شده است. از اینرو در مقابل این موضع رو به گسترش زندان، با زنده نگه داشتن و گسترده نمودن روح مبارزه و مقاومت در زندان، می‌توان به نتایج شگفت‌انگیزی دست یافت.

فلسفه‌ی نوینی که رهبر خلق کرد عبدالله اوجالان خلق نمود با واکاوی تاریخ و تعمق در جوامع و با سبک - سنگین نمودن آزمون‌های تاریخی و تحلیل جامعه‌شناسانه و فلسفی آنها، سبب دگرگونی در رویکردهای معمول که هزاران سال با ذهنیت جامعه عجین گشته بود، شد. فلسفه‌ای که به بازگشت انسان به خود و نگرستن به توانایی‌های خود و جامعه‌اش منجر گردید، از خود بیگانگی و بی‌باوری که انسان و جوامع در بستر تمدن گرفتارش شده بودند را از صحن جامعه زدود. زندان در ایدئولوژی و فلسفه‌ی رهبر آپو با گذشته‌ای که تاکنون در تاریخ تجربه گردیده متفاوت می‌باشد. شاید تنها با بازگفتن گوشه‌هایی از مقاومت‌گریهایی که در زندان‌های ترکیه صورت گرفته بتوان به درک و فهم آن پرداخت.

سال‌های 1980 در کشور ترکیه همگام با آغاز کودتای نظامی که در صدد سرکوب تمامی احزاب و حرکت‌های فعال سیاسی رخ داد حمله‌ای گسترده بر علیه pkk نیز آغاز گشت، که موجب دستگیری و به زندان افکندن شمار زیادی از کادرهای pkk گشت. در کش و قوس این گیر و گرفت‌ها تمامی احزاب در زندان با تصفیه مواجه گشتند و فعالیتی دیگر از آنان برجای نماند. دولت کودتایی ترکیه که قدرت نیروهای آمریکایی را در پشت سر داشتند تمامی حرکات و احزاب را با نابودی مواجه ساخته و کادرها و رهبران آنان همگی در زندان تصفیه گردیدند. تصفیه‌هایی که رخ داد و احزاب زیاد از سوسیالیست تا لیبرال‌ها را در بر گرفت، باز نمود شدت شکنجه‌ی

بکار گرفته در زندان می‌باشد. قطعاً جنبش آزادیخواه خلق کرد هم از این وضعیت جدا نبود و اوضاع و احوال تصفیه نیز در زندان بر روی pkk نیز صورت می‌گرفت. واقعیت امر بازگویی احتمال موفقیت مجدد تمدن دولتی در بکارگیری ابزارها و نهادهایش در کنترل و از میان برداشتن جنبش‌ها و احزاب مبارز بود. اما روح مقاومت‌گری و شخصیت آزادی که رهبر آپو خلق نموده بود، با شکست برنامه‌های دولت ترکیه در زندان کلیت کودتا را با شکست مواجه ساخت. کادرهای زیادی از pkk در زندان بودند. دولت در صدد تسلیم نمودن تمامی کادرها در زندان برآمد. با تسلیم نمودن کادرهای زندانی خواستار آن بود که در شخص آنها جنبش را تصفیه نماید. در زیر شکنجه و فشارهای غیرقابل تحملی که اعمال می‌گردید تقریباً تمامی حرکت‌ها تصفیه گشته بودند و تعدادی اندکی از کادرهای pkk نیز به تسلیم شدن نزدیک می‌شدند. اما همچنان روح مقاومت و مبارزه در زندان با کادرهای pkk همراه بود. در واقعیت امر خط تصفیه و خط مقاومت در زندان دیاربرکر وجود داشتند. در زندان آمد یا تسلیم می‌شدی یا مقاومت می‌نمودی. کادرهای جنبش آزادیخواهی خلق کرد نمی‌توانستند خیانت و تسلیمیت را قبول نمایند، از اینرو بر علیه تسلیمیت قیام نموده و خط مقاومت را پیروز گرداندند. رفیق مظلوم دوغان به عنوان پیشاهنگ با به آتش کشیدن خود مقاومت و مبارزه را آغاز نمود و بعد از آن نیز زنجیره مقاومت‌های دیگری در زندان آمد آغاز گشت و مقاومت به دیگر زندان‌ها نیز کشیده شد. فرهاد کورتای، اشرف آتیک، محمود زنگین و نجمی اونر نیز خود را به آتش کشیدند. بعد از آن نیز رفقا کمال پیر، خیری دورموش، عاکف یلماز و علی چیچک نیز با اعتصاب غذا جان خود را الفبای خط مقاومت و مبارزه ساختند. اینها همگی در راه پیروز گردانیدن خط مقاومت و مبارزه در مقابل خط تسلیمیت بود و از اینرو وظیفه سنگینی را که پیش روی خود قرار داده بودند با موفقیت پراکتیزه نمودند. پس از آن شهادت‌ها که اکثراً کادرهای پیشاهنگ pkk انجام دادند دیگر کادرها نیز با پیرو نمودن روح رفقایشان خط مبارزه و مقاومت را برجسته ساختند. پس از این قهرمانی‌ها بود که کودتا راهی به جز شکست نتوانست پیماید و باری دیگر راه بر پیشرفت دموکراسی گشوده شد. معیارهایی که آن روزها خلق گشتند امروز مبنای مبارزه و مقاومت گشته‌اند. مقاومت زندان مبنای مقاومت خلق گردید. نه تنها دولت را در زندان با شکست مواجه ساختند بلکه خارج از زندان نیز شکست را پیش‌روی دولت قرار دادند.

اکنون می‌توان وضعیت مذکور را در قیاس با جنبش‌ها و احزاب دیگر که کادرهایشان با زندان مواجه گشتند ارزیابی و تحلیل نمود. احزاب زیادی در جهان با سرنوشت زندان مواجه گردیده‌اند. احزاب ایرانی و کردستانی نیز از چنین اوضاع و احوالی مستثنی نبوده‌اند. فقدان تصور و یا تجسمی خارج از ذهنیتی که طبقه‌ی فرادست آفریده‌اند منشا و سبب وارد گردیدن اصرار و افری نه تنها به زندانیان بلکه به جنبش و در کلیت جامعه و خلق مربوطه گشته است. نتایجی که به همراه داشت قتل عام در زندان و تصفیه احزاب و تداوم استعمار جامعه و خلق‌ها بوده است. تسلیمیت در مقابل فلسفه‌ی زندان و فلسفه‌ی تصفیه نتیجه‌ی عملکرد مفاهیم کلاسیک بوده است. البته این بمعنای تحقیر روح فدایی و شخصیت مبارز زندانیان سیاسی که جانشان را فدا نمودند نمی‌باشد. بلکه مقصود فقدان فلسفه و ذهنیتی جدا از ذهنیت جلا دادن زندان می‌باشد که فدایی بودن را بی‌حاصل گذاشت و تنها بقای حاکمان را تضمین نمود. شاید تصور "مقاومت نمودن هزاران کادر زندانی احزاب سیاسی کردستان و ایران که در زندان‌ها بسر می‌بردند کفایت این را بنماید که بتوان جرات تجسم نتیجه‌ای دیگری غیر از نتیجه‌ای که عاید احزاب و جامعه گردید، را بنمود". این وقایع بازتاب اهمیت زندان برای تمامی احزاب و جنبش‌ها می‌باشد. در حائز اهمیت شمردن آن نمی‌توان تنها به بعد مثبت آن اکتفا نمود، بلکه وجهه دیگر آن بعدی منفی می‌باشد که در کمال تاسف بر حرکت‌ها و جنبش‌ها غالبیت یافته است. پس فقدان وجود برنامه‌ای در این عرصه در مبارزات می‌تواند موجب وارد آمدن خسران‌های و افری گردد.

رواج ایدئولوژی رهبر خلق کرد عبدالله اوجلان در شرق کردستان و ایران که مبانی فلسفی و استراتژی نوینی را پراکتیزه نمود به باز نمودن عرصه‌ای نوین از فرهنگ مبارزه و مقاومت انجامید. اعتصاب غذای گسترده دو سال قبل کادرهای زندانی pkk در زندان‌های ایران و شرق کردستان نمونه‌ای از مقاومت سیستماتیک و سازماندهی شده‌ای بود که زندانهای رژیم را به میدانی برای مبارزه تبدیل نمود. اعتصاب غذای 47 روزه زندانیان در درون معابد قدرت که به محل اخفاء احزاب و جنبش‌ها تبدیل گشته بود، سبب سست گردیدن زیربنای نهاد زندان گردید و دولت ایران را به هراس انداخت. مبارزه‌ی مزبور که شهدای اخیر زندان اوین نیز در آن مشارکت نمودند به سبب بی‌سابقه بودن و نو بودن مفاهیم و مبانی آن تقریباً از جانب تمامی احزاب، کانال‌ها و جریانات با انکار مواجه گشت. فرزند، علی و فرهاد در آن روز از رهبران مقاومت و مبارزه‌ی زندان بودند.

مقاومت و مبارزه‌ی شهدای اخیر شرق کردستان در زندان نمایانگر زنده ماندن روح مقاومت گران جنبش آزادیخواهی خلق کرد در زندان‌های ترکیه می‌باشد که با فدای جان و ایثار روحشان جدا از مواجه شکست نمودن ترکیه در اعمال سیاست‌هایش، جریان تازه‌ای از مبارزه، آزادی، جاودانگی و امید به آزادی را در شمال کردستان جاری ساختند و موجب گسترده شدن مبارزات آزادیخواهی خلق کرد گردیدند و آغاز بر مرحله‌ای تاریخی نوینی از مبارزات خلق و گریلا گردید. با تاملی نه چندان عمیق خواهیم توانست مرحله‌ی کنونی شرق کردستان را در قیاس با گذشته‌ی مبارزه‌ی شمال کردستان ارزیابی نموده و اوضاع را از آن زاویه تحلیل نماییم. آنچه که امروز باید معترف آن بود این است که روح مقاومت گرانه‌ی مظلوم دوغان، فرهاد کورتای، کمال پیر، محمد خیری دورموش و رفقای شهدای دیگر زندان ... امروز در زندان اوین و دیگر زندان‌های ایران و شرق کردستان، توسط شیرین، فرزند، فرهاد و علی و ... بانگ "یا حیاتی آزاد یا مردن" را سر دادند و در زمانی که تنها جان خویش را در مبارزه با تسلیمیت در اختیار داشتند از آن دریغ نکرده و آن را نثار آزادی و سرافرازی خلقشان نمودند.

بدون شک در ارزیابی فلسفی، سیاسی و شخصیتی حوادث اخیر بهره‌گیری از تاریخ مقاومت گرانه جنبشمان می‌تواند هم در روشن نمودن حساسیت مرحله و نیرومند شدن خلق و جنبشمان کمک نموده و هم اتحاد و نیرویی که آفریده شده است را محوریت قرار دهد. نمی‌توان تنها به تحلیلی صرف و ساده در قبال اعدام‌های رفقایمان بسنده نمود. واقعیت حمله و یا آغاز حمله‌ای گسترده بر علیه خلق و جنبشمان است که دولت ایران با همکاری چند جانبه دولتهای دیگر حاکم بر کردستان اعمال می‌نماید. هجوم دولت ایران را نمی‌توان تنها به یک عرصه محدود دانست بلکه در تمامی عرصه‌ها آنچه را که قابلیت ارائه کمترین کمک به ایران و دوستانش را داشته باشد به منصفی اجرا می‌گذارد. حملات از دستگاه‌های تبلیغاتی گرفته تا حمله نظامی به کوهستان‌های محل استقرار گریلا، زندانی نمودن فعالان سیاسی و مدنی کرد و اعدام فعالان زندان با در نظر گرفتن حملاتی که به جامعه می‌گردد نمی‌تواند با وضعیتی کمتر از حکومت نظامی و یا کودتا توصیف گردد. تلاش‌هایی که رژیم در زندان برای شکست اراده و باوری رفقایمان نمود تنها مقصودش چند شخص نبود، بلکه در شخص آن رفقا شکست جنبش و امحای خلقی را مدنظر قرار داده بود. اعمال شکنجه مضاعف، تهدید خانواده‌های زندانیان، سعی بر اعتراف‌گیری و تهیه تصویر از آنان، هدفی غیر از مجازات نمودن شخص را در خود می‌پروراند. بدون شک رژیم ایران هر آنچه که بتواند در تصور شیادان و شیاطین بگنجد را بکار گرفته تا اراده و روح را به تسلیم حلقه‌های اقتدار زندان درآورد و تسلیمیت را عملی سازد. در این مسیر جدا از شکستن و تصفیه نمودن شخص مبارز، به شکست و تصفیه جنبش نیز اقدام نماید. آنچه که بر شهدای زندانمان و دیگر زندانیان که ثانی‌های عمرشان در زندان با شکنجه همراه بوده، نمایانگر همین واقعیتی است که حاکمان در راستای دستیابی به آن گام برمی‌دارند. اعدام و به دار آویختن این قهرمانان بیانگر شکست دشمن در بکارگیری

ابزارهای تمدن در مسخ جامعه و انسانها بوده است. نتیجه‌ای که شهدای زندان به بار آوردند نه موفقیت دولت بلکه موفقیت فلسفه‌ی جنبش و خلقمان بود. بی‌تاثیر نمودن و بی‌مفهوم ساختن زندان و شکنجه را با خود به همراه داشت. فلسفه‌ی زندان و شکنجه در تقابل با فلسفه‌ی اراده‌ی آزاد و حیات آزاد با شکست مواجه گردید. از اینرو دستگاه حاکمیت را بر آن داشت که به مبارزه‌ی آپوچیان کردستان پایان دهد و به ستاندن جان آنها اقدام نمود.

واضح می‌باشد حمله‌ای که ایران با دوستان و همپیمانانش آغاز نمودند با روح فدایی و مقاومت‌گرانه‌ی شیرین، فرزاد، فرهاد و علی به کجا انجامید و چه نتیجه‌ای را بدنبال داشت. کدام جبهه را نیرومند ساخت و کدام جبهه را به مضیقه انداخته و با شکست مواجه ساخت؟ با نگاهی به تحولات مابعد اعدام‌های کادرهای پjak در زندان اوین، روند گسترش حرکتهای مردمی در حدی بود که علنا تمامی جبهه‌ها و رسانه‌های خارجی و حتی خود دولت ایران را به تعجب واداشت. خصوصا اعتصاب سراسری مغازه‌داران شرق کردستان و در پیامد آن به پا خاستن هماهنگ و متحدانه خلق کرد در هر چهار بخش کردستان و اروپا خود بیانگر سطح اهمیت آن می‌باشد. گستره‌ی پیاخیزی و قیام به شکلی بود که نه تنها خلق کرد بلکه خلقهای دیگر منطقه از جمله فارس، آذری، عرب، بلوچ و حتی کشور افغانستان را نیز به پشتیبانی از این اعتراضات واداشت. همگی موارد مذکور در تاریخ چند سال اخیر بی‌سابقه بوده است. به گونه‌ای این اعتراضات شکل گرفت که نه تنها نقشه و برنامه‌ی دشمنان خلق کرد، بلکه نقشه‌ی به جان هم انداختن خلقها نیز با شکست مواجه گردانید و صدای برادری و اتحاد مابین خلقها را بار دیگر برافراشت. اکنون می‌توان جواب خیلی از سوالات را به روشنی دریافت. قدرت تمدن در سیاست‌های کشورهای ایران، ترکیه، سوریه و... سوای روبرو گشتن با قدرت فلسفه‌ی آپوچیسیم در شخص شیرین، فرزاد، فرهاد و علی را نداشت.

در برشمردن دیگر اصول مبارزه زندان می‌توان به عدم در نظر گرفتن هر گونه منفعت و هدف شخصی اشاره نمود. طبیعتا قاعده‌ای نوین نمی‌باشد که وظیفه‌ی متفاوت‌تری را بر دوش مبارز زندانی بگذارد. نمی‌توان شخصی که در راه آزادی خلق و انسانیت مبارزه می‌نماید را در معیت منفعت و سود شخصی تصور نمود. موضوع و مسئله‌ای که وی در جهت دستیابی آن به پا خاسته، مواردی فراتر و جداتر از منفعت شخصی بوده است. برای حفاظت و ویژگی و شخصیت مبارز بودن، این ویژگی در زندان نیز باید همچنان تداوم یابد. یکی از اهداف زندان برجسته نمودن بعد فردیت شخصیت مبارز می‌باشد که شخص را از پابندی به مبادی اجتماعی‌اش جدا نموده و با اعمال نمودن خشونت در گستره‌ی بی‌حد و حصری در زمینه‌سازی آن اقدام می‌نماید. این قضیه لزوم هشیار بودن را می‌طلبد. اتخاذ مواضع یا انجام اعمالی که به ضرر جنبش و خلقتش می‌باشد و یا عدم موضع‌گیری و یا عدم اعمال اموری که انجام دادنش به نفع خلق و جامعه و یا جنبش باشد، در راستای رهایی از زندان، خود بیانگر برجسته گشتن بعد لیبرالی و فردی شخصیت انسان است که در صورت وقوع، اتوماتیک‌وار سبب جدا نمودن فرد از شخصیت گذشته مبارزه‌گرش می‌گردد. این در معنای تحسین و تمجید زندان نیست بلکه در بردارنده‌ی آن است که در ارزیابی آزادی باید مبانی جنبش رعایت گردد و اصول اخلاقی و وجدانی که سالها پابند به آن بوده را زیر پا نگذاشت. نباید فراموش نمود که با ایستاری مقاومت‌گرانه در زندان توانمندی وارد نمودن سنگین‌ترین ضربه‌ها به جلادان جامعه و زندان، و از طرف دیگر بیشترین خدمات به خلق و جنبش آفریده می‌شود. شاید بتوان اظهار داشت که حقیقت و راستی هر جنبش و هر کادری در زندان خود را به نمایش می‌گذارد.

مقاومت و مبارزه‌ی زندان تنها متوجه زندان نبود، نیت و هدفش رهبریت و آفریدن قیام و حرکت خلق بود، که تا حدی در آفرینش و خلق آن موفق عمل نمودند و سبب‌ساز حرکت متحدانه‌ی خلق کرد در هر چهار بخش کردستان و اروپا گردید. حقیقت این می‌باشد که بتوان با اراده‌ی راستین خود شکنجه‌گاههای تمدن و دولت مبدل به کانون مدیریت و رهبریت مبارزه گردند. این امر تنها مبارزه‌ی سیاسی یا اجتماعی نمی‌باشد، بلکه مبارزه‌ی با کاراکتر فلسفی و ذهنیتی می‌باشد که به تغییر رویکردهای هزاران ساله منجر می‌گردد. در رویکردهای کلاسیک زندان مکان هراس انسان و اجتماع بود، قبض امکان تحولات جامعه و انسان‌ها بود و نهایتا منفعل نمودن و بی‌اراده ساختن اجتماع و انسان‌ها را در محوریت خود قرار می‌داد. به کرات مطرح گشته است که زندان از ابزارات و مفاهیم تمدن دولتی و طبقاتی در کنترل و استثمار جامعه می‌باشد. شمار زیادی از مورخان جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان در برشمردن سوءآثار وجود و پابرجا ماندن زندان بر جامعه و انسانیت تئوری‌های زیادی ارائه نموده‌اند. هر چند در حد نظریه مواردی مطرح شده است اما عدم حرکتی عملی موثر در این مسیر کماکان به تداوم و پابرجا ماندن این نهاد در به زیر سیطره درآوردن انسان انجامیده است. بدون شک در موضع مخالف برآمدن با زندان تنها برزبان راندن تئوری، نه اینکه هیچ‌گونه کمکی در این راستا نمی‌نماید بلکه احتمال به خدمت در آمدن این نظریات در راستای ایجاد تغییراتی ظاهری و شکلی و پا برجا ماندن فلسفه و معنای زندان از جانب حکومت‌ها وجود دارد. اما ایستاری فلسفی و بنیادی در این مسیر می‌تواند ذات و هستی زندان را با خلأی بنیادی مواجه ساخته و توان و نیروی زندان را در پابرجا ماندن و موجودیت با مشکل مواجه سازد. وظایف و نقش‌های زندان آشکار می‌باشد، اما رفقای شهیدمان در زندان با پیرو نمودن فلسفه‌ی رهبر آپو تغییرات اساسی و بنیادی در کاراکتر زندان ایجاد نمودند و زندان به مرکز مبارزه و مدیریت و رهبریت مبارزه تبدیل گشت. در حقیقت آنچه را که می‌توان مبارزه با مفهوم زندان بر شمرد در اینجا نمایان می‌باشد. یعنی شکست مفهوم زندان. جدیت این تغییر و تحول تا جایی می‌باشد که امروزه هراس از زندان را در دل دولتمردان و حاکمان قرار داده است. زندان که مرکز هراس جامعه بود همینک به مرکز هراس دولت تبدیل گشته است. با احتیاط می‌توان عنوان نمود که زندان همینک نه زندان جامعه و قبض جامعه بلکه به زندان دولت و شکست سیاست‌هایش تبدیل گشته است. و دستپاچگی دولت در این قبال را می‌توان به شکلی عینی و محسوس مشاهده نمود.

مقاومت رفقایمان در زندان اوین نتیجه‌ی پابندی به خط و فلسفه‌ی رهبری بود. شدیدترین شکنجه‌ها نتوانست کوچکترین خللی در اراده‌ی مقاومت‌گرانه‌ی آنان ایجاد نماید. به خوبی بر این نکته واقف بودند که کوچکترین لغزش به تصفیه آنان منجر می‌گردد. از اینرو با سخاوتمندی تمام درد و شکنجه‌ها را به جان و دل خریدند تا ظفرمند گردند. ظفرمند گشتن به مانند مراحل مبارزاتی قبل از زندان، نه در حفظ جان، بلکه در سازماندهی نمودن، اراده‌مند ساختن، آگاه‌سازی و رهبری نمودن خلق و جامعه می‌باشد. مبادی مذکور را نمی‌توان تنها محدود و متعلق به دوران ماقبل زندان شخص مبارز دانست، بلکه به شکلی عینی‌تر و حساس‌تر نیز در زندان ملزوم می‌گردد. اکنون می‌توان از این رویکرد به رفقای زندان و قهرمانی که از خود به نمایش گذاشتند توجه نمود. شیرین، فرزاد، علی و فرهاد هم اکنون رهبر حرکتی گشته‌اند که در حساس‌ترین روزها، دشمنان چندگانه‌شان را با شکست مواجه ساختند و مرحله‌ای نوین و غیرقابل برگشت از مبارزه و پیروزی را پیش روی خلق و رفقایشان قرار دادند. این رهبریت امروز مورد تحسین و تشویق تمامی حرکت‌ها و خلقها گردیده است. پیوستن مبارزه و مقاومت آنان به تاریخ از یاد نخواهد رفت. پیروزی‌های درخشانی که برای خلق و جنبشمان به دست آوردند تا روزگاری که انسانیت و آزادی محتاج مبارزه است، کماکان ظنین‌انداز خواهد بود. ارزیابی دستاوردهای انقلابی که در جامعه‌ی سیاسی و مدنی ایران بر جای گذاشتند رهسپار خطی شده که الگوی دیگر حرکت‌ها و احزاب و خلق‌های دیگر گشته است. صدای اعتراضاتی را که به سبب نقشه‌های پلید خونخواران از هم جدا گشته بود را متحد نموده و امروز از ترکیه، سوریه، عراق، افغانستان و حتی اروپاییان نیز به قیام متحدانه‌ای وادار نموده که ظنین اتحاد خلق‌ها و

آغازی بر آزادی خلق‌ها می‌باشد. صدای از هم دور گشته خلق‌ها را به کانون اتحاد رساند. از اینرو نباید به شکلی ساده از نگاه گذرانیده شوند، بلکه فرهنگ اراده‌ای را که در شرق کردستان از بین رفته بود را بار دیگر آفریند. پس با محافظت راستی‌ها فرهنگ نوینی را خلق نمودند و آزادی و آشتی را به جامعه تقدیم نمودند. نباید از یاد برد که سیاست منافقانه و تفرقه‌افکنانه سران جمهوری اسلامی تنها با اراده‌ی شیرین و فرزاد و علی و فرهاد توانست به شکست بیانجامد و از اینرو ارزش و بهای شهادت آنان را نباید اندک و محدود ارزیابی نمود. آنان ثابت نمودند که می‌توان زندان را نیز به مکتب آزمون مبارزه و مقاومت تبدیل نمود. ثابت نمودند که هیچ بند و زندانی قدرت محدود نمودن زندگی و حیات آزاد را ندارند .

مقاومت و پیروزی رفقای شهیدمان در زندان که نتیجه‌ی خلق و آفرینش فلسفه‌ی نوینی از جانب رهبر خلقمان "رهبر آپو" بود، نباید در چهارچوبی تنگ و محدود و در تقابل با یک یا چند دولت ارزیابی گردند. بلکه پیروزی فلسفه‌ی رهبرمان در مقابل فلسفه‌ی چند هزار ساله‌ی تمدن طبقاتی و استثمارگر است. این شکست تنها شکست ایران و ترکیه نبود بلکه شکست نظام تمدنی بود که امروز تمامی دولت‌ها کارگزار و وارث آن گشته‌اند و در حد وسیعی آن را اعمال می‌نمایند. نباید از قلم انداخت که مبارزه و مقاومت 12 ساله‌ی رهبر خلقمان در زندان امرالی راسی‌ترین نمونه در شکست تمدن در برابر فلسفه‌ی آپوئیستی می‌باشد.

شیرین دختر جوانی که بدنال آزادی خویش، راه وطنی آزاد را در بر گرفته بود، طناب دار هم نتوانست تحمل نماید روی خندان و اراده مهار نشده او را. حلقه زدن آن طناب شوم هم نتوانست امیدی که در چشمانش درخششی از آینده را در پی داشت، به یأس مبدل سازد. همان امید و آرزوی کودکان و دختران که با دستان کوچکشان به سیاهی شب سنگ انداخته را مبدل به امید زندگی در خاکی استعمار نشده که چشم به طلوع دارند، نمایند.

آری! شیرین شکست زنجیر بردگی است. او هم مبدل به حلقه‌ای از زنجیر زیلانها، بریتانها و ویانها شد. او تصمیم به قهرمان شدن گرفته بود. نه چوبه‌دار توانست او را منصرف سازد و نه سیلی و لگدهای ظالمان مقتدر. دیوارهای زندان هم نتوانست که شیرین را در خویش اسیر سازد. بلکه آن را مبدل به مکتب آپوئستی برای آموزش زنان نموده بود. علیرغم نبود سواد آنچنانی، او معلم زندگی بود. با وجود سن جوانش اما دنیایی از تجربه و مهارت را همراه داشت. با وجود سکوت عمیقش، اما سرشار از ناگفته‌های گرانها بود. مگر می‌توان نادیده گرفت عظمت دل مهربانش را.

شیرین (روناهی) از آن جمله انسانهایی بود که هر کس او را دوست داشت. به یاد ندارم که حتی یک روز کسی از او ناراحت شده یا کینه‌ای به دل گرفته باشد. کوچک و بزرگ، زن و مرد همیشه شیرین را در زندگی و کارهای خویش الگو قرار می‌دادند و حتی خیلی از مواقع با کمک و راهنمایی او کار و فعالیت خویش را انجام می‌دادند. شیرین یکی از آن دخترهایی بود که در روستا هیچ وقت، امکان درس خواندن و به مدرسه رفتن را ندیده بود. او تنها الفبای فارسی بلد بود اما در مدت کمتر از یکسال خویش را به مرحله‌ای رساند که تمامی تحلیلات و دفاعیات رهبری را می‌توانست مطالعه نماید. شگفت آور بود هر جوانی در نظام‌های رسمی هم نمی‌توانست کمتر از چند سال آنهم با آموزش‌های پی‌درپی و امکانات عالی خود را به چنین سطحی برساند. اما آن را می‌شد حس و درک کرد که شیرین از تمامی آنها مجزاست. او تنها با یکبار دیدن بدون هیچ آموزشی می‌توانست هر چیزی را یاد بگیرد. ایستارش آنچنان بود که هر کس که او را می‌دید هیچ وقت نمی‌توانست تصور کند که هنوز یکسال از ملحق شدنش به حزب گذشته است.

با وجود اینکه یکسال از مشارکتش به صفوف گریلا نگذشته بود، اما جسورانه و زیلان‌آسا با مقاومت خویش در دل دشمن منفجر شد. دیروز؛ زیلان در درسیم و امروز شیرین (روناهی) در شرق کردستان. درست زمانی که فشار نظام ایران و ترکیه هم زمینی و هوایی بر گریلا و خلق‌مان در شرق کردستان افزایش یافته بود، با عملیات خویش، جوابی آبی بود که توانست دل دشمن را به لرزه درآورده و شوکه نماید.

شیرین زیلان شرق کردستان است. همچون یک زن در مدتی کوتاه توانست فلسفه و ایدئولوژی رهبر آپو را درک کرده و لازمه آن را به جا آورد. برای درک بهتر ایدئولوژی رهبری، در مدت یکسال تمام تلاش خویش را بکار بست. این نشان‌دهنده اراده‌ای آزاد است که رهبر آپو در مقابل ذهنیت سیستم حاکم برای زن آفریده و زن را در این مسیر قرار داد.

شیرین (روناهی) اولین زن سیاسی که در ایران به جرم انسان بودنش به دار آویخته شد. این مهم نشان دهنده پیشرفت پتانسیل زن در ایران و ترس از اوج گرفتن آن می‌باشد. شیرین با مقاومت خویش نیروی ایدئولوژی رهبر آپو را نشان داد. زنی که سیستم 5000 ساله مردسالاری تا فرق سر در عمق بردگی فرو برده را، رهبریت با فلسفه خویش به سطح زیلانها، بریتانها و شیرینها رساند. زنانی همچون شیرین و امثال او یاد گرفتند که چگونه خویش باشند و آزاد. بالعکس در نظام تحاکم‌جو، زنی که رهبری همچو مرکز زندگی دانسته، امروزه به موضوعی شرم آور مبدل شده است. ایران هم تحت لوای اسلام و اسلامیت فکر زن را، جسم و بدن را، صدا و تمامی حرکات او را از سر تا نوک پا تحت استعمار خویش گرفته است. با تحت سلطه قرار دادن این پتانسیل و با توجه به تجربه مشارکت زنان در صفوف آغازین انقلاب ایران، هیچ‌گاه نظام ایران نخواست که از چارچوب خانه و تحت حاکمیت پدر و شوهر خارج شوند. آزادی بیان، استقلال شخصیتی و قبول نکردن فرهنگ تجاوز از طرف زن مساویست با خطری بزرگ برای نظام و اقتدار او. در آنصورت است که تحت نام قانون‌هایی که تنها یکطرفه و بر مبنای ذهنیت مردسالاری ایجاد شده، به حکم اعدام، سنگسار، زندان و هرگونه شکنجه محکومند.

عصیان شیرین هم منجمله آن عصیان‌هایی است که در ایران با سنگ مخالفت روبرو ماند. با طناب دار خواستند اراده زن را در هم بشکنند. اما بی‌خبرند. بی‌خبر از آن که ایدئولوژی رهبر آپو، هزاران شیرین آفریده و خط‌مشی شیرینها هم آنچنان با ایمان و باوری، مسیر خویش را می‌پیمایند که صدها شیرین دیگر هستند که تداوم گر و تداعی گر راه و خاطره آنان باشند.

همچنان که هم‌زندانان شیرین هم بر زبان می‌آوردند، هنگام رفتن برای اجرای حکم اعدامش لبخندی عمیق و هیجان زندگی در ژرفای چشمانش می‌درخشید. انگار چند روزی به مرخصی‌اش مانده و در انتظار برگشت به آغوش هم‌زمان و خلقتش می‌باشد. امیدی آنچنان که حتی چوبه‌دار هم از ابهت و شوق زندگی در نگاهش، به شرم افتاد. اما شیرین آن را همچون گردن‌بندی، خویش بر گردن انداخت. او نه تنها ترس و وحشتی از چوبه‌دار نداشت، بلکه با نگاه مصرانه و جسورانه خویش ترس و واهمه‌ای بر دل دشمن انداخت. شیرین آن را همچون حلقه‌ای از زندگی بر گردن انداخت. چون ایمان داشت که آنجا پایان زندگی نیست، مرگی است برای جلا دادن نقاب به‌رو. شیرین به پایدار بودن اعتقاد داشت و در این راه مصر بود. او به آن امید داشت که هستند دختران و پسران جوانی که بتوانند راهش را ادامه دهند.

شیرین همان دختر آزاد کوههای شاهو و هورامان بود که شاهو با تمام عظمت و سربلندی امروزه به عظمتش غبطه خورده و سرتعظیم و ارادت در برابر او فرود آورده‌اند. شیرین قهرمان همیشه زنده بوی عطر وجود خویش و هم‌زمانش را برای کوههای کردستان، شمشیر و پیرخدر به ارمغان فرستاد و خویش را جاودانه ساخت. امروزه شیرین دیگر تنها دختری کرد در شرق کردستان و متعلق به پدر و مادری نبوده، بلکه او دیگر متعلق به تمامی انسانیت بوده و صفحه‌ای زرین از صفحات تاریخ را با مقاومت بی‌نظیرش از آن خویش نمود. او اسوه‌ی مقاومت، سربلندی و صبر است. شیرین پروانه‌ای است که با آتش خویش، گرمای زندگی‌ای نوین را به تمامی زنان و انسانیت انعکاس داد و خویش خویشتن را آزاد ساخت.

خۆپاڭگري ئهو كردهوهيه كه له بهرامبهر سهپاندني ههر فاكټورتيكي دهرهكي به سهر چانديك، زمانتيك، گهليك، ئيرادهيهك، ناسنامايهك و هتدا پهپهوه دهرهكي و ئامانج پاراستني ههپوون، ناسنامه و وره و ههست و سروشتي تاكيك، كۆمپيک يان كۆمه‌لگايهكه _ لهم كورته نوسراوه‌دا ئيمه نه باس له كاريگهري چاندهكان به گشتي له سهر يه‌كتر ده‌كهين و نه نكۆليش له كاريگهري چاندهكان له سهر يه‌كتر ده‌كهن، دياره ههر چانديك هه‌ندئ كاريگهري له سهر چاند و زمانى نه‌ته‌وه‌كاني تر هه‌بووه و هه‌نديكيشي له چاندهكاني جياواز و هه‌رگرتوه كه ئه‌مانه وهك گه‌نجينه‌ي مرۆفائيه‌ي به‌نيو ده‌كرين و خواوه‌نيان به گشتي مرۆفائيه‌يه _ به پيئي ئهو پيئاسه‌يه پيويسته بۆ خۆپاڭگري زانا بوون يان ئاگاداريهك له ئارا دابئي. ياني تا مرۆف نه‌گاته ئاستيگ له تيگه‌يشتن و زانياري له سهر خۆي، پاراستن پيئگ ناهيئي. له گيان له‌به‌ره‌كان هه‌ندئ جار به‌بئ ئاگاداري به شيوازيكي سروشتي به‌ريوه‌ده‌چئ كه لهم ره‌وشه‌دا ده‌توانين وهك دژكردهوه بينرخيئين. وهك شيوه‌ي پاراستن به خۆ گرتن، خۆ كيشانه‌وه و دووركه‌وته‌وه له مه‌ترسي و چه‌ندين شيوازي تر.

له راستيش‌دا خۆپاڭگري و پاراستني هه‌وين و بنه‌چه‌كه تايبه‌تمه‌نديه‌كي سه‌ره‌كي گيان له‌به‌ره‌كانه. ههر زينده‌وه‌ريك به شيوازيكي و به پيئي تايبه‌تمه‌ندي و ده‌رفه‌ته‌كاني خۆي، به‌رگري له خۆي ده‌كات. سروشت پره له ره‌نگه‌كاني خۆپاراستن. له دونياي مرۆفه‌كان دا پاراستن هه‌ندئ شيوازي جۆراجۆر و به‌رفراواني هه‌يه. ئه‌م بابته به‌گشتي به شيوازي ژياني مرۆفه‌كان و مه‌ترسي و هيرش و داسه‌پاندنه‌كاني سهر وانه‌وه په‌يوه‌ندي هه‌يه. له‌به‌ر ئه‌وه‌ي پاراستن له مرۆفه‌كان‌دا وهك زۆربه‌ي گيان له‌به‌ره‌كاني تر ته‌نيا خۆ دهرپاز كردن يان خۆ قوتار كردن نيه و هيرشي سهر مرۆفه‌كان ئهو سنوورانه تيده‌په‌ريئي بۆيه مرۆفه‌كان بۆ پاراستن و به‌رگري كردن له خۆ پيويستيان به زانياري و زانستي خۆ پاراستن هه‌يه و له‌م پيئاوه‌ش‌دا خۆناسين و ئاگادار بوون سه‌بارته به هه‌وين، بنه‌چه‌كه، گه‌ل، زمان و چاند هه‌نگاوي سه‌ره‌كين. هه‌روه‌ها سه‌لماندن و دانه‌قه‌بوول كردني وره‌ي سياسي و چه‌سپاندني ئهو به‌شيكن له ژياني مرۆفه‌كان و پيوه‌ندي راسته‌وخۆي به رابردو، ئيست و داهاتووي مرۆفه‌كانه‌وه هه‌يه .

مه‌به‌ست له‌م نوسراوه‌يه خۆپاڭگري و پاراستني وره يان وره‌ي سياسي و ناسنامه و چاند و زمان و داب و نهريتيكن كه له لايه‌ن گه‌لانه‌وه به‌ريوه ده‌چيت و ئه‌م خالانه‌ش هۆي سه‌ره‌كي هه‌بووني مرۆف و مرۆفائيه‌ي و ره‌نگ و جوانيه‌كاني ئه‌ون. كردهوه‌ي به‌م شيوه‌يه ده‌بئ له لايان تاكيك يان كۆم و كۆمه‌لگايه‌ك په‌په‌وه بكرئ كه ويئنه‌ي ئه‌م بابته له ميژووي مرۆفائيه‌ي دا زۆر و به‌رچاؤن. هه‌موو خۆپاڭگري گه‌لان له بهرامبهر سه‌پاندنه‌كاني دهره‌كي و زهخت و گوشاره‌كاني داگيركه‌ران و به‌رژوه‌ندي خوازه‌كان ويئنه‌ي به‌رچاؤي ئه‌م بابته‌ن. به تايبه‌ت ته‌واوي ئهو نه‌ته‌وه، ئه‌تنيسيته و زمانانه‌ي به گشتي نكۆلي و حاشايان ليده‌كرئ و تا ئه‌مرۆش مافه‌كاني وان به روا نه‌ناسراوه و تا ئيستاش نه‌زمي جيهاني و دونياي ده‌سه‌لاتدار خه‌ريكي قه‌ركردن و له ناو بردنيانه، نمونه‌ي حاشا هه‌لنه‌گري ئه‌م بابته‌ن. به‌لام هه‌ندئ جاري وا هه‌يه ئه‌م كردهوه له لايان تاكيك يان كۆمپيكي بچوك و له رووي جه‌ماوه‌ريه‌وه كه‌م ژمار به‌ريوه ده‌چيت و تاكيك يان كۆمپيكي بچوك ده‌بته‌ نوينه‌ر، پيشه‌نگ و سه‌مبولي به‌رخۆدان، خۆپاڭگري و پاراستني ئهو چاند، زمان، وره، هزر و ... هتده. ويئنه‌ي هه‌ره به‌رچاؤي ئه‌م بابته‌ش تيگۆشه‌راني كوردن. له‌م بابته‌دا ده‌مانه‌هوي هه‌ندئ تيشك بخه‌ينه سهر خۆپاڭگري و له‌خۆبردووي تيگۆشه‌راني كورد له ههر سوچيكي كوردستان يان له به‌نديخانه‌كاني داگيركه‌ران و نه‌ياراني گه‌لي كورد. ئهو قاره‌مانه‌نه‌ي كه گه‌يشته‌ن ئاستي هه‌ره به‌رزي ئازادي و ئالاي ئازاديان گه‌يانده ترۆپيكي سه‌ربه‌ستي، سه‌ربه‌خۆيي و باوه‌ر به‌خۆيي و بوونه ويئنه‌ي هه‌ره به‌رزي له‌خۆبردووي و گه‌يانيان له ريگه‌ي نيشتمان و گه‌ل‌دا فيدا كرد و ويئنه‌ي هه‌ره به‌رزي خۆپاڭگري و ريئشانده‌ري ريگه‌ي ئازادي گه‌لي كوردن.

گه‌لي كورد به پيئي ئهو جوگرافيايه‌ي تييدا ده‌ژئ، به هۆي به پييت و به‌ره‌كه‌ت بووني خاكي كوردستان و ئهو چاند و نهريته‌ي كه تييدا به‌دي هاتوه، ريگه‌ي له به‌ر ژيان به شيوازي كۆمه‌لگايه‌تي كردۆته‌وه. ئه‌مه خۆي بۆته هۆي داهيئاني زۆر ئامير و ئامرازي نوئ و مرۆف به هۆي ئهو ئاميرانه‌وه توانيوه‌تي وزه و تيني خۆي باشتر به‌كار بيئي و له ئه‌نجام‌دا به‌ره‌م و داهاتيكي زۆرتر و باشترى ده‌ست كه‌وتوه و دابين كردني پيويستيه‌كاني ژيانيش تا راده‌يه‌ك بۆ وي ساناتر بووه. كۆي هه‌مووي ئه‌مانه له سه‌ريه‌ك بۆته چانديك. بۆ تالان كردن، برين و وه‌ده‌ست خستني ئه‌م به‌ره‌مانه هيرشي زۆري كراوه‌ته سهر و ئه‌ويش وهك مافيكي ره‌وا، خۆي پاراستوه. به راده‌ي هيرشه‌كان و كردهوه ناجواميرانه‌كاني نه‌ياران خۆپاڭگري و به‌رگري كردن پيئگ هاتوه و گه‌يشته‌ته ئاستيگ كه ويپاي هه‌موو هه‌ول و تيگۆشاني وان و كردهوه نامرۆفانه‌كانيان بۆ له ناو بردني گه‌لي كورد سهر نه‌كه‌وتوون و سه‌ره‌پاي هه‌موو قه‌ده‌غه و زهخت و گوشاره‌كان تا ئيستاش گه‌لي كورد ههر له سهر پيئانه و ئه‌مرۆ ئالاهه‌لگري ديموكراسي و ئاشتي و ئازاديه و زۆر گه‌لي زۆرليكراوي دونيا سه‌ره‌كه‌وتني خويان له سه‌ره‌كه‌وتن و گه‌يشتن به ئازادي گه‌لي كورد دا ده‌بينن.

ئه‌حمه‌دي خاني كه بۆ سه‌لماندني هه‌بووني كورد مه‌م و زين ده‌نوسئ تا ده‌گا به مامۆستا فه‌زادتيك كه له گونديكي بچوك‌دا خه‌ريكي ئامۆژگاري قوتابيه‌كانيه‌تي؛ له قومري قه‌لاي ده‌مه‌ده‌م كه به بسكي، خۆي هه‌لداوه‌سئ تا ده‌گاته له‌يلا قاسم و زيلان و بي‌ريتان و ئه‌مرۆش روناھي؛ له كاردۆخيه‌كان را تا ده‌گاته مير مه‌مه‌د و سمكۆ و قازي و فه‌ره‌اد و سو‌ران و هه‌زاران ويئنه‌ي حاشاهه‌لنه‌گري تر دريژه‌پيده‌ري ري‌بازيكن. ري‌بازي خۆپاڭگري و خۆپاراستني گه‌لان، جا ئه‌وه چله دوندي چيا به‌رزه‌كاني كوردستان‌دا به‌ريوه‌چووئ يان له سوچي قوتابخانه‌يه‌ك ياخود له به‌نديخانه و له ژير ئازار و ئه‌شه‌كه‌نجه‌ي زالمانيان دا .

ئەو رېبازە بە ھاتتە ئارای تەڭگەرى پزگارى خوازى گەلى كورد و كەوتتە نىو گۆرەپانى تىكۆشانى واتايەكى نوئ بە خۆۋە دەبىنى و سەر لە نوئو دەنوسرېتەۋە و ئەمجارە دەبېتە ھاۋارى ھەموو زولم لىكراۋان و چەوساۋەكانى سەردەم. ھەروەھا دەبېتە ۋەلامىكى بەرزى بەرھەلست كارانە لە دژى داگىركەران و ھەموو ھاۋكارانى وان. بەو ئاستەى كە تىكۆشانى گەلى كورد پىتى گەپشتوہ بۆتە نەرىتىك، نەرىتى خۆبەخت كردن و لە خۆمايە دانان، بە بەخشىنى گىيانى خۇ پوچەل كوردنەۋەى پىلانەكانى دوژمن و تا گەپشتن بە ئامانج و مافى پەۋاى گەلى كورد درىژەى پىدانى ئەو رېبازە.

بۇ يەكەم جار نەرىتى بەرخۆدان و خۆراگرى لە زىندانەكان و بەندىخانەكانى داگىركەرانى كوردستاندا ۋەك نەرىتىكى لى دى و رى لە بەر كوردەۋەيەكى كەم وىنە دەكاتەۋە و دەبېتە رېنىشاندەرى ھىلى ئازادى و دىموكراسى. ئەو زەخت و گوشارائەى كە دوور لە ماف و ياساكانى مرقۇف بەرئوہ دەچوو و لە كەسايەتى كورد دا مرقۇفائەتى و بە گشتى ھەموو پىوہر و چەمكەكانى مرقۇفائەتى و ئەخلاقى پىشپىل دەكرد ۋاى كورد تا خۆراگرى و بەرخۆدانىكى مەزن لە دژى بەرئوہ بچىت. ديارە لە ھەر شوئىنىك و لە ھەر دەمىكدا شىۋاز و ئاستى ھىرش كردن شوئىن و كارىگەرى لە سەر ئاست و شىۋازى پاراستنىش دادەنئ و ھەتا كاتىك كە ھىرشىك نەبئ پاراستنىش واتايەكى ئەوتۇى نابئ. پاش كودتاي 12ى ئەيلول لە توركيادا ھىرشى بەرفراوان بۇ سەر تەڭگەرى ئازادى گەلى كورد پىك ھات و حوكمى فاشىستى ئەو كات بۇ تەسلىم ۋەرگرتنى تىكۆشەرانى كورد لە زىنداندا و سەپاندنى چەمكى تەسلىمكارى و خۆبەدەستەۋەدان و ۋاز ھىنان لە ۋرە و رېباز و باۋەرى و گەل لە بەرامبەر ئەۋان دا ھەموو جۆرە شىۋازىكى كرىت و ۋەحشىئەى بەكار ھىنا لە دژى ئەۋەش خۆراگرى و خۆپاراستنىكى مەزن پىش دەكەۋىت و ھەموو ھىرشەكانى دوژمن بىكارىگەر دەكەن و تا رادەيەك پىش دەكەۋىت كە لە رېگائى ئازادى و چەسپاندنى مافە پەۋاكاندا ئاگر لە جەستەيان بەردەدەن و بە مانگرتن لە خواردن تا دەمى مەرگ ۋەلامىكى شىۋا و پىۋىست دەدەنە جەلادان و نەيارانى گەلى كورد. ئەۋان بە تىكۆشان و خۆراگرى خۇيان پەيامىكى گرېنگيان دايە گەلى كورد و ھەروەھا دوژمنان و نەيارانى گەلى كورد، ئەۋىش ئەۋە بوو كە ئەگەر دوژمن بۇ سەپاندنى خەيانەت، تەسلىم بوۋىن و دەست ھەلگرتن لە ھىلى ئازادى و گەپاندنى گەلى كورد بە مافە پەۋاكانى، ھەر شىۋاز و ھەر كوردەۋەيەك بەكار دىنئ و تەننەت ھەموو داگىركەران و كۆنەپەرەستان لە دژى ئىمە دەست ۋە دەستى يەك دەدەن، ئىمەش بە ھەر شىۋاز و رېبازىك تەننەت بە بەخت كردنى گىانمان ئەو رېبازە دەپارىزىن و لەم پىناۋەشدا لە ھەر جۆرە لەخۆبەردوۋىي و فېداكارىيەك ھەلئوئىستى ئىمەيە. ئەۋە لە زىندانى ئامەد دا گەپشتە ئاستى ھەرە بەرزى خۆى و دوژمنى فاشىستى بە چۆك داھىنا. بە تايبەت كاتىك كە پىشەنگانى تەڭگەرى ئازادى بوۋنە پىشەنگى خۆراگرىش لە بەندىخانەكاندا نەك بە تەنيا ۋرەى دوژمنى تىك شكاند و داگىركەرى بەچۆك داھىنا و نەيار زانى تا چرادەيەك ۋەحشەت و بئوئىژدانى پىش بخت ناتوانى تەسلىم بوۋن ۋەخەيانەت داسەپىنئ و بەلكو بوو بە ھەۋىنى خۆراگرى و ۋرەيەكى بەرزى بە گەلى كورد بەخشى. گەلى كورد ئەم تىكۆشان و خۆراگرىيەى ۋەك ۋانەيەكى ئازادى بۇخۆى بىنى و ئىتر خۆراگرى نە تەنيا ۋەك ئەرك و بەرپرسىارەتى ئەخلاقى و تىكۆشەرانى ئازادى دىترا بەلكو بوو بە نەرىت و داپىك .

ئەمىرقۇش لە كوردستاندا ئەم ۋەحشەت و كارەساتە ھەر بەرئوہ دەچىت و ئىستاش زەخت و گوشار و پىشپىل كردنى مرقۇفائەتى لە كوردستاندا و لە سەر گەلى كورد ھەر بەردەۋامە و لە سەدەى بىست و يەكەمىشدا كورد ۋەكۆۋ ۋرەيەكى سىياسى قەبوول نەكراۋە و لە نەزمى نوئى جىھانىدا جىگايەك بۇ كورد ديارى نەكراۋە و تاكوو ئىستاش ناسنامە ۋرەى سىياسى كورد نەك ھەر قەبوول نەكراۋە بەلكو نكۆلىشى لى دەكرى. ھەر رۆژىك بە بىانويەكى بئۋاتاوہ لاۋىكى تىكۆشەرى كورد دەكەۋىتە بەندىخانە و بە تاۋانى خاۋەندارى كردن و پاراستنى ۋرە و ناسنامەى سىياسى و كۆمەلئەتى و ... تاۋانى دژايەتى لە گەل خوا و دژايەتى كردنى دەۋلەت و تىكۆشان بۇ شىۋاندنى ئاسايشى نەتەۋىي سزاي جۆراۋجۆريان پى دەدرى. ئەۋە لە كاتىك دايە كە بە پىتى ياساكانى نادادپەرۋەرئەى ئەۋانىشەۋە ھەبوۋنى بىر و ھزرى سىياسى جىاۋاز نەك تاۋان نىە بەلكو مافى سەرەكى ھەر تاكىكە و ناكرى كەسېك بە بۆنەى ھەبوۋنى بىر و ھزرىكى جىاۋازۋە تاۋانبار بكەيت. سەرەپاى ئەمانەش لە بەندىخانەكاندا ناعەزەترىن و ناجوامىرانەترىن شىۋازەكانى ئەشكەنجەۋ ئازاردان بە تايبەت لە دژى گىراۋە سىياسىيەكان پەيرەۋ دەكرى. تەننەت لە ئىراندا گىراۋى سىياسى و تاۋانى سىياسى پىناسەيەكى بۇ نەكراۋە و ھەتاكوو ئىستاش نە تاۋانى سىياسى و نە گىراۋى سىياسى نەك ھەر بە شىۋازىكى فەرمى نىبە بەلكو نكۆلىشى لى دەكرى و گىراۋىكى سىياسى لە ئىراندا ۋەك بكوژ يانىش كرىار و فرۆشەرى مادە ھۆشبەرەكان ھەلس و كەوتيان لە گەلدا دەكرى. ئەۋە پەۋشېكە كە تاكوو ئىستاش ھەر بەردەۋامە و ھەموو جۆرە بئوئىژدانى و نامرقۇفائەتەك لە بەندىخانەكاندا لە بەرامبەرگىراۋان دا بەرئوہ دەچئ، تەننەت لىرەشدا خالى بەرچاۋ، جىاۋازى لە نىۋان زىندانىانى سىياسىدا بە تەنيا نىبە بەلكو گىراۋانى كورد لە چاۋ سەرچەم گىراۋانى تر زىاتر پوبەپوۋى ئازار و ئەشكەنجەدان دەبنەۋە و تەننەت زۆربەى ئەۋ كەسانەى كە برىارى لە سىدارەدانىان پىك دئ كوردن. لە پەۋشېكىۋا دا دوو رېگە لە بەرامبەر گىراۋانى كورد ھەبوو: يان پىشخستنى بەرخۆدان و خوراگرى و پىداگرى كردن لە ناسنامە و گەل و ولت يانىش تەسلىم بوۋىن و خۇ بەدەستەۋەدان و دەست ھەلگرتن لە گەل و ولت و ناسنامە و مرقۇفائەتى. چالاكانى كورد بۇ پاراستنى و خاۋەندارى كردن لە گەل و ۋرەى سىياسى و ناسنامە و چاندى كوردەۋارى رېگەى بەرخۆدان ھەلدەبژىرن و دەبنە درىژەپىدەرى رېبازى خۆراگرى و لەخۆبەردوۋىي و بە درىژە پىدانى نەرىتى خۆراگرى دەسەلمىنن كە تا كوردىك مابئ رېبازى و نەرىتى مەزلووم و كەمال و خەبرى و ... ھتد ھەر بەردەۋامە و مەشخەلى ئازادى و ئاشتى دەستى وان شەۋەزەنگى داگىركەران لە گەلى كورد رووناك دەكەنەۋە و ئالى ئازادى و سەربەستى لە دەستى وان دا ھەرشەكاۋە دەمىنئ و بە خۆپىنى خۇيان دارى ھىوا ئاۋ دەدەن. بئ شك تىكۆشەرانى كورد لاپەرەيەكى نوئ لە تىكۆشان ھەلدەدەنەۋە و گەلى كورد ھەنگاۋىك لە ئازادى نىزىكتر دەبېتەۋە. ئەۋان سەلماندىان كە تاكە رېگەى گەپشتن بە ئازادى و راستەقىنە تەنيا لە فەدائى بوۋن و لە خۆبەردوۋىي پادەست پىدەكا. گەلى كورد بە خاۋەندارى كردن لە تىكۆشەرانە

سه‌لماندی که دريژه‌پندهري ريبازي وانه و برپاري پيشكش كردني هزاران فهرزاد و سوران و فهرهاد و رووناهي داوه و دريژه‌پندهري ريبازي وانه. تا خهباتي نازديخوازانهي گهلي كورد به‌ريوه بچي نهريتي خوراگري و پاراستن هه‌ر به‌رده‌وام ده‌بيت.

WELATÊ AZAD

Kovara Ramyarî - Îdeoloji Organa Partîya Jiyana Azad a Kurdistan PJAK
Hejmar 55 Meha hezîran 2710